



یادواره شهید عارف حسینی
و شهدای مدافع حرم
لشکر زینبیون
| مرداد ۱۳۹۷ | روزنامه جوان |

مجاهدان عارف





پیام رہبر انقلاب به مدافعان حرم پاکستانی

۹۵/۹/۱

فارسی

سلام من را به مدافعین حرم پاکستانی برسانید. زینبیون خیلی خوب می جنگند. خیلی خوب مجاهدت می کنند. سلام من را به پدرها و مادرها و خانواده هایشان برسانید.

اردو

میرا سلام پاکستانی مدافعین حرم کو پہنچا دیں۔ زینبیون بہت اچھی طرح لڑتے ہیں، بہت اچھی مجاہدت کرتے ہیں، میرا سلام ان کے والدین اور خاندانوں کو پہنچا دیں۔

پشتو

زما سلام د حرم دفاع کوونکیو پاکستانیاتو ته ورسوئ، زینبیون ډیر ښه جنگیږي ډیر ښه جهاد کوي زما سلام د هغوي پلرونو او میندو ته ورسوئ

انگلیسی

Convey my Salam to Pakistani Defenders of Haram. Zaynabiyoons fight very well, they endeavor very well. Convey my salam to their parents and families.

عربی

أبلغوا حياتي لمدافعي الحرم الباكستانيين؛ زینبیون یقاتلون جیداً؛ وهم یجاهدون جیداً
أبلغوا حیاتي ألی والدیهم وعائلاتهم.



بسته

مجاهدان عارف

- زینبیون مصداقی از آرمان بسیج جهانی اسلام / صفحه ۴
 خدمات و هایت به استعمارگران با تکفیر مسلمانان / صفحه ۵
 مقاومت در سوریه / صفحه ۶
 علامه شهید عارف حسینی دل در گرو امام داشت / صفحه ۸
 ولایت‌مداری زینبیون / صفحه ۹
 سردار حاج قاسم سلیمانی در جمع مدافعان حرم:
 اقدام شما دفاع از حریم اسلام، اهل بیت (ع) و انسانیت است / صفحه ۱۰
 «درویش» شهید باقری زینبیون بود / ۱۲
 «زینت» را فرستادم که فدایی بی‌بی شود
 «مالک» زینبیون فرماندهی باهوش بود / ۱۳
 «ثاقب» از مجاهدت در پاراچنار تا دفاع از حرم در سوریه / ۱۴
 گلگشت خاطرات زینبیون / ۱۵
 سخنان شهدای لشکر زینبیون / ۱۶ و ۱۷
 برادری ما با ایرانی‌ها مثال‌زدنی است / ۱۸
 زینبیون غریب هستند / ۱۹
 مصاحبه با سیدالطاف حسین رزمنده زینبیون / ۲۰
 گفت‌وگو با محمد حسین جانباز قطع نخاع / ۲۱
 گفت‌وگو با «شاهد» زینبیون / ۲۲
 ۵۰ درصد هم خوب شوم دوباره می‌روم / ۲۳
 گفت‌وگو با مسئول فرهنگی لشکر زینبیون / ۲۴
 اندیشه ناب در زبان هنر / ۲۷
 ردای جهاد و شهادت بر تن طلاب زینبیون / ۲۸
 ۵۰ زن را از چنگ داعشی‌ها نجات داد / ۲۹
 روایتی از رزم فرماندهان ایرانی لشکر زینبیون / ۳۰
 روایت زندگی شهید دفاع مقدس
 از زبان فرزندش که رزمنده زینبیون است / ۳۳
 دل به دریا زده‌اند زینبیون / ۳۴

صفحات رسمی لشکر زینبیون در شبکه‌های اجتماعی
 Eitaa:lashkarezainabyon ای‌تای
 Soroush:lashkarezainabyon سروش
 Facebook:lashkarezainabyon فیسبوک
 Instagram:lashkare_zainabyon اینستاگرام
 Telegram:lashkarezainabyon تلگرام



صاحب امتیاز: شرکت پیام‌آوران نشر روز
 مدیر مسئول: عبدالله گنجی
 سردبیر: غلامرضا صادقیان
 مدیر فنی: حسن فردی
 دبیر ویژه‌نامه: صغری خیل فرهنگ
 صفحه‌آرایی و اجرا: آتلیه روزنامه جوان
 طراح: حسین کشتکار
 همکاران تحریریه: صغری خیل فرهنگ
 سمیرا پوردهقان - فاطمه بیضایی - کبری آسوپار
 نرگس انصاری - شاهد توحیدی
 چاپ: چاپخانه روزنامه جوان

زینبیون مصداقی از آرمان بسیج جهانی اسلام



دکتر عبدالله گنجی

مدیر مسئول روزنامه جوان

از مهم‌ترین آرمان‌های حضرت امام تشکیل بسیج جهانی اسلام بود و چندین بار بر آن تأکید کردند که فرزندان بسیجی‌ام به فکر تشکیل حکومت جهانی اسلام باشند یا با بسیج جهانی اسلام می‌شود در مقابل شرق و غرب ایستاد. ایشان از بسیجیان جهان اسلام با عنوان پابرهنگان مغضوب دیکتاتورها یاد می‌کردند و می‌فرمودند: اگر خمینی بکه و تنها هم بماند در کنار بسیجیان جهان اسلام این پابرهنگان مغضوب دیکتاتورها به راه خود ادامه خواهد داد.

پیدایش داعش در سرزمین‌های اسلامی با دست‌های آلوده غرب این مهم را محقق ساخت و آرمان امام محقق شد. اگر شکست داعش را ثمره چند سال مجاهدت سربازان و مجاهدان جهان اسلام بدانیم کافی است تا پیروزی را فریاد بزینم، اما علاوه بر شکست آنها دستاوردهای بزرگی حاصل گردید که یکی از آنها تشکیل بسیج جهانی اسلام بود.

شاید فکر نمی‌کردیم این آرمان امام خمینی به این زودی محقق شود اما استکبار جهانی و عمال آنها زمینه تحقق آن را فراهم کردند. به ناگاه دیدیم که در یک جبهه رزمندگان و مجاهدان پاکستانی، افغانستانی، ایرانی، سوری، لبنانی و عراقی در کنار هم صف کشیده اند و زیر پرچم انقلاب امام در مقابل تحجر و کفر و بربریت ایستاده‌اند و با هم پیوند خورده‌اند و در کنار هم شهید شدند و گمنامانه به دور از شهر و دیار خود آسمانی شدند. آرمان امام محقق شد و زینبیون، فاطمیون، علویون و حزب‌الله با شکست داعش و تروریسم به نبرد بزرگ آرمان جهانی اسلام یعنی آزادی قدس عزیز می‌اندیشند. تشکیل بسیج جهانی اسلام مقدمه آن نبرد بزرگ است. مبارزه با داعش تمرین مادون آن جنگ سرنوشت ساز خواهد بود.

زینبیون بر محور حیدر!

■ کبری آسویار*

یک نفر فریاد می‌زند: «نعره حیدری» و باقی لشکر همزمان با هم فریاد می‌زنند: «یا علی (ع)» و این رمز قدرت لشکری است که هزاران کیلومتر مسافت را از پاکستان تا سوریه رفته تا مهر افتخار «مدافع حرم» بر پیشانی‌اش نقش ببندد. رمز قدرت شعار نیست؛ اعتقاد و آرمانی است که در قلب و روح حک شده و تنها بروز بیرونی‌اش آن نعره حیدری است. مدافع حرم هم فقط یک عنوان برای بخشی از فعالیت آنهاست؛ آنها آنجا هستند تا از حریم اسلام در مقابل کفری که لباس اسلام بر تن کرده دفاع کنند که اگر این حریم بشکند، دیگر هیچ حرمی باقی نخواهد ماند، از دمشق تا سامرا، کاظمین، کربلا، نجف و حتی مدینه! آنها برای دفاع از حرم و حریم اسلام و مسلمانان آنجا هستند تا هم اسلام دروغین را رسوا کنند و هم پرچمدار اسلام واقعی باشند؛ همچون سایر مدافعان حرم از سوریه، عراق، لبنان، ایران و افغانستان.

پای اسلام که به میان می‌آید، مرزها برداشته می‌شود و به قول آن شاعر افغانستانی «هر کجا مرز کشیدند، شما پل بزنید» و به قول سیدمرتضی آوینی «حزب‌الله هر چند وطن خویش را دوست می‌دارد، اما از تعلقات جغرافیایی آزاد است و برای آب و خاک نیست که می‌جنگد. میهن او اسلام است». او بی‌نی سال‌هاست که در میان مانیست، اما حضور امت واحد را در بوسنی و کمی دورتر احمد متوسلیان را دیده بود که راهی لبنان شد و رفت و امام موسی صدر و مصطفی چمران را دیده بود که فراتر از مرزها برای اسلام رفتند و رفتند و رفتند و به قول شاعر ایرانی «تورفتی و گفتم که شرف مرز ندارد / این سو در اگر بسته شد، آن سو که دری هست / رفتی و به زینب قسم از نسل تو امروز / در شام و حلب لشکر فریادگری هست».

خاک سوریه را می‌توان نماد «امت واحد» دانست و هر کسی از این دایره خارج مانده، خود را محروم کرده است که در این امت واحد باشد؛ خاکی که روی آن خون‌های مردم مختلف از ملیت‌های مختلف در هم آمیخته تا بی‌اعتباری مرزهای جغرافیایی عیان شود؛ یکی حزب‌الله لبنان است، یکی حشدالشعبی عراق، یکی فاطمیون افغانستان، یکی زینبیون پاکستان و یکی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شاید کسی تصور نمی‌کرد شیعه و سنی اسلام به نام مدافعان حرم دمشق و زبرسایه علی ابن ابیطالب (ع) نمایشگر این وحدت باشند. فردا آفتاب بر این امت واحد مهر بانانه‌تر خواهد تابید وقتی امروزشان وحدت بر مدار «حیدر» است و ضمانت این وحدت، جان‌های پاک، خون‌های پاک و ارواح پاک است.

صدها سواران حرم، مثل تورفتن

تا نام حسین هست، به سر بند سری هست

رفتی و به زینب قسم از نسل تو امروز

در شام و حلب لشکر فریادگری هست

* روزنامه نگار

پیش‌تاز در عرصه ایثار و مقاومت

■ صغری خیل فرهنگ*

نخستین بار سال ۸۸ بود که نوشتن از رزمندگان، شهیدان، جانبازان، ایثارگران و خانواده‌های آنان را در روزنامه جوان شروع کردم و تا امروز با صدها خانواده شهید، جانباز و ایثارگر انقلاب، دفاع مقدس و مدافع حرم گفت‌وگو کرده‌ام که امیدوارم خداوند توفیق همیشگی با این خانواده‌ها و نوشتن از آنان را از من نگیرد.

اما میان همه این خاطرات و واگویی‌های خانواده شهید از شهیدشان حدود دوسالی است که با گروهی جدید از شهیدان و خانواده‌های آنان در بحث جبهه مقاومت آشنا شده‌ام که ویژگی‌های خاصی دارند. ایرانی نیستند، مهاجر، سلحشور و جهادی‌اند، غریب و گمنام. زینبیون را می‌گویم اکثریت‌شان اهل پنجاب و پاراچنار پاکستانند؛ مهاجرانی که سختی هجرت به ایران را به جان می‌خرند تا خود را برای دفاع از حرم به سوریه برسانند.

اولین بار که خبر برگزاری مراسم تشییع شهدای پاکستانی جبهه مقاومت را در شهر مقدس قم خواندم، تصمیم گرفتم در یکی از این مراسم‌ها شرکت کنم. به بهشت حضرت معصومه (س) قم رفتم و سر مزار شهدایشان با چند خانواده به گفت‌وگو نشستیم. ادای کلمات فارسی

برایشان کمی سخت بود اما همین آشنایی بهانه‌ای شد تا به دنبال مسئولان زینبیون بروم. امروز همه سختی رسیدن به زینبیون و نگارش و چاپ مطالب برایشان نتیجه داد. همانگونه که روزنامه جوان تنها روزنامه کشور است که هر روز یک صفحه را به ایثار و مقاومت اختصاص داده و در این زمینه پیش‌تاز است حالا در معرفی زینبیون نیز گام نخست را برداشته است و از دلاوران و حماسه‌آفرینان لشکر زینبیون در صفحات ایثار و مقاومت خود می‌نویسد و اینگونه یاد شهدای مجاهد پاکستانی را زنده نگه می‌دارد.

از این رو پای صحبت خانواده‌های پاکستانی نشستیم و درددل‌هایشان را با جان و دل گوش کردم و امروز نتیجه‌اش انتشار ویژه‌نامه‌ای ۳۲ صفحه‌ای با محوریت مجاهدان و شهدای پاکستانی لشکر زینبیون است. ویژه‌نامه‌ای که با همت مسئولان روزنامه جوان و به ویژه

حمایت مدیرمسئول محترم روزنامه به چاپ رسید.

آنچه فراهم آمده، به مناسبت سالروز شهادت عارف حسینی فرزند اندیشه‌های امام خمینی (ره) و رهبر فقید شیعیان پاکستان منتشر شده است.

* دبیر ویژه‌نامه



خدمات وهابیت به استعمارگران باتکفیر مسلمانان



۵



می خوانم و می خواهم شرک را کاملاً کنار بگذارید». این سخن و مانند آن به این معناست که به نظر او مسلمانان در قرون گذشته گرفتار انواع خرافات و بدعت‌ها بوده و در عقیده و عمل و عبادات خود مبتلا به جهل و نادانی و گمراهی و مظاهر شرک گردیده و گویا وظیفه اوست که آنها را هدایت کند!

البته با توجه به واقعیت‌های جهان اسلام، شعار بازگشت به اسلام سلف صالح! در جای خود، سخن نادرستی نبوده ولی باید دانست این هم عین واقعیت است که محمد بن عبدالوهاب و طرفدارانش، به جای شناخت علل مشکلات امت و اصلاح واقعی بدعت‌ها و خرافات و تلاش برای از بین بردن عوامل آن، صرفاً اعتقاداتی را اختراع نموده و در قالب این شعار به دنبال تحمیل آن به امت اسلامی بوده‌اند. آنان به جای دعوت مسلمین و رهبران شان به وحدت و حل اختلافات، مسلمات عقاید مسلمین - به ویژه شیعیان - را انکار کرده و با ایجاد ذهنیات ساختگی جمودگرا، اختلافات را در امت اسلامی دامن زدند؛ اکثریت مسلمانان غیر از خود را مشرک و واجب‌القتل دانستند و مبارزه با مسلمانان را «جهاد در راه خدا» قلمداد کرده و در عمل علیه تمام مسلمین اعلان جنگ نمودند. محمد بن عبدالوهاب و پیروانش، توحید و شعار «لا اله الا الله» را به گونه‌ای تفسیر کردند که غیر از خودشان، موحد دیگری در جهان یافت نشود. آنها زیارت قبور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولیاء الله، ساخت گنبد و بارگاه برای درگذشتگان و نذر و چراغانی برای آنها، بوسیدن ضریح پیامبر و پیشوایان دینی نماز گزاردن در کنار آنها، توسل و شفاعت خواستن از آنها و... را نشانه‌هایی از شرک و کفر قلمداد کردند.

وی در کتاب «کشف الشبهات» مسلمانان دیگر را مشرک، کافر، بت پرست، مُرتَد، منافق، دشمن توحید، دشمن خدا، اهل باطل، نادان و شیطان لقب داد و ریختن خون و تصرف در اموال مسلمانان را مباح دانست؛ به گونه‌ای که اگر دعوت او را می پذیرفتند، در امان بودند و گرنه مستحق نابودی بودند!

در اولین مخالفت و مبارزه با اعتقادات محمد بن عبدالوهاب، برادرش سلیمان بن عبدالوهاب به صحنه آمد و اعلام کرد: «مرور مردم به کسی مبتلا شده‌اند که از قرآن و سنت استنباط می کند و مخالفینش را کافر می داند، در حالی که یک دهم از نشانه اجتهاد در او نیست، با این وضع، گفتارش در مردم نادان تأثیر گذاشته، پس انا لله و انا الیه راجعون».

می گویند، روزی شیخ سلیمان از برادرش (محمد) پرسیدار کان اسلام چند است؟ جواب داد پنج است. سلیمان گفت: اما تو آن را شش قرار دادی؟! چون می گویی: «هر کس از من پیروی نکند و اعتقادات تو را قبول نداشته باشد، کافر است.»

دشمنی با اسلام ناب محمدی (ص)

ابن عبدالوهاب در کتاب خود «رساله فی الرد علی الرافضه» ضمن انکار حقانیت شیعه، اعتقاد به تحریف در قرآن را به شیعه نسبت می دهد و بر همین اساس شیعه را تکفیر می نماید. اصل مستند به عقل و نقل شیعه «تقیه» را با زبان دشنام، مستوجب کفر می داند؛ اعتقاد شیعه به عصمت ائمه (ع) را خلاف عقل دانسته و انکار می نماید. بدآور رجعت، نکاح متعه، توسل، شفاعت، عزاداری معصومین (ع) و... را باطل و بدعت می داند؛ این نوع رفتار با اعتقادات شیعه عمق دشمنی و عداوت آنها نسبت به اهل بیت (ع) را به اثبات می رساند، عداوتی که همواره به نفع دشمنان قسم خورده اسلام بوده و به ضرر اسلام و مسلمانان تمام شده و می شود. وهابیت در طول تاریخ خود، حتی یک مورد، با کفار روبه‌رو نشده بلکه همواره مسلمانانی را هدف قرار داده که با کفار و مشرکین به مقابله برخاسته‌اند.

وهابیت همواره ابزاری در دست انگلستان، امریکا و صهیونیسم بوده است و استعمارگران به خصوص انگلیس، بهره‌های فراوانی از این فرقه منحرف برده است. آنها سرزمین وحی و پیامبران الهی را به پایگاه و مرکز آمد و شد کفار و مشرکان تبدیل کرده‌اند.

در سال‌های اخیر شاهد اوج‌گیری حملات تروریستی عوامل وهابیت تکفیری که از سوی استعمار جهانی به رهبری امریکا و صهیونیسم حمایت می شوند، علیه مسلمانان و شیعیان مظلوم جهان به ویژه در پاکستان، عراق و سوریه هستیم. در این جنایات مردم بی دفاع به خاک و خون کشیده می شوند و دولت‌های دست‌نشانده در منطقه از آنها حمایت تسلیحاتی و مالی و سیاسی به عمل می آورند. در مقاله پیش رو به طور مختصر به بررسی چگونگی پیدایش وهابیت و ایده‌ها و افکار مؤسس آن پرداخته شده است.

محمد بن عبدالوهاب کیست؟

فرقه وهابیت در نیمه دوم قرن هجدهم میلادی (دوازدهم هجری) در منطقه نجد واقع در جزیره العرب - عربستان فعلی - ظهور کرد. مؤسس این فرقه، شیخ محمد بن عبدالوهاب با بدگویی از رفتار عبادی مسلمانان باعث ناراحتی و خشم پدر و برادرش سلیمان بن عبدالوهاب (متوفی ۱۲۰۸ه) و علمای اهل تسنن شد. او به تکفیر مؤمنان به ویژه شیعیان پرداخت و زیارت قبر پیامبر اعظم (ص) و توسل به انبیا و اولیا و زیارت قبور آنان را شرک دانست.

ماجرای اختلاف او با پدر و برادرش آشکار شد. مردم از مواضع ضد دینی او نگران شدند و نزد پدرش و سایر علما و بزرگان از او شکایت کردند ولی نهی آنان بر وی بی اثر بود. بعد از مرگ پدر او گستاخ‌تر شد و حلقه‌ای از جهال را در اطراف خود گرد آورد و در حدود سال ۱۱۴۵ه دعوت خود را آشکار و فرقه جدید را از زادگاهش «عُیَیْنَه» اعلان نمود.

محمد بن عبدالوهاب در «خرملاء» با مخالفت مردم روبه‌رو شد و به شهر «عَیْیَنَه» کوچ کرد و به تحریک و تطمیع حاکم شهر «عثمان بن حَمْدِ الْمُعَمَّر» به قصد ایجاد سلطنت با او متحد شد. آنان در اولین گام قبر «زید بن الخطاب» برادر



خلیفه دوم را تخریب کردند. حاکم احساء و قطیف، «سلیمان بن محمد بن عزیز»، طی نامه‌ای از حاکم عَیْیَنَه خواست که محمد بن عبدالوهاب را به مجازات مرگ برساند اما او فقط به تبعید وی بسنده کرد. محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۶۰ه به سرزمین مسیلمه کذاب یعنی «درعیه» رفت و با حاکم آنجا محمد بن سعود وارد معامله سیاسی شد و اتحاد آن دو، باعث توسعه وهابیت گردید.

محمد بن عبدالوهاب از حدود سال ۱۱۴۳ه ضمن دعوت مردم شهر به توحید خالص مدعی شد که «سیره و روش واقعی سلف همین است»، که او می گوید.

آرا و پندارها

الف: مبارزه با شرک و خرافات و بازگشت به توحید خالص و سلف صالح؛ مؤسس وهابیت می گوید: «من شما را به سوی توحید و یکتاپرستی فرا

محمد بن
عبدالوهاب و
طرفدارانش، به
جای شناخت
علل مشکلات امت
بدعت‌ها و تلاش
برای از بین بردن
عوامل آن، صرفاً
اعتقاداتی را اختراع
نموده و در قالب
این شعار به دنبال
تحمیل آن به امت
اسلامی بوده‌اند



۱



مقاومت در سوریه

تاریخچه مقاومت اسلامی، ضرورت و ثمرات آن در سوریه

بین الملل و حتی منطقه تنها بود، نیروی مسلح قوی نداشت و کسی سلاح به ایران نمی داد و از سوی دیگر همه این کشورها کنار صدام علیه ایران بودند، سوریه در کنار ایران قرار گرفت و پایدار ماند. حمایت همه جانبه جمهوری عربی سوریه از جمهوری اسلامی ایران شکاف بزرگی در جبهه عربی به رهبری صدام ایجاد کرد، چیزی که در آن روزها نیاز حیاتی جمهوری اسلامی به شمار می رفت. حافظ اسد، رئیس جمهور وقت سوریه اوضاع کنونی این کشور را پیش بینی می کرد و می گفت در آن روزها تنها جمهوری اسلامی ایران است که به کمک سوریه خواهد آمد.

فلسفه وجودی جمهوری اسلامی ایران، حمایت از مسلمانان و مستضعفان جهان است و این در قانون اساسی تصریح شده است. ایران اسلامی بر اساس روایت نقل شده از پیامبر (ع) که «مَنْ أَصْنَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَمَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي بِالْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يَجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ، هَر كَسْ صَبَحَ كَرْدَ وَ أَهْتَمَّ بِهْ أُمُورِ مُسْلِمِينَ نَوْرَزِيدَ، أَوْ مُسْلِمَانِ نَيْسَتْ؛ وَ هَر كَسْ كِهْ فَرِيَادِ مَرْدِي رَا بَشْتُوْد كِهْ اِي مُسْلِمَانَانِ بِهْ فَرِيَادِمِ بَر سِيْدِ، وَ اُو رَا اِجَابَتِ نَكُنْدِ، اُو مُسْلِمَانِ نَيْسَتْ.» (الكافي، ج ۲، ص ۱۶۳) و وصیت امیرالمؤمنین علی (ع) به امام حسن و امام حسین (ع) که فرمود: «كُنَا لِلظَّالِمِ خَصَمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا» دشمن ستمگر و یار ستمدیده باشیم. (نامه ۴۷، نهج البلاغه) وظیفه داشته و دارد که در شرایط کنونی به کمک مسلمانان سوریه و فلسطین بشتابد.

واجب شرعی و دینی

رئیس جمهور آمریکا اخیراً به حکم دایه مهربان تر از مادر در سخنانش تکرار می کند که دولت ایران ثروت مردم را در سوریه و کشورهای دیگر هدر می دهد، در حالی که مردم خودش چنین و چنان هستند، بدون اینکه توضیح دهد که آمریکا چرا در سوریه، عراق، قطر، کویت، بحرین، عربستان، کره، ژاپن، افغانستان و دهها کشور دیگر حضور دارد؟ آیا هزینه های هنگفتی که از این طریق به مردم آمریکا تحمیل می کند، توجیه عقلی و قانونی دارد؟ شاید بگویند که «مادر حال دفاع از منافع آمریکا هستیم»، در این صورت طبیعی است که سایر کشورها نیز به همین دلیل آنها اشاره کنند ضمن آنکه همانطور که گفته شد برای یک کشور اسلامی در اینگونه شرایط وظایف و تکالیف دینی هم تعیین شده است. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ بَعِرًا مُّجْمِعِينَ؛ أَي كَسَانِي كِهْ اِيْمَانِ آورده اید، در برابر دشمنان (دین) آمادگی خود را حفظ کرده، سلاح های خود را برگیرید، پس گروه گروه یا دسته جمعی (طبق اقتضای حال) حرکت و کوچ کنید» (نساء، ۷۱)

همچنین می فرماید: «وَأُولَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْلَوْنَ عَنْ أَسْبَاحَتِكُمْ وَأَمْتَعْتَكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْنَا مَبِيلَةً وَاحِدَةً؛ کافران دوست دارند شما را سلاح ها و ساز و برگ های خود غفلت کنید پس یک مرتبه بر شما حمله کنند.» (نساء، ۱۰۲)

ممکن است سؤال شود چرا نیروهای جبهه مقاومت اسلامی در سوریه حضور دارند و چرا باید از دولت سوریه در شرایط کنونی حمایت شود؟ روشن است که دولت سوریه به دلیل حمایت از مقاومت اسلامی در لبنان و فلسطین مورد غضب دشمنان اسلام قرار گرفته است. این کشور خط مقدم جبهه مقاومت در برابر سنگر استکبار در فلسطین اشغالی است و فلسفه وجودی مقاومت ایجاب می کند که از آن در مقابل دشمن صهیونیستی و استکبار جهانی دفاع کنند. همانگونه که خود مقاومت دارای جنبه های دینی و راهبردی است، حضور مقاومت در سوریه هم همین گونه است و دفاع از یک کشور اسلامی و اماکن مقدس موجود در آن هم به لحاظ راهبردی و به حکم ضرورت بقای اسلام واجب است؛ همانطور که جلوگیری از پیشروی کفر در قلمرو اسلام، واجب و ضروری است.

درخواست دولت سوریه

از نظر قانونی، تنها کشورهایی می توانند در صورت بروز بحران در کشوری دیگر حضور یابند که دولت قانونی آن کشور از آنها درخواست حضور و ایفای نقش کرده باشد و اکنون جمهوری اسلامی ایران و نیروهای جبهه مقاومت اسلامی به درخواست دولت قانونی سوریه در این کشور حضور دارند، اما حضور کشورهایی مانند آمریکا، عربستان، ترکیه و اروپایی ها در سوریه نامشروع است؛ زیرا این کشورها بدون دعوت دولت این کشور و برای اجرای نقشه های خود مثل تأمین امنیت رژیم صهیونیستی وارد خاک سوریه شده اند، بنابراین حضورشان نامشروع، غیر قانونی و نوعی تجاوز است.

مقتضیات دوستی و دفاع از مظلوم

زمانی که جمهوری اسلامی ایران در عرصه

امروز دیگر
برکسی پنهان
نیست که طالبان،
القاعده، داعش
و همه گروه های
تروریستی و
تکفیری که با
پوشش دینی
دست به جنایت
می زنند، دست
پرورده و ابزار
استکبار و
صهیونیسم علیه
انقلاب اسلامی
ایران هستند



۷



و می فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ» و در برابر آنها آنچه توانستید از نیروی انسانی، سلاح‌های روز و هزینه نبرد و اسبان بسته و آماده شده (وسایط نقلیه مناسب) آماده سازید که بدین وسیله دشمن خدا و دشمن خود و دشمنان دیگری را غیر آنها که شما آنها را نمی شناسید، خداوند آنها را می شناسد، بترسانید. (انفال، ص ۶۰)

اگر در سوریه نمی جنگیدیم



بدون شک هدف عمده و اصلی استکبار و صهیونیسم در منطقه در ۴۰ سال اخیر، ضربه به نظام جمهوری اسلامی ایران بوده و این نظام راهی جز مقابله با عوامل آنها و جلوگیری از رسوخ ناامنی به داخل کشور، نداشته است و رهبر انقلاب هم بارها فرمودند که «اگر جلوی فتنه در سوریه گرفته نمی شد، مجبور بودیم در کرمانشاه و همدان با آنها مقابله کنیم یا در تهران، خراسان و اصفهان جلوی آنها را می گرفتیم.»

امروز دیگر بر کسی پنهان نیست که طالبان، القاعده، داعش و همه گروه‌های تروریستی و تکفیری که با پوشش دینی دست



به جنایت می زنند، دست پرورده و ابزار استکبار و صهیونیسم علیه انقلاب اسلامی ایران هستند که در جهت تغییر جغرافیای سیاسی منطقه، اجرای طرح استکباری و صهیونیستی «خاور میانه بزرگ و جدید» و کنترل جریان انقلاب اسلامی فعالیت می کنند.

آنها بارها با تحریم و جنگ و کودتا و شورش و به کارگیری گروه‌های تروریستی شانس خود را علیه جمهوری اسلامی امتحان کرده‌اند، اما نتیجه معکوس گرفتند. سپس بازوهای توانمند انقلاب اسلامی در منطقه را در لبنان، فلسطین و سایر کشورهای اسلامی هدف گرفتند که نه تنها شکست خوردند، بلکه موجب تقویت آنها هم شدند. به عنوان نمونه امروز جریان حزب الله در لبنان به مراتب قوی تر از سال‌های گذشته است، در فلسطین، عراق، افغانستان، پاکستان، یمن، بحرین و سایر کشورها نیز وضع همین گونه است.

در ماجرای سوریه خواستند این کشور را تضعیف و تصرف کنند تا پل ارتباطی بین ایران و حزب الله نباشد، به همین خاطر در ابتدای جنگ تمامی مسیرهای ارتباطی سوریه با طرح و برنامه رژیم صهیونیستی هدف قرار گرفت، اما مقاومت اسلامی که به رغم امیال استکبار غرب و صهیونیست‌ها قوی تر

شده بود، نگذاشت این پل منهدم و این ارتباط قطع شود.

بیداری اسلامی در منطقه که به اوج خود رسید، غرب برای مهار آن به کمک برخی کشورهای عربی و رژیم صهیونیستی در لیبی مداخله نظامی کرد و آن را به ویرانه تبدیل کرد و بعد از آن متوجه سوریه شد، کشوری که زمانی با جمهوری اسلامی همگرایی داشت و در خط مقدم مقاومت اسلامی بود، هدف قرار گرفت و بر موج آنچه خود به عنوان بهار عربی از آن یاد می کردند، سوار شدند و هزاران تروریست را از کشورهای دیگر جذب، آموزش و سازماندهی کرده و به سوریه و عراق گسیل داشتند و خود با تمام امکانات از آنها پشتیبانی کردند، اما همه آنها شکست خوردند و «پل ارتباطی» انقلاب اسلامی برقرار ماند و رؤیای آغاز جنگ جدید علیه ایران به کابوسی برای واشنگتن و تل آویو و ریاض تبدیل شد.

حالا باید پرسید آیا حضور مقاومت اسلامی در سوریه گذشته از ابعاد دینی و اخلاقی و انسانی حکم عقلی نیست؟ آیا نباید به حکم عقل سیاسی جلوی فتنه در همان آغاز گرفته می شد یا باید اجازه می دادیم شرارت‌ها به سایر کشورها از جمله ایران اسلامی که هدف اصلی بود، سرایت کند؟

بدون شک جمهوری اسلامی به عنوان کانون مقاومت اسلامی حکیمانه‌ترین سیاست را اتخاذ کرد، توطئه‌ها را در نطفه خفه کرد، جبهه مقاومت را با ایجاد سازمان‌های مقاومتی جدید تقویت کرد، مرزهای نامشروع رژیم نامشروع را اولین بار در ۷۰ سال تاریخ منحوسش، بی دفاع و مرزهای نظام اسلامی و مقاومت اسلامی را ایمن تر کرد و عراق و سوریه را از حلقوم استکبار بیرون کشید، طرح نابودی آرمان فلسطین را خنثی کرد، هزینه‌های حفظ رژیم صهیونیستی را تا حد غیرقابل تحملی افزایش داد، رؤیای تصرف یمن به دست آل سعود را به کابوس وحشت برای آنها تبدیل کرد و همه این کارها را با کمترین هزینه ممکن به انجام رساند.

چه زیبا گفته است شیخ مصلح الدین حافظ شیرازی:

سرچشمه شاید گرفتن به بیل / چو پر شد نشاید گذشتن به پیل

بدون شک
جمهوری اسلامی
به عنوان کانون
مقاومت اسلامی
حکیمانه‌ترین
سیاست را اتخاذ
کرد، توطئه‌ها را
در نطفه خفه کرد،
جبهه مقاومت را با
ایجاد سازمان‌های
مقاومتی جدید
تقویت کرد





جستارهایی در «پیوند دیرین علامه شهید عارف حسینی با امام خمینی^(ره) و انقلاب اسلامی»

دل در گرو امام داشت

جلوی رشد اسلام ناب محمدی را بگیرند. امروز استکبار شرق و غرب چون از رویارویی مستقیم با جهان اسلام عاجز مانده است، راه ترور و از میان بردن شخصیت‌های دینی و سیاسی را از یک طرف و نفوذ و گسترش فرهنگ اسلام آمریکایی را از طرف دیگر به آرایش گذاشته‌اند...» در روایاتی که در پی می‌آید، برخی دوستان آن رهبر شهید، زمینه و پیامدهای قربابت فکری و عملی آن شهید و الا قدر با انقلاب اسلامی را به توصیف نشسته‌اند. امید آنکه علاقه‌مندان را مقبول افتد.

علامه شهید عارف حسین حسینی پیام آور اندیشه امام خمینی و انقلاب اسلامی در کشور پاکستان است. او که از دوران اقامت در نجف، دل در گرو «مصلح تبعیدی ایرانی» نهاد و تا پایان حیات بر عهد خویش با وی استوار ماند، پس از شهادتش اینگونه از سوی پیر مراد ستوده شد: «ملت شریف و مسلمان پاکستان که بحق ملتی انقلابی و وفادار به ارزش‌های اسلامی بوده‌اند و با ما رابطه دیرینه گرم انقلابی، عقیدتی و فرهنگی دارند، باید تفکر این شخصیت شهید را زنده نگه دارند و نگذارند شیطان زادگان

ایستاده است. ایشان از آنجا با امام آشنا و جذب ایشان شد. از هنگام اخراج علما از نجف، ایشان به حوزه قم منتقل شد و در قم بیشتر با ابعاد شخصیت امام آشنا شد و دوستانی هم در قم پیدا کرد. عده‌ای از آقایانی که تا اول انقلاب، در تبعید بودند به پاکستان و منطقه پارانچتر رفته بودند که منطقه‌ای شیعه‌نشین و برای تبلیغ، منطقه مناسبی است. در عین حال منطقه دورافتاده و بریده از دولت هم است. الان در آنجا درگیری هست، ولی آن موقع نبود. بعضی از این افراد مثل شهید اسدالله در آنجا بودند. شهید عارف از زمان طلبگی با شخص امام و با این تفکر، شاگردان امام و نیروهای انقلابی و مردم آشنا شد. مخصوصاً در دوران تحصیل در قم، از محضر اساتید آشنا با تفکرات امام، از جمله آقای حرم پناهی و شیخ علی پناه اشتیاردی که اخیراً مرحوم شدند و امثالهم، بیشتر در جریان افکار انقلابی امام قرار گرفتند و در راه خود مصمم‌تر شدند، ولی نقطه محرک اصلی در شهید گرایش درونی خودش بود، یعنی فطرتش را و به این سمت آورده بود. به خاطر اینکه ایشان از ابتدا در خانواده‌ای پرورش یافته بود که مرشد‌های مذهبی (پیر) بودند.»

از شهادت ایشان شاهد بودیم که حضرت امام پیامی را دادند که از پیام‌های کم‌نظیر ایشان در مورد شهدای بین‌الملل و جهان اسلام بود و خود همین نشانه این بود که انقلاب اسلامی، مرز جغرافیایی ندارد و گام زدن در راه حق، محدود به مرزهای جغرافیایی و دست‌ساز بشر نیست. به هر حال اظهار علاقه‌ای که حضرت امام نسبت به ایشان کردند، باز مبین عظمت شخصیت مرحوم شهید عارف حسینی بود.

در نجف جذب امام شد

حجت الاسلام والمسلمین سیدجواد نقوی از فعالان نامدار فضای شیعی پاکستان است. او که از جمله شاگردان رهبر شهید شیعیان پاکستان به شمار می‌رود، درباره تأثیرات اندیشه و سیره امام خمینی بر شهید عارف حسینی بر این باور است: «ایشان از نجف با امام آشنا شد. وقتی امام در نجف تبعید بودند، ایشان در نجف طلبه بود. البته درس فقه و خارج امام را نمی‌رفت، ولی درس اخلاق امام را می‌رفت. مخصوصاً مقید بود که نماز را حتماً پشت سر امام بخواند. امام نماز جماعت در آنجا داشتند و من در بعضی از عکس‌ها دیدم که ایشان در دست پشت سر امام

وکیل امام در میان مردم پاکستان

حجت الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان از همگامان دیرین نهضت اسلامی و اعضای دفتر امام خمینی است. وی که در دوران مسئولیت در دفتر رهبر کبیر انقلاب با علامه شهید سیدعارف حسین حسینی آشنا شده، منش وی را در ترویج اندیشه امام اینگونه توصیف می‌کند: «بنده به تناسب مسئولیتی که در دفتر امام داشتم، طبعاً عموم روحانیون طرفدار حضرت امام را در کشورهای مختلف می‌شناختم و احیاناً از طریق مکاتباتی که برای حضرت امام داشتم، استفتائاتی که داشتند یا وجوهاتی که می‌فرستادند، به طرق مختلف با عموم این افراد در سراسر کشورهای اسلامی مرتبط بودم. از جمله برجسته‌ترین این شخصیت‌ها مرحوم شهید سیدعارف حسینی بودند که از طرف حضرت امام و کالت داشتند و دارای نقش بسیار مثبت و انقلابی و محبوبیت فوق‌العاده‌ای در میان مردم پاکستان بودند. در آن مدت، ایشان به مناسبت‌های مختلف سفرهایی به ایران داشتند و طی این سفرها، ما موفق به زیارت ایشان می‌شدیم. گاه که توفیق حاصل می‌شد تا از نزدیک ایشان را زیارت کنیم، تلقی‌ای را که از دور درباره ایشان داشتیم، از نزدیک هم مشاهده می‌کردیم و صلابت و روحیه بسیار بانشاط و انقلابی و شجاعانه ایشان را در ارتباط با خط امام و اسلام ناب و انقلاب اسلامی درمی‌یافتیم. مدت زیادی هم طول نکشید که دشمن وجود چنین عنصر پرتحرک و تأثیرگذاری را در صحنه پاکستان نتوانست تحمل کند و ایشان را به شهادت رساند. بعد

شهید عارف حسینی از نجف با امام آشنا شد. وقتی امام در نجف تبعید بودند، ایشان در نجف طلبه بود. البته درس فقه و خارج امام را نمی‌رفت، ولی درس اخلاق امام را می‌رفت. مخصوصاً مقید بود که نماز را حتماً پشت سر امام بخواند

ولایتمداری زینیون

شکی نیست که دفاع از عرصه حرم، میدان سختی است و تنها برگزیدگان می‌توانند به آن قدم بگذارند، کسانی که باید امام شناس و ولایتمدار و منتظران واقعی ظهور حضرت بقیه‌الله الاعظم (ارواحنا له الفداء) باشند و اگر نباشند، کنار می‌نشینند و اگر ایمان به مقاومت اسلامی در زیر پرچم ولایت نداشته باشند دوری می‌گزینند و اگر خودشناس و خودباور نباشند، حتی بدون اینکه خود بخواهند، ممکن است در جبهه مقابل مدافعان حرم بایستند و با آنان هم‌زمان شوند و برای توجیه عدم حضور خود در عرصه دفاع از حرم، ممکن است اصل دفاع را هم زیر سؤال ببرند و مدافعان جان برکف و مظلوم حرم را متهم کنند که برای مال دنیا و... می‌جنگند یا در جبهه این و آن قرار گرفته‌اند! گو که آنها خود به سخیف بودن ادعاهایشان واقف ترند.

شکی نیست که بستر خیزش مدافعان حرم از جمله زینیون مراکز دینی و محرک آنها رهبران ولایی از جمله رهبر شهید شیعیان پاکستان علامه سید عارف حسین الحسینی هستند که خودشان در ولایتمداری تا مرز شهادت پیش رفتند و آن را به آغوش کشیدند و به صورت عملی زمینه‌فکری را برای ولایتمداری جوانان شیعه فراهم کردند. استقبال بچه‌های زینیون از آتش و گلوله و شهادت در دیار غربت چه دلیلی جز همان ولایتمداری می‌تواند داشته باشد؟ احساس مسئولیتی را که آنها از خود نشان می‌دهند، جز در قالب ولایتمداری و بصیرت حاصل از آن، در زمانی که دام و دانه بسیار است و جوان بسیاری را در سرتاسر عالم به خود مشغول کرده، در هیچ قالب دیگری جز ولایتمداری نمی‌توان تعریف کرد.

آنها نسبت به فرماندهان خود اطاعت پذیری دارند نه به عنوان سربازان یک ارتش و یک نیروی حقوق بگیر، بلکه به عنوان رزمندگان جان برکف در عرصه عاشورایی دفاع از حرم، به اینکه فرماندهان را نمایندگان ولایت می‌دانند که در رأس رزمندگان لشکر زینیون قرار گرفته‌اند و خود نیز از جان مایه می‌گذارند و در مقام خود به

ولایتمداری پایبند هستند.

اگر قدری در حیات قبل از شهادت شهیدان زینیون تفحص کنیم به نکات بزرگ و منحصر به فرد فراوانی دست می‌یابیم که از جمله آن انتساب آنان به محراب، منبر، علما، صلحا، هیئت، عاشورا و کربلاست و اینکه مبدا «هل من ناصر...» حسین زمان بر زمین بماند و عقیده بنی‌هاشم حضرت زینب کبر(س) بار دیگر به دست یزیدیان زمان اسیر شود.

عنصر بسیار مهمی که باید در زندگی همه مسلمانان واقعی و یاران و پیروان اسلام ناب محمدی (ص) نمود داشته باشد و در زندگی شهدا نمود واقعی داشته، توجه به دستورات و منویات ولی امر زمان است و آنان دفاع از حرم را دفاع از حریم نظام ولایی می‌دانند که قدرتمندان دنیا و مزدوران و اذنان بی‌اختیارشان علیه آن شمشیر کشیده‌اند چنان که آنان هر جایی را که منتسب به ولایت باشد را حرم دانسته و دفاع از آن را وظیفه خود می‌دانند و تا پایان این راه را با شوق فراوان در می‌نوردند و سختی‌های جنگ را به جان می‌خرند تا مبدا دست نجس کفر، شرک و تکفیر به ردای طاهر و مطهر ولایت برسد.

زینیون و همه مدافعان امروز حرم، خود را سربازان امام زمان (عج) می‌دانند و به همین جهت گوش به فرمان نایب بر حق و هستند و بدون شک هنگامی که بصیرت و معرفت آنان نسبت به امام زمان (عج) به اوج خود می‌رسد، در راستای دفاع از حرم عمه سادات حضرت زینب کبری (س) برمی‌خیزند، با فریاد لبیک یا حسین و لبیک یا زینب به استقبال شهادت می‌روند و درس شهادت به جوامع می‌دهند و فرهنگ شهادت را به آیندگان منتقل می‌کنند. ولایتمداری و معادباوری اصول لا‌تغییر همه مدافعان حرم و شهدای مدافع حرم است.

این یک اصل اصیل است که ولایتمداری و بصیرت و تبعیت از ولی امر از ویژگی‌های مشترک همه رزمندگان و به ویژه شهدای مدافع حرم از جمله زینیون است که نقشه رسم شده کربلا را در عصر غیبت هم گم نکرده‌اند و اگر چه ممکن است کسانی با بی‌بصیرتی یا به دلایل سیاسی

دنیایی مدافعان حرم را متهم کنند که آنها برای مال دنیا به جنگ تمام کفر و تمام شرک می‌روند و برای دریافت مبلغی چشم در چشم مرگ به مبارزه با وحشی‌ترین قاتلان تاریخ می‌روند در حالی که بسیاری از شهدای ماملی دریافت نمی‌کنند و خیلی‌ها همسر و فرزند هم ندارند که چیزی به عنوان ارث برایشان بگذارند. البته هستند بسیاری که از نظر مال دنیا توانگرند و می‌توانند چندین نفر از همین آقایان مدعی را به کار بگمارند و حقوقشان را پرداخت کنند حال باید از این جماعت پرسید که آیا حاضرید در برابر مبلغ کلانی پول یکی از انگشتان دستتان را قطع کنید؟ و اگر حاضر نیستید چگونه می‌توانید اینقدر گستاخ باشید که ادعا کنید فردی عاقل و بالغ تنها برای دریافت پول جان شیرین خود را در طبق اخلاص بگذارد و به حکم ولی دوران خویش تقدیم خالصان در گاه الهی کنند!

یکی از مهمترین جنبه‌های دفاع از حرم همان دشمن شناسی است که از بصیرت ولایی به دست می‌آید و قرآن می‌گوید که «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّفْسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» مسلمان‌سخت‌ترین مردم را در دشمنی با کسانی که ایمان آورده‌اند، یهود و مشرکان خواهی یافت» چیزی که مدافعان حرم به حق آن را در یافته‌اند و هنگامی که با حرامیان تکفیری روبه‌رو می‌شوند، می‌دانند اینها لایه‌های محافظ همان رژیم یهود هستند و با این نیت به آنها می‌تازند و شکستشان می‌دهند.

آنها می‌دانند که کفر، شرک، تکفیر، صهیونیسم جهانی، اخوانی‌گری، سکولاریسم و همه و همه در کنار هم قرار گرفتند تا برای حفظ رژیم غاصب و کودک کش صهیونیستی، جبهه مقاومت در لبنان و فلسطین را نابود سازند و با سلاح تکفیر و کشتارهای مشتمل کننده تلاش کردند جبهه مقاومت را از میان بردارند هم تصویری بسیار زشت از اسلام و حکومت اسلامی را به جوامع خسته از مسیحیت متغزل و صهیونیسم مکار ارائه دهند تا ریشه میل به اسلام را در آن جوامع بخشکانند و رژیم صهیونیستی را حفظ کنند، اما به حکم و مکر و مکر الله و الله خیر الماکرین (آل عمران، ۵۴) زینیون و حیدریون و نجباء و فاطمیون و چندین گروه دیگر به عنوان حزب‌الله‌ها و جهاد اسلامی‌ها و حماس‌های جدید پدید آمدند و امروز بعد از هفت سال توطئه و کشتار و تخریب شوندگران رژیم یهود در جولان و دیگر شهرهای اشغالی صدهای مجاهدانی را از درعا و قنطره می‌شنوند که فقط به زبان عربی تکلم نمی‌کنند و ترس و وحشت سراسر وجود این موجود پلید را فرا گرفته است و سفرهای همه روزه نخست وزیر دلقک صهیونیستی به اقصی نقاط عالم این ترس و وحشت را به رخ جهانیان می‌کشد، معجزه قرن، در برابر معامله قرن که ان شاء الله معامله قرن را به ناکامی دچار خواهد کرد.

به امید پیروزی رزمندگان ولایی مقاومت اسلامی...



۹

عنصر بسیار مهمی که باید در زندگی همه مسلمانان واقعی و یاران و پیروان اسلام ناب محمدی (ص) نمود داشته باشد و در زندگی شهدا نمود واقعی داشته، توجه به دستورات و منویات ولی امر زمان است



اقدام شما دفاع از حریم اسلام، اهل بیت (ع) و انسانیت است



بیاورد و همه ما این افتخار را داشته باشیم که در نجات آنها، نام ما در پیشگاه خداوند ثبت شود. ان شاء الله خداوند سلامتتان بدارد. الحمد لله فرماندهان با تدبیر و خیلی خوبی دارید. من می‌بینم در میدان کار می‌کنند و مثل پدر برای شما هستند. عزیزان روحانی و دیگری که هستند همه با محبت رفتار کنید. هم شما وظایف فرزندی را خوب انجام دهید و هم آنها وظایف پدری را. فکر کنید چطور در مقابل دشمن با حکمت و دقت و تدبیر عمل کنید. امیدوارم همیشه شما را همینطور خندان ببینم. صحنه جنگ همیشه این گونه نیست بعضی‌ها شجاع‌ترند و بعضی‌ها خائف‌تر و باید همدیگر را کمک کنند. ان شاء الله خدا شما را موفق کند.

دفاع از حریم گسترده‌ای است، دفاع از حریم اسلام است و دفاع از حریم اهل بیت (ع) و انسانیت است. یقین بدانید شما برای این انتخاب شده‌اید. چه این را حفظ کنید چه نکنید. اما برادران «جاهدوا فی الله حق جهاده» در راه خدا جهاد می‌کنید، حقش را می‌گیرید. حقش صفات مجاهدان را داشتن است.

إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ

ما در عملیات بدر در زمان جنگ موفق نشدیم. خیلی ناراحت بودیم و شهید هم خیلی داده بودیم. روز بعد عملیات همه ما در جزیره مجنون جمع شدیم. همه ناراحت بودند و آن روز امام (ره) پیامی داده بود که این پیام خیلی عجیب بود. این پیام منتشر نشد اما بخشی از آن در ذهن من باقی ماند. این برای شما خیلی مهم است. امام (ره) فرموده بودند که «به من گزارشی دادند و ما نباید به پیروزی‌ها و شکست‌ها نگاه کنیم، بلکه باید به تکلیف‌مان نگاه کنیم».

مقام معظم رهبری یک جمله مهمی دارد و آن این است که «کلمه إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ به این معناست که اگر فهم شما در یاری کردن دین خدا یک درصد است، باید شما ۱۰۰ درصد عمل کنید. اگر شما آن یک درصد را ۱۰۰ درصد عمل کردید، خدا هم ۹۹ درصد را به شما پیروزی خواهد داد. اگر شما به آن یک درصد سهم خود عمل نکردید، چه توقعی دارید که خدا حمایت کند» شما حرکت کن و خدا برکت می‌دهد. شما باید به آن چیزی که بر دوش‌تان است در مورد جهاد عمل کنید و همه راه‌ها را بروی و در حد توان خود، ظرفیت‌ها را ایجاد کنید و بقیه را به عهده خدا بگذارید. جاهدوا فی الله حق جهاده یک معنایش این است که تو حقت را در موضوع جهاد حتماً عمل کنی، حتماً همه راه‌ها را بروی و بقیه را بر عهده خدا بگذاری.

ان شاء الله خداوند با حرکات شما، با دست شما، با اراده شما نصرت خود را برای مسلمین و مستضعفین محرومی که در مناطق مختلف محاصره هستند و انتظار دارند ما و شما برای نجات‌شان عمل بکنیم، به ارمغان

هر کسی در این جمع حضور پیدا کند برای او یک افتخار است و دلیلش هم این است که شما ویژگی‌های برجسته‌ای دارید و آن اینکه اولاً برای خدا هجرت کرده‌اید. نفس مهاجرت فی سبیل الله یک کار ارزشمند است که انسانی اگر در این مسیر حتی در راه هم بمیرد، شهید است. هر کسی برای خدا مهاجرتی انجام بدهد، از آنجایی که این مهاجرت برای خداست و لو اینکه در میدان جنگ هم شهید نشود، شهید است.

نکته دوم اینکه شما مجاهد هستید و برای جهاد آمده‌اید. این یک اجر بالایی دارد و کسی نمی‌تواند آن را قیمت‌گذاری کند و اجر ویژه‌ای دارد. خداوند فرموده است که جهاد یک درجه خاص برای اولیای خدا است. متعدد در احادیث و روایات هم این مضامین را داریم. آن قدر فضیلت و نتیجه مهمی دارد که امیر المؤمنین (ع) در جنگ احد وقتی از جنگ با آن همه زخمی که برداشت برگشت، گریه کرد. با آنکه ایشان معصوم بود اما آن چیزی که باعث خشنودی امیر المؤمنین (ع) شد، مرده شهادت بود که پیامبر به ایشان دادند. لذا آخرین جمله امیر المؤمنین (ع) پس از ضربه‌ای که بر فرق‌شان وارد شد «فرت و رب الکعبه» یعنی به خدای کعبه رستگار شدم بود. خب این راه و صحنه‌ای است که شما در آن قدم گذاشته‌اید. هدف برای شما معلوم است. خیلی مهم است که انسان وقتی می‌خواهد کاری انجام دهد و در آن کار زیباترین حاصل دنیای خود را می‌خواهد بگذارد، باید ارزش داشته باشد.

شما انتخاب شده‌اید

اگر ارزش نداشته باشد امکان ندارد بالاترین داشته خود را بگذارد. انسان برای چیزی که بالاتر است، بالاترین را می‌گذارد. بنابراین از آنجایی که موضوع خیلی مهم باید باشد، شما قبول کرده‌اید که به اینجا بیایید و جانبازی کنید. شما با سر، دست، پا و همه وجودتان جانبازی می‌کنید. چطور وقتی برخی از برادران شما مجروح شده‌اند، هنوز ترک نمی‌کنند و عشق دارند که بیایند. شما آمده‌اید در راهی قرار گرفته‌اید و راه اختیاری‌ای را برای خدا و دفاع از حریم‌ها انتخاب کرده‌اید. دفاع فقط از حرم حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س) نیست؛





زینب

نصر من الله وفتح قريب

• امید به فضل و نصرت الهی در سایه جهاد و مبارزه

• قرآن، آیین رستگاری

• رنگ سبز، عشق شیعیان پاکستانی به سادات بنی الزهراء (س)



- زینبیون، جوانان شیعه پاکستانی با دفاع از حرم زینب (س) این عنوان را به خود زینت دادند
- رنگ قرمز نماد شهادت پذیری در فرهنگ مکتب سرخ حسینی
- حرف نون در کلمه زینبیون نماد شمشیر و کبوتر
- نقطه نون در کلمه زینبیون، به منزله درخشش خورشید گونه زینبیون



• سلاح، نماد مبارزه و دفاع و مقاومت



برچم نماد و ملاک حضور است که در یک مجموعه یا یک کشور به آن افتخار می کنند و در فرآیند کلی به دنبال معنای حقیقی زوایایی هستند که در آن به کار رفته است و چه زیباست که در یک جایگاه بر دوش مجاهد خدا در صف رزم تاللو می کند خوشابه حال آنان که در فجر پیروزی در بالای دست و در شهادت قامت خود را با آن زینت می بخشند.



■ کره خاکی، به منزله جهانی شدن تفکر ناب زینبی

• شاخه زیتون، نماد صلح

• ۱۵ برگ شاخه زیتون به منزله ۱۴ معصوم علیهم السلام و اسم جلاله الله



• قلم، تبلور عمل در سایه علم و اندیشه



• سال تاسیس (قمری)

۱۳۳۵

«درویش» شهید باقری زینبیون بود



۱۲

در میان خیل عظیم لشکر زینبیون چهره‌هایی بودند که در قامت یک فرمانده گل کردند و نوروز علی درویش علاوه بر علمداری این مجاهدان، به عنوان اولین فرمانده کل زینبیون شهادت را قاب و جودش ساخت. نوروز علی درویش یکی از همین هاست. مسیر زندگی وی از تولد تا شهادت خواندنی است. هم‌رزم شهید درویش می‌گوید: نوروز علی یک فرمانده غیور و دلیر بود که رشادت‌های فراوانی در درگیری‌های پاراچنار با تندروهای وهابی و در دفاع از حرم اهل بیت (ع) مقابل تروریست‌های تکفیری در سوریه از خود به نمایش گذاشت. او که از کودکی همراه شهید بود، می‌گوید: شهید درویش از کودکی خیلی باهوش و دلیر بود. روایت هم‌رزم شهید را در ادامه می‌خوانید:

احساس وظیفه و تکلیف دینی در جهاد با تکفیری‌ها

در میان طلاب و افراد دلسوز مطالبی مطرح می‌شد که وظیفه، تکلیف دینی و شرعی ما شیعیان در خصوص دفاع از حریم اهل بیت (ع) و ناموس مسلمین و نظام ولایت فقیه چیست؟ وظیفه ما در برابر تعرض‌ها و تجاوزهای سازمان‌های تروریستی از جمله داعش که از پشتیبانی امریکا، اسرائیل و عربستان برخوردار هستند و به مکان‌های مقدس ما حمله می‌کنند، چیست؟ نتیجه پاسخ به اینگونه سؤالات آن شد که یک گروه ۲۴ نفره از پاکستانی‌های مقیم قم و تهران که شهید درویش نیز از جمله آنها بود، آماده عزیمت به سوریه شدند. روحیه نوروز علی در زمان اعزام غیر قابل توصیف بود. در مقابل این سؤال که این راه سختی‌های زیادی دارد، آیا آمادگی تحمل آنها را دارید؟ روحیه عجیبی داشت. چهره درویش قبل از جواب دادن از شدت احساسات سرخ شد و گفت: در جنگ پاراچنار من وظیفه خودم را انجام دادم و اکنون آمادگی دارم، جان و مال خودم را در راه دفاع از حرم حضرت زینب (س) و دفاع از ناموس مسلمین و دفاع از اسلام فدا کنم و اگر ذره‌ای در عشق من نسبت به اهل بیت (ع) شک دارید، گردنم را بزنید و برای اثبات صداقت خود حاضرم جانفشانی کنم.

جهاد و فداکاری در پاراچنار

ایشان در جنگ پاراچنار هم همیشه در خط مقدم بودند و در خصوص وی معروف بود که بدون هیچ واژه‌ای وارد سنگر دشمن می‌شد و آنها را به هلاکت می‌رساند. لازم به ذکر است که پاراچنار در ۷۰ سال گذشته بارها هدف هجوم دشمنان اهل بیت (ع) از طالبان گرفته تا وهابیون تندرو بوده است و در آخرین مورد که به مدت پنج سال ادامه یافت از سوی تروریست‌های وهابی، نیروهای طالبان و القاعده در محاصره ظالمانه قرار گرفت که حتی ارتش پاکستان هم در این مدت در کنار مهاجمان قرار داشت. در این جنگ بیش از ۲ هزار و ۵۰۰ نفر از جوانان پاراچنار به شهادت رسیدند، اما نگذاشتند دست تروریست‌ها به املاک و روستاها و شهر پاراچنار برسد. البته تعداد تلفات دشمن چندین

برابر شهدای شیعیان بود و شهید درویش یکی از مجاهدانی بود که از این منطقه شیعه‌نشین جانانه دفاع کرد و چندین بار مجروح شد، اما از رزم و جهاد عقب ننشست.

واقعاً درویش بود

هر رزمنده باید یک نام جهادی برای خود انتخاب کند که نوروز علی نام جهادی درویش را برای خودش انتخاب کرد. درویش یعنی در راه خدا گام برمی‌دارد و هر کارش فقط برای رضای خداست و شهید درویش هم این اسم را برای خودش انتخاب کرده بود و این اسم برای وی اسم بامسمایی بود، زیرا هر کار و هر قدمش برای جلب رضای خدا بود.

استعدادهای شهید درویش

مستولان در دوره‌های آموزشی و حین آموزش داوطلبان معمولاً استعداد خاص هر نفر را شناسایی می‌کنند تا برحسب استعدادشان به آنها مأموریت داده شود. استعدادهایی که شهید درویش داشت، این بود که رزمندگی شجاع، راستگو، وفادار، مطیع و خستگی‌ناپذیر بود و به خاطر این استعدادها از همان روزهای اول ذهن رزمنده‌ها را آماده کردند که نوروز علی را به عنوان فرمانده بپذیرند. از همان روزهای اول به عنوان امام جماعت گروه اول زینبیون معرفی شد.

نوروز علی در عملیات‌های زیادی حضور داشت و مؤثر بود، یکی از آنها که شاید مهم‌تر از همه بود، عملیات آزادسازی منطقه نبل و الزهرا بود.

شهید باقری زینبیون بود

در یکی از عملیات‌ها بر اثر ترکش مجروح شد و جهت درمان به ایران آمد، با اینکه باید استراحت می‌کرد، اما در همان حال به دنبال رفع مشکلات رزمندگان بود و به مسئولان زینبیون خیلی کمک می‌کرد. هر جا که حضور داشت، باری از دوش مسئولان برمی‌داشت. با همه برخورد دلسوزانه و مهربانانه داشت و همیشه دنبال حل مشکلات مردم بود. فردی پرشور و با جذبیه بود. در عملیاتی که مشکل کمبود مهمات وجود داشت، قبل از آغاز عملیات صادقانه با همه صحبت کرد و می‌گفت: باید مهمات به‌طور مساوی بین همه نیروها توزیع شود و هر کس مهمات اضافی دارد بدهد تا بتوانیم همه را تجهیز کنیم.

طوری پرشور و با صلابت صحبت می‌کرد که فرماندهان ایرانی می‌گفتند: سخنرانی او تداعی کننده صحنه سخنرانی شهید باقری است.

خاطره‌ای از شهید

در عملیات آزادسازی نبل و الزهرا که دو شهر ک شیعه‌نشین بودند، شهید درویش همراه با نیروهایش حین عملیات، در محاصره دشمن قرار گرفتند و این محاصره تقریباً شش الی هفت روز به طول انجامید. در این محاصره مهمات آنها تقریباً تمام شده بود و تنها بعضی از بچه‌ها به اندازه یک خشاب مهمات داشتند و برخی دیگر هم چند عدد فشنگ بیشتر نداشتند. با بچه‌ها مشورت کردیم و قرار گذاشتیم تا زمانی که در محاصره دشمن هستیم و مهمات به دست ما نرسیده، نباید دشمن را به رگبار ببندیم و وقتی هر نیروی دشمن که به ما نزدیک شد، باید دقت کنیم تنها با یک گلوله کارش را تمام کنیم. یعنی یک گلوله برای یک دشمن. در چنین شرایطی وقتی فرمانده منطقه از طریق بی‌سیم با نوروز علی تماس گرفت و پرسید چه چیزهایی در آنجا مورد نیاز است. شهید گفت: ما اینجا مهمات نداریم، مهمات ما تقریباً تمام شده است. فرمانده دوباره سؤالش را تکرار می‌کند و می‌گوید که علاوه بر مهمات به چه چیزی نیاز دارید، نوروز علی پاسخ می‌دهد: بچه‌های ما تقریباً سه روز است که چیزی برای خوردن ندارند و اگر ممکن است برای ما غذای بفرستید. فرمانده منطقه می‌گوید: منطقه‌ای که شما هستید مشکل غذا نباید وجود داشته باشد، خانه‌ها پر از امکانات است. گوسفندان مردم هم در منطقه فراوان است. چرا از آنها استفاده نمی‌کنید؟ درویش می‌گوید: ما اینجا آمده‌ایم که از جان و مال و ناموس مردم دفاع کنیم، نه اینکه اموال مردم را به عنوان غنیمت برداریم و آن از استفاده کنیم. ما برای رفع گرسنگی از علف و گیاهان استفاده کردیم، اما به مال مردم نگاه نمی‌کردیم. فرمانده منطقه به وی می‌گوید: من به عنوان فرمانده شما، به شما دستور می‌دهم که از گوسفندان استفاده کنید. من خودم مسئولیت جلب رضایت مردم را به عهده می‌گیرم و مبلغ آنها را می‌پردازم. این گفت‌وگو را حاج قاسم سلیمانی هم از طریق بی‌سیم شنیدند. ایشان پرسیدند: این رزمنده‌ها چه کسانی هستند؟ گفته شد: اینها رزمنده‌های لشکر زینبیون هستند و حاج قاسم گفت: ما اینجا در جبهه مقاومت به نیروهایی مانند مجاهدان و رزمندگان زینبیون نیاز داریم. سرانجام این فرمانده دلاور و حماسه‌ساز با کارنامه‌ای درخشان در دفاع و جهاد در تاریخ چهارم فروردین ماه ۹۴ در حلب به شهادت رسید. نوروز علی در عید نوروز به دنیا آمد و در عید نوروز هم به شهادت رسید.



شهید درویش به خاطر شجاعت و وفاداری از همان روزهای اول به عنوان امام جماعت گروه اول زینبیون معرفی شد. از مهم‌ترین عملیات‌هایی که ایشان حضور داشت، آزادسازی نبل و الزهرا بود

«زینت» را فرستادم که فدایی بی‌بی شود

«زینت علی» از فرماندهان دلیری بود که لشکر زینبیون به حضور و وجودش در جبهه مقاومت اسلامی افتخار می‌کند. برادر شهید زینت علی از جهاد و نحوه شهادت برادرش اینگونه روایت می‌کند.

زینت علی از فرماندهان غیور لشکر زینبیون بود. او در پاکستان دیپلمش را گرفت و بعد از سفر به ایران راهی سوریه شد. آن زمان من در ایران بودم. وقتی برای کار به تهران رفتم، زینت علی تماس گرفت و گفت می‌خواهد به جایی برود که امکان دارد برای مدتی به تلفن دسترسی نداشته باشد. گفتم: «چیزی شده؟» گفت: «چیز خاصی نیست، نگران نباش.» ۴۵ روز از زینت بی‌خبر بودم. حتی دو بار از تهران به قم آمدم تا خبری از ایشان بگیرم که نشد. خیلی نگرانم بودم، تا اینکه خودش تماس گرفت و گفت: «در دوره آموزشی بودم. سوریه خبرهایی است که به حضور مادر آنجا نیاز است. باید برای دفاع به آنجا بروم.» گفتم: «من هم می‌آیم، بهتر است که من و تو با هم باشیم.» گفت: «نه! من می‌روم تا بدانم ماجرا چیست و اوضاع چگونه است؟ بعد به شما خبر می‌دهم.» بار دوم که می‌خواست برود من هم همراهش بودم.

چطور متوجه شهادت ایشان شدید؟

من و زینت در یک مقر بودیم. روز هجوم با هم وارد میدان شدیم. من فرمانده یک گروه بودم و زینت جانشین فرمانده بود و فرماندهی عملیات را بر عهده داشت. سنگر هایمان با هم فاصله داشت. وارد عملیات شدیم. تقریباً از هم بی‌خبر بودیم. حدود ساعت ۶ غروب بود که یکی از فرماندهان ایرانی و از دوستان زینت پیش من آمد و گفت: می‌خواهم خبری به تو بدهم که توقع دارم خیلی محکم و خوب با آن برخورد کنی. گفتم: چه اتفاقی افتاده؟ گفت: زینت شهید شده. چیزی نگفتم فقط گریه کردم. به سجده رفتم و گفتم یا امام زمان (عج) برادرم را به تو سپردم. دوست زینت به من گفت: شما اکنون باید مسئولیت برادرت را هم به عهده بگیرید و در جمع آوری و هدایت نیروها کمک من باشی. به عبارتی باید جای خالی برادرت را پر کنی. من هم پذیرفتم.

به لطف خدا عملیات تمام شد. بعد از عملیات برای بازگرداندن پیکر برادرم و دوستش به منطقه رفتیم و بعد هم همراه پیکر برادرم به ایران آمدم تا مراسم تشییع و خاکسپاری ایشان را برگزار کنیم. زینت علی بعد از هفت ماه حضور در جبهه مقاومت در حالی که ۲۸ سال از عمر خود را سپری کرده بود، به عنوان اولین فرمانده شهید زینبیون به شهادت رسید.

اعلام خبر شهادت برادر به خانواده قطعاً سخت بود؟

پدرم ۲۲ سال پیش به رحمت خدا رفته بود. با دایی‌ام در پاکستان تماس گرفتم و خبر شهادت زینت را به ایشان دادم. دایی به مادرم گفت: گذرنامه‌هایتان را آماده کنید. زینت علی تماس گرفته که شما و دخترها را برای زیارت به ایران ببرم. دایی خبر شهادت زینت علی را فقط به برادر بزرگمان گفته بود. در مسیر آمدن به ایران، دایی به مادر می‌گوید: زینت مجروح شده و ما برای دیدار با ایشان به ایران می‌رویم. در آنجا مادر تماس آخر زینت را برای دایی تعریف می‌کند و می‌گوید: یک روز با من تماس گرفت و گفت در سوریه جنگ شده و من می‌خواهم برای دفاع از حرم بروم. گفتم اگر برای دفاع از اسلام و حریم آل الله می‌روی برو، من بعد از تو برادرهایت را هم راهی خواهم کرد. من زینت را فرستادم که فدایی بی‌بی شود.

بعد از اینکه به قم می‌رسند، دایی مادر را به حرم می‌برد و می‌گوید: خواهر جان! اگر برای این حرم خطری پیش بیاید شما چه کار می‌کنید؟ همین سؤال کافی بود تا مادر متوجه شهادت زینت بشود. مادر در حالی که گریه می‌کند، می‌گوید: من برای خانم از پسرهایم می‌گذرم، می‌گذرم که حرم آسیب نبیند. دایی می‌گوید: قطعاً همینطور است تو زینت علی را در راه اهل بیت (ع) قربانی کرده‌ای. مادر سجده شکر بجا می‌آورد.



«مالک» زینبیون فرماندهی باهوش بود

عقید در روستای ملی خیل شهر پاراچنار در خانواده‌ای مذهبی و از طبقه متوسط که کشاورز بودند، به دنیا آمد. دومین فرزند خانواده بود. عقید با نام جهادی مالک از اولین‌های لشکر زینبیون بود که در حلب به شهادت رسید. از کودکی غیرت و مردانگی در وجودش موج می‌زد، از روحیه فرهنگی و کاری بالایی برخوردار بود، بیشتر فعالیت‌های هم مذهبی بود، جذب خاصی داشت به طوری که در هر کجا حضور داشت، روی رفتار دیگران تأثیر می‌گذاشت. از او حیاس می‌کردند حتی نزد وی اجازه سیگار کشیدن به خودشان نمی‌دادند. به واجبات بسیار پایبند بود و دیگران را هم ترغیب به انجام فرایض دینی می‌کرد. از خصوصیات بارز «عقید» علاقه شدید به اقامه نماز اول وقت بود، طوری که هنگام نماز همه برادران و حتی کودکان محله را به سمت مسجد سوق می‌داد. علاقه خاصی به حضرت آیت الله بهجت داشت و همیشه تصویر ایشان را در کنار تصاویر امام خمینی و حضرت آیت الله امام خامنه‌ای قرار می‌داد.

«مالک» زینبیون

سال ۹۲ برای امرار معاش خود و خانواده به ایران آمد. دو سال ایران ماند دوباره به پاکستان برگشت. با بحرانی شدن اوضاع سوریه و حمله تکفیری‌ها به حرم‌های مقدس اهل بیت (ع) و اصحاب پیامبر (ص) و مقدسات شیعیان عزم جهاد با تروریست‌های تکفیری کرد و به عنوان یکی از مدافعان حریم ولایت به عنوان اولین گروه از رزمندگان زینبیون راهی سوریه شد. «عقید» که حالا به نام جهادی «مالک» مشهور است، در یکی از جبهه‌ها مجروح و برای مداوا به ایران منتقل شد. در دورانی که در سوریه حضور داشت، صاحب یک فرزند شد که با آمدن خانواده برای عیادت ایشان در تهران، برای اولین بار توانست فرزند خود را نیز از نزدیک ببیند. بعد از بهبودی بار دیگر عازم سوریه شد. قبل از اعزام، چند سفارش مهم به برادرش داشت که اطاعت از ولایت فقیه، پشتیبانی از انقلاب اسلامی، احترام به پدر و مادر، بجا آوردن فرایض و احکام دینی و کمک به مستضعفان از آن جمله بود.

نفوذ به عمق دشمن

در سوریه ابتدا مسئولیت یک گروه هفت نفره را بر عهده داشت. اولین مأموریتی که به ایشان و شهید درویش می‌دهند، شناسایی یک منطقه عملیاتی بود که با نفوذ به عمق دو کیلومتری دشمن و انجام شناسایی‌های لازم، توانست توجه فرماندهان را به خود

جلب کند. با این رشادت زینبیون به «مالک» افتخار می‌کردند. بسیار باهوش بود. مسائل امنیتی را خیلی دقیق رعایت می‌کرد. با اینکه مجروح بود، اما کارهای دیگر مجروحان را پیگیری و به آنها کمک می‌کرد. با خانواده شهید و رزمندگان و مجروحان ارتباط خوبی داشت و به مسائل و مشکلات رسیدگی می‌کرد. با اینکه جبه بزرگی نداشت، اما در یکی از عملیات‌ها زمانی که برای یکی از رزمندگان مشکلی پیش آمد، به تنهایی او را چندین کیلومتر بر دوش خود حمل کرد.

روحیه جنگی و سلحشوری

به عنوان فرمانده به همراه جمعی از زینبیون در منطقه باشکوی به عنوان نیروی پدافند حضور داشت. نیروهای پاکستانی نوعاً روحیه جنگی و سلحشوری دارند و نظرشان این بود که ما باید هجوم انجام بدهیم که «مالک» با آنها صحبت می‌کند و می‌گوید وظیفه ما این است که گوش به فرمان باشیم و حتی اگر شما هم نباشید، من به تنهایی اینجا می‌مانم و خط را نگه می‌دارم، سرانجام توانست آنها را قانع کند، یعنی به عنوان یک فرمانده قدرت اقناع‌کنندگی خوبی داشت و رزمندگان از او اطاعت می‌کردند.

تفحص شهید

«مالک» زینبیون سرانجام در ۱۲۷ دی‌ماه ۹۴ در جنوب حلب در جریان یک عملیات بزرگ و سنگین خود را به خاکریز دشمن می‌رساند، اما با تیر مستقیم تروریست‌ها در مقام دومین فرمانده کل زینبیون به شهادت می‌رسد. پیکر شهید پس از گذشت حدود دو سال در ۲۸ فروردین ۹۶ در جریان پاکسازی منطقه از دشمن شناسایی و به ایران انتقال داده می‌شود. مراسم تشییع پیکر «مالک» در سوم خرداد ماه همان سال برگزار و در قم به خاک سپرده می‌شود. روحش شاد.



«امتیاز حسین» مردمدار بود

سخن از یکی دیگر از فرماندهان شهید لشکر زینبیون است. سخن از جانشین شهید «مالک» است. شهید «امتیاز حسین» اهل پاراچنار پاکستان بود که سال‌ها در ایران حضور داشت. او جهاد را از همان مناطق شیعه‌نشین پاکستان مقابل وهابی‌های تندرو که به جان و مال شیعیان دست‌درازی می‌کردند، آغاز کرد و در ادامه سه بار برای حضور در جبهه مقاومت به سوریه اعزام شد. با خانواده شهید همکلام شدیم تا بیشتر با این شهید بزرگوار آشنا شویم.

پدر شهید: افتخار می‌کنم که پسرم برای دفاع از حرم رفت

حدود ۲۵ سال در ارتش خدمت کردم. بعد بازنشسته شدم. من به جهت مأموریت‌هایی که داشتم، خیلی خانه نبودم و هر چند وقت یکبار حدود ۱۵ روز به مرخصی می‌آمدم، بنابراین نقش عمده در تربیت «امتیاز» را مادرش بر عهده داشت. «امتیاز» برای کار به ایران آمده بود، دو سالی در اینجا کار کرد. بعد برای دیدن خانواده به پاراچنار آمد، اما خیلی زود دوباره به ایران برگشت. شش ماه بیشتر از آمدنش به ایران نگذشته بود که بحث سوریه و ضرورت حضور مدافعان حرم در جبهه مقاومت پیش آمد. «امتیاز» وقتی متوجه شد حرم عمه سادات در خطر است، کار و زندگی را رها کرد و تصمیم گرفت به میدان جهاد با تروریست‌ها برود. برای کسب اجازه با من تماس گرفت و گفت: می‌خواهم فدایی اهل بیت (ع) شوم، به من اجازه می‌دهید که به سوریه بروم؟ گفتم: همه ما فدایی بی‌بی زینب (س) هستیم، شما تصمیم خوبی گرفته‌ای. بسم‌الله من راضی هستم. خدا از ما راضی باشد، تنها چیزی که می‌توانستم به اسلام تقدیم کنم، همین فرزند دلیرم بود. از من خواست به مادرش چیزی نگویم تا زمانی که خودش به منطقه برسد و از همان جا موضوع را با مادرش در میان خواهد گذاشت و رضایتش را خواهد گرفت. من هم این راز را با خود نگه داشتم. خدا تحملش را به من داد، افتخار می‌کردم که پسرم برای دفاع از حرم می‌رود.

همسر شهید: طی ۷ سال زندگی مشترک ۶ بار برای جهاد رفت

هفت سال با «امتیاز» زندگی مشترک داشتم، اما سه سال بیشتر در کنار هم نبودیم. همسر چهار سال در ایران بود. از زمانی که ازدواج کردم و به منزل همسر آمدم، سه بار به میدان جهاد در سوریه رفتم. دو بار هم به پاراچنار و یک مرتبه هم به هنگو که یک منطقه شیعه‌نشین است، رفتم. تعداد شیعیان در آنجا کم است و وهابی‌ها هر چند وقت یکبار به مناطق شیعه‌نشین حمله می‌کنند و از آنجا که تعداد شیعیان در هنگو کم است، آنها قصد داشتند آنجا را تصرف کنند. از این رو پاراچناری‌ها برای کمک می‌رفتند و همسر هم همراهی‌شان می‌کرد. پدر «امتیاز» می‌گفت: درست نیست که همسرت را به خاطر حضور در جنگ ترک می‌کنی و می‌روی، یک مقدار آرام باش، دیگران هستند که بروند. همسر در پاسخ می‌گفت: مگر می‌شود شیعه علی بن ابیطالب (ع) در خطر باشد و من در منزل آسوده بنشینم، وجدانم اجازه نمی‌دهد. «امتیاز» خیلی به امام حسین (ع) علاقه داشت و در هر مراسم عزاداری اباعبدالله (ع) شرکت می‌کرد.

«ثاقب» از مجاهدت در پاراچنار تا دفاع از حرم در سوریه

شدیم. ایشان متولد سال ۱۳۷۲ بود و زمان شهادت ۲۴ سال داشت. من و ثاقب یک سال و سه ماه پیوند مشترک داشتیم و حاصل این زندگی عاشقانه که به شهادت همسر ختم شد تولد دختری بود که امروز وارد ماه چهارم زندگی‌اش شده است.

دست‌هایم حیانی بود که رفت

وقتی ثاقب قصد جهاد در جبهه مقاومت را کرد مانعش نشدم. زمانی که می‌خواست راهی ایران شود گفت: شما خیلی زود به صحن حضرت معصومه (س) می‌آیی و روی جنازه من گریه می‌کنی. این را که گفت دلم لرزید. نگران شدم و گفتم: یعنی شما خاطر من را نمی‌خواهی؟ هنوز دست‌هایم به حنای روز عروسی‌ام رنگین است. شما خاطر مادر جان را نمی‌خواهی؟ شما خاطر پدرت را نمی‌خواهی؟ شما خاطر خواهرهایت را نمی‌خواهی؟ شما خاطر آن فرزندی که در انتظار به دنیا آمدنش هستیم را هم نمی‌خواهی؟ ثاقب گفت: از شما سؤالی دارم. فرض کن برای دوستان و همزمانی که با هم در حال رزم هستیم اتفاقی افتاد، مثلاً شهید یا مجروح شدند، من باید به کمکشان بروم یا نه؟ بروم و بپیکر و بدنشان را به عقب جبهه بیاورم یا باید اجازه دهم که پیکرشان هم دست تکفیری‌های داعشی بیفتد. می‌دانم که اگر بروم شاید کشته شوم. آیا واقعاً نباید بروم؟ گفتم: برو اما مراقب باش و ان‌شاءالله سالم برگردی.

از حقوق ۱۰ میلیون تومانی امارات گذشت

ثاقب وقتی در امارات کار می‌کرد حقوق ماهانه‌اش به پول ایران حدود ۱۰ میلیون تومان می‌شد، اما وقتی اخبار جنایات تروریست‌های تکفیری را شنید، کارش را رها کرد و به ایران آمد. وقتی به ایران رسید با عمویش در امارات تماس گرفت و گفت من دیگر بر نمی‌گردم. عمو ثاقب با پدرش تماس می‌گیرد و می‌گوید: ما این همه برای ثاقب هزینه کردیم و این کار و زندگی را برایش مهیا کردیم نمی‌دانیم چه شد که همه را رها کرد و راهی ایران شد. همسر به همین راحتی از مال دنیا و از همه تعلقاتش گذشت. وقتی شنید حرم عمه سادات در خطر است دیگر چیزی برایش مهم نبود. چشمانش را بر مال دنیا بست و برای دفاع از حرم رفت.

مفقودالامر ماند

ثاقب آنقدر که به بی‌بی علاقه و ارادت داشت، هیچ‌گاه نام حضرت زینب (س) را تنها نمی‌آورد. می‌گفت: «مشرع بی‌بی» یعنی بی‌بی بزرگ. به نظر من بی‌بی خود نیست که این مقام را از آن خود کرده است. دوستانش می‌گفتند یکی از وصیت‌هایش این بود که من دوست دارم و آرزو می‌کنم گمنام شوم و جنازهام بازنگردد. دوست دارم مانند اباعبدالله (ع) که سه روز پیکرشان بدون کفن روی زمین گرم کربلا مانده بود، حتی به اندازه همین سه روز مفقود بمانم و در انتها به آرزویش رسید و پیکرش به دست اشقیافاتاد و مفقودالامر ماند.

مادر و پدر شهید، همسر و طفل چهار ماهه‌اش تسکینه زینب، مادر همسر و خواهرها همه از پاکستان آمده‌اند، اما کمی دیر می‌رسند! خبر مجروحیت ثاقب همه را به ایران می‌کشاند تا در بیمارستان به عیادتش بروند، ولی وقتی پا در خاک ایران می‌گذارند این خبر شهادت ثاقب است که بی‌تابشان می‌کند. شهید ثاقب حیدر یکی از زنده‌ترین نیروهای لشکر زینبیون بود.



مادر: ثاقب در ۱۳ سالگی جانباز شد

ثاقب ۱۳ سال بیشتر نداشت که برای جهاد با دشمنان اسلام کمر همت بست. با شروع جنگ در پاراچنار از سال ۲۰۰۷ پسر آرام نگرفت و سلوک جهادی‌اش آغاز شد. وهابی‌ها به آزار و اذیت شیعیان منطقه می‌پرداختند و به مقدسات ما توهین می‌کردند. ثاقب غیرت دینی داشت و نمی‌توانست توهین وهابی‌ها به ساحت اهل بیت (ع) را تحمل کند. یک بار در پاسخ به جنایات وهابی‌ها علیه شیعیان، با حدود ۴۰ نفر از بچه‌های بسیج پاراچنار به سمت مسجد ضاری که وهابی‌ها در مرکز شهر داشتند رفتند. موقع ورود به مسجد توسط نیروهای نظامی مورد هدف قرار گرفت و دو شبانه‌روز در جوی فاضلاب افتاده بود تا اینکه یک نفر از شیعیان نجاتش داد. اولین جانبازی ثاقب در همان سن ۱۳ سالگی رخ داد.

مجاهد پاراچنار بود

ما از زمان آبا و اجدادمان در پاراچنار با وهابیت بر سر مذهب و علوی بودنمان در جنگ بوده و هستیم. بر سر توهین آنها به امام حسین (ع) حدود چهار سال جنگ و درگیری میان ما طول کشید، حدود ۳ هزار شهید دادیم و خانه‌های زیادی از شیعیان ویران شد. پسر در همه درگیری‌ها از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ حضور داشت. ثاقب بر اثر همین حضور در میدان بارها مجروح شد. پدر ثاقب هم از شاگردان شهید عارف حسینی بود و پسر را با تفکر انقلابی و جهادی آشنا کرد.

همسر شهید: ۱۵ ماه زندگی عاشقانه داشتیم

من یکساله بودم که ثاقب به دنیا آمد. من و ثاقب دختر عمو، پسر عمو هستیم و بر اساس سنت خاص مرسوم در منطقه ما به نام هم



شهادت در تل مطهر

«مطهر حسین» که به «مطهر» شهرت دارد متولد ۱۳ بهمن سال ۶۵ در روستای پیوار شهر پارچنار پاکستان است. در جوانی برای کار به دوی می‌رود، در آنجا با یک یهودی بر سر مسائل دینی بحث می‌کند که به درگیری می‌انجامد و به همین دلیل مدتی به زندان می‌رود. با اینکه در آمد خوبی داشت، اما زمانی که شنید مقدسات دینی در خطر است، کار خود را رها کرد و به ایران آمد. در شهر قم با یکی از مسئولان جذب نیرو برای اعزام به سوریه و شهید درویش ملاقات می‌کند و خواستار اعزام به جبهه مقاومت می‌شود و از همان ابتدا خود را فردی آماده رزم نشان می‌دهد.

پس از گذراندن دوره آموزشی در آبان ماه ۹۳ به سوریه اعزام شد. در منطقه نزد زینت علی جعفری (که بعداً از شهدای زینبیین شد) رفت و گفت من به زبان عربی مسلط هستم و اگر کاری از دستم بر می‌آید آماده انجام هر کاری هستم.

در جریان یک عملیات در منطقه حدرتین، یکی از فرماندهان حزب الله به شهادت می‌رسد و پیکرش در همان منطقه جا می‌ماند. «زینت علی» به «مطهر» می‌گوید حاضری با من بیایی تا پیکر آن فرمانده شهید را به عقب برگردانیم؟ «مطهر» استقبال می‌کند و با هم می‌روند، پس از آنکه پیکر را به پشت خاکریز آوردند «زینت علی» متوجه می‌شود که «مطهر» مجروح شده اما به خاطر اینکه او را انگران نکند چیزی نگفته و با همان حال در انتقال پیکر به او کمک کرده. نیروهای حزب الله از این اقدام زینبیین شگفت زده شدند، بعد از آن روی سلحشوری نیروهای لشکر زینبیین حساب خاصی باز می‌کردند.



«مطهر حسین» پس از بهبودی مجدداً اعزام منطقه می‌شود، در آن زمان «مالک» فرماندهی کل زینبیین را بر عهده داشت که مدتی بعد به شهادت رسید و «مطهر» پس از شهادت «مالک» به عنوان فرمانده کل زینبیین منصوب می‌شود.

روح شهادت و مردانگی «مطهر» در دوران فرماندهی زینبیین به منصه ظهور رسید. یک روز به یکی از دوستانش گفت که من تا چند روز دیگر به شهادت می‌رسم و همانطور هم شد. در عملیاتی که در ششم ماه محرم سال ۹۴ در تل اعزان انجام گرفت، نیروهای زینبیین همگی پس از عملیات سالم برمی‌گردند و مطهر می‌گوید خدا یک روز دیگر به ما مهلت داد. غروب ۱۸ محرم در همان منطقه حدود ۱۱ کیلومتر در دل دشمن به سمت تپه کف ابیه پیش روی می‌کنند، در آنجا اختلاف نظری بین دو نفر از زینبیین به وجود می‌آید و بحثی در می‌گیرد که «مطهر» به آن دو نفر می‌گوید لطفاً بحث را تمام کنید و شب شهادت ما را خراب نکنید!

وقتی دشمن متوجه حضور نیروهای زینبیین در منطقه می‌شود عقب‌نشینی کرده و بدون اینکه درگیری ایجاد کند از آن منطقه خارج می‌شود، اما فرمانده دلاور زینبیین در روز بعد یعنی نهم محرم که مصادف با ۳۰ مهر ماه ۹۴ بود به شهادت می‌رسد. به دلیل رشادت‌های «مطهر حسین» تپه کف ابیه به نام «تل مطهر» مشهور شد.

کلگشت خاطرات

خواب شهادت

«جاوید حسین» اولین شهید زینبیین در همان دوره آموزشی چگونگی شهادت خودش را به‌طور کامل و واضح در خواب دیده بود. او با زبان اردو تا حدودی آشنا بود، ولی به سختی می‌توانست به آن زبان حرف بزند. همراه شهید درویش پیش من آمد و گفت من شهادت خودم را خواب دیدم و چون مبلغی به یک نفر



بدهکار هستم، اجازه دهید تا بروم و دین خودم را ادا کنم و برگردم. شهید درویش می‌گوید بدهی شما چقدر هست؟ شهید جاوید مبلغ بدهی را گفت و من به وی تضمین کردم که این مبلغ را پرداخت کنم. بعد از اینکه قول دادم بدهی‌اش را پرداخت کنم پرسیدم آیا باز می‌خواهید برگردید؟ گفت نه، بعد از تضمین شما خیالم راحت شد، می‌مانم. «جاوید حسین» بعد از اعزام به منطقه در همان روزهای نخستین در یک عملیات به درجه رفیع شهادت رسید و نام خودش را به عنوان اولین شهید زینبیین در تاریخ ثبت کرد.

رفتار بسیجی زینبیین

داوطلبان اعزام به جبهه مقاومت به دلیل تمرین‌های سختی که در دوره آموزشی انجام می‌دهند، شب‌ها خسته برای خواب می‌رفتند و من معمولاً بعد از همه به خواب می‌رفتم و قبل از همه هم بیدار می‌شدم. یک شب دیدم بعد از خوابیدن همه، یک نفر از خواب بیدار شد و لباس همه بچه‌ها که پر از گرد و خاک بود، جمع کرد و به بیرون رفت. تعجب کردم، به دنبال وی بیرون رفتم، دیدم به سمت حمام رفت، لباس رزمندگان را شست و آویزان کرد. وقتی صبح آنها می‌خواستند لباس‌شان را به تن کنند، دیدند لباس‌شان تمیز است. با تعجب از همدیگر می‌پرسیدند که چه کسی این کار را انجام داده است که هیچ‌کس آن را ندیده‌ام، من هم چیزی نگفتم و این کار او باز هم تکرار شد. آن شخص کسی نبود جز شهید عزیز علی شیخ.



زینبیین چنین بودند و بسیجی گونه خدمت می‌کردند.

زینبیین کلید پیروزی عملیات‌ها

یکی از فرماندهان عملیاتی حزب الله خواست تا ۱۰ نفر از زینبیین برای انجام یک عملیات در اختیار وی قرار گیرند، پرسیدیم چرا فقط ۱۰ نفر؟ ما نیروی زیادی داریم می‌توانیم تعداد بیشتری از آنها را در اختیار شما قرار دهیم. گفتند که نیروی ما تکمیل است، فقط می‌خواهیم که در این عملیات زینبیین حضور داشته باشند و نام آنها مطرح باشد. پرسیدم که حضور این ۱۰ نفر در این عملیات چه تأثیری دارد؟ گفتند وقتی نام زینبیین مطرح می‌شود که در عملیات حضور دارند، رعب در دل دشمنان می‌افتد و معمولاً کمتر مقاومت می‌کنند و پا به فرار می‌گذارند. با شنیدن سخنان آن فرمانده حزب الله به زینبیین افتخار کردم. آنان در هر عملیاتی کلید پیروزی بودند که حتی شنیدن نام آنها دشمن را به وحشت می‌انداخت.



سلحشوری و آمادگی رزمندگان زینبیین

در منطقه «باشکوی» یک خط خیلی مهم دست زینبیین بود که یک طرف آن خط داعشی‌ها بود و طرف دیگر هم نیروهای جبهه النصره حضور داشتند. عرض این خط حدود ۲۰ متر بود و رزمندگان زینبیین، پشت خاکریزها، سنگرهای خاکی درست کرده بودند. ترور یست‌های تکفیری در طول روز آنقدر بمب کپسولی و خمپاره به سمت این سنگرها شلیک می‌کردند که خاک تبدیل به پودر می‌شد. با این وجود، زینبیین سخت مقاومت می‌کردند و اجازه نزدیک شدن به دشمن نمی‌دادند، هر وقت قصد حرکت به سمت سنگرهای زینبیین را می‌کردند با پاسخ کوبنده آنها مواجه می‌شدند.



سرانجام آنها برای گرفتن این خط ناامید شدند. بعد از مدتی فرماندهان ما تشخیص دادند که این خط کاملاً تثبیت شده است و زینبیین را از آنجا به جایی دیگر اعزام کردند. وقتی ترور یست‌ها متوجه شدند که زینبیین از آن خط رفته‌اند، دوباره حمله کردند و این بار توانستند آنها را تصرف کنند. دوباره با دستور فرماندهان زینبیین وارد عمل شدند و طی چهار ساعت درگیری توانستند آن خط را پس بگیرند و این افتخار هم به افتخار آفرینی‌های زینبیین در سایر عملیات‌ها اضافه شد.



سخن از شهدای لشکر زینبیون است، مدافعان حرم پاکستانی که سلحشورانه جهاد کردند و در راه دفاع از حرم اهل بیت (ع) از جان خود گذشتند. از پاکستان برای دفاع از اسلام و اهل بیت (ع) و جهاد با تروریست‌های تکفیری عازم سوریه شدند و اکنون در خاک قم آرمیده‌اند. خواندن روایت زندگی و نیز وصیتنامه‌های آنان نکته‌های درس آموز بسیاری دارد. در اینجا مجال آن نیست تا به تفصیل به روایت زندگی همه شهدای زینبیون بپردازیم، اما نگاهی کوتاه خواهیم داشت به مجاهدت‌های این دلیران سرافراز که نام‌شان در تاریخ ماندگار خواهد ماند و مزارشان اکنون زیارتگاه عاشقان است.



شهید مرتضی حیدری

تکلیف گرا بود که از پاکستان راهی سوریه شد

مرتضی متأثر از تربیت خانوادگی و محیط زندگی در پاکستان و ایران جوانی متدین، ولایی و تکلیف‌گرا بود. او آگاهانه راه جهاد را که به شهادتش انجامید انتخاب کرد. پدر شهید مرتضی حیدری از ویژگی‌های فرزندش می‌گوید: مرتضی متولد هفتم آبان سال ۷۰



و فرزند دوم خانواده بود. تا کلاس دهم درس خواند، بعد از یادگیری معرق کاری در مسجد امام حسن عسکری (ع) قم وارد بازار کسب و کار شد. او در خانواده‌ای مؤمن و متدین پرورش یافت. پدر بزرگ مرتضی نماینده امام خمینی (ره) در نجف بود. در پاکستان در منطقه‌ای زندگی می‌کرد که از لحاظ اعتقادی بسیار شبیه ایران اسلامی بود. داشتن چنین خانواده‌ای، زندگی در چنان محله‌ای، حضور فعال در هیئت‌های مذهبی و مراسم عزاداری‌های ماه‌های محرم و صفر و حضور در کاروان پیاده‌روی زیارت اربعین همه و همه مرتضی را خوب ساخته بود.

واله دفاع از حرم بود

مرتضی مسائل منطقه را به طور جدی پیگیری می‌کرد و معمولاً در مراسم تشییع شهدای مدافع حرم شرکت می‌کرد. همین حضور بود که او را هم‌واله و شیدای دفاع از حرم کرد. مرتضی می‌گفت، من هم دوست دارم بروم و شهید شوم، ماه صفر سال ۹۴ اعزام شد و ۴۴ روز بعد در ششم اسفند ماه همان سال بعد از آزادی نیل و الزهره به شهادت رسید. خودش از قبل با پسر عمه‌اش هماهنگ کرده بود که وقتی شهید شدم خبر شهادت را از طریق عمه به مادرم بدهد.

تصمیم آگاهانه گرفت

پدرش می‌گوید: یک بار در بهشت معصومه (س) سر مزار مرتضی نشسته بودم، آقای آمد و از من خواست نزدیک ماشینش شوم. وقتی رفتم جوانی که داخل ماشین نشسته بود از من پرسید چطور می‌شما راضی شدید و پسران را به جنگ فرستادید؟ گفتم باید سؤال‌تان را طور دیگری مطرح کنید، از من پرسید که چگونه او تصمیم برای رفتن گرفت؟ اگر من بخواهم به خواست خودم فرزندم را راهی جهاد کنم تا شهید شود که این دیگر شهادت نیست و درجه‌ای ندارد. تصمیم گیرنده اوست، او آگاهانه این راه را انتخاب کرد، خودش خواست برود. اصرار به رفتن داشت، یک سال تمام هم به دنبال جلب رضایت مادرش بود. پسر مرتضی به خاطر همین حس تکلیف‌گرا بودن شهید شد. مرتضی جوانی مذهبی، شجاع، صبور و باغیرت بود، بسیار به مادر و پدرش احترام می‌گذاشت، روی ناموس خیلی حساس بود. غیرتی می‌شد و می‌گفت ناموس شیعه آنجاست، ما باید برویم از ناموس شیعه دفاع کنیم، غیرت دینی داشت و برای همین حس وظیفه‌شناسی‌اش رفت و از حرم آل‌الله دفاع کرد.

هدیه شهادت

یکی از دوستان در پیام تبریک شهادت مرتضی برای پدرش چنین نوشت: شهادت مرتضی هدیه‌ای از سوی امام حسین (ع) بود. شما ۳۰ سال خادم امام حسین (ع) بودید، خدمت به ایشان باعث شد که مرتضی جانش را برای اهل بیت (ع) بدهد و این شهادت هدیه خداوند برای شما و ایشان است.

سید زاهد حسین

۶ سال در کاهدانی زندگی کرد



سید زاهد همه عمرش را در فقر زندگی کرد، شش سال را در یک کاهدانی در حیاط خانه پسرعمویش گذراند. وقتی زمزمه امکان حضور در جبهه مقاومت میان زینبیون پاکستان پیچید، در همان ابتدای امر نوروز علی از فرماندهان اصلی زینبیون که بعدها به شهادت رسید با ایشان تماس گرفت و اوضاع سوریه را برایش تشریح کرد، سید زاهد هم عزمش را جزم کرد تا برای جهاد با تروریست‌های تکفیری به جبهه مقاومت بپیوندد. پدر سید زاهد ابتدا موافق تصمیم او نبود. معلوم شد او در ماهیت جنگی که در سوریه در جریان بود، تردید دارد، اما وقتی سردار درویش علی با وی صحبت کرد و حقیقت برایش روشن شد، رضایت داد تا سید زاهد راهی جبهه شود.

درویش علی که خود از شهدای زینبیون شد، به پدر سید زاهد گفته بود آیا شما می‌دانید از همین پاکستان خودمان وهابی‌ها به سوریه اعزام شده‌اند و اطلاعاتی داده‌اند که ما حرم حضرت زینب (س)، حضرت رقیه (س) و دیگر اهل بیت (ع) را در سوریه و عراق منفجر خواهیم کرد. پدر سید زاهد با شنیدن صحبت‌های درویش به شدت غمگین شد و از غصه پیران چاک کرد و بعد به سردار درویش گفت که اسم خودم را هم بنویس، من هم به سوریه می‌آیم تا اجازه ندهیم تکفیری‌ها به ساحت اهل بیت (ع) جسارت کنند.

مادر سید زاهد هم می‌گوید او باید برود، زیرا نمی‌توانیم در قیامت جواب عقیده بنی‌هاشم را بدهیم، سید زاهد حسین به زینبیون پیوست و بعد از سه ماه حضور مستمر در جبهه‌های مقاومت بر اثر اصابت گلوله مستقیم تانک به شهادت رسید.

شهید سید افتخار حسین

لحظه به لحظه آماده جانفشانی هستم



افتخار حسین ۹ فرزند داشت؛ چهار دختر و پنج پسر. بازنشسته ارتش پاکستان بود. بعد از بازنشستگی راهی ایران شد تا کار کند. ۱۵ سالی هم در ایران ماند، اما سال ۹۲ وقتی متوجه تعدی تروریست‌های تکفیری به حرم آل‌الله شد، دست از کار

کشید و برای دفاع از حرم عمه سادات به سوریه رفت.

لباس نظامی از تن بیرون نکرد

افتخار حسین رفتار و اخلاق خاصی داشت. بسیار به کارش علاقه‌مند بود و از لحظه لحظه حضورش در جبهه استفاده می‌کرد. در مدت دو سال حضور در جبهه کسی او را بدون لباس نظامی ندید حتی با همان لباس می‌خواست. بعد از انجام هر عملیاتی معمولاً نیروها لباس نظامی را از تن خارج می‌کردند، لباس راحتی می‌پوشیدند و استراحت می‌کردند اما او با همان لباس می‌خواست. به او می‌گفتند حالا که دیگر در رزم نیستیم لباس‌هایت را عوض کن. افتخار حسین در پاسخ می‌گفت: مگر می‌شود فدایی زینب (س) لحظه‌ای فکر کند که از جهاد فارغ شده است. من لحظه به لحظه آماده جانفشانی هستم، ما فراغت نداریم، و جدام اجازه نمی‌دهد غیر این لباس، لباس دیگری تن کنم.

نام جهادی بلال و سلمان

افتخار حسین در مدت دو سال حضور در جبهه مقاومت دو نام جهادی برای خودش انتخاب کرده بود: بلال و سلمان. انتخاب بلال به خاطر علاقه‌اش به اولین مؤذن در صدر اسلام بود که توانست به قرب الهی برسد. نام سلمان را هم به خاطر اینکه صحابه ایرانی پیامبر اکرم (ص) بود و چنان بود که در شأن او گفته‌اند: «سلمان منا اهل بیت.»

مقید به اقامه نماز اول وقت بود

همزمان با اهتمام او به نماز اول وقت اینگونه روایت می‌کنند که افتخار حسین توجه خاصی به نماز اول وقت داشت حتی حین عملیات و در خط مقدم نماز اول وقتش ترک نمی‌شد تا آنجا هم می‌توانست نماز را به جماعت برگزار می‌کرد. در مواردی رزمندگان به ایشان اعتراض می‌کردند که الان در چند قدمی داعشی‌ها هستیم چه موقع نماز خواندن است؟ خطر جانی دارد هر لحظه امکان دارد اتفاقی بیفتد. شما فرمانده هستی باید تمرکز داشته باشی. می‌توانید نمازتان را بعداً بخوانید و از این حرف‌ها اما افتخار حسین همه اعتراض‌ها را با جان و دل می‌شنید و در پاسخشان با سعه صدر و آرامش می‌گفت: مگر امام حسین (ع) در روز عاشورا چه کرد. حال و روز خودتان را با امام حسین (ع) مقایسه کنید. امام در آن شرایط تیرباران نمازشان را اقامه کردند. اصلاً ما برای چه و از چه دفاع می‌کنیم؟ خانم زینب (س) برای چه اسیر شد؟ چه چیزهایی را تحمل کردند تا اسلام ناب محمدی به دست ما برسد. ما باید اهل عمل باشیم. ما به امام حسین (ع) اقتدا کرده‌ایم. امام نمازشان را در اول وقت خواندند. ما هم باید به او اقتدا کنیم. همزمان می‌گفتند افتخار حسین همچون پدری مهربان برای ما بود و ما در مدت حضور در منطقه نبود پدر را حس نمی‌کردیم. سرانجام افتخار حسین در ۱۶ فروردین ماه ۹۵ در منطقه خان طومان به شهادت رسید.

شهید سید مقبول حسین

باید برای حفظ حریم اهل بیت (ع) جانفشانی کرد

سید مقبول حسین، متولد ۱۳۶۶ روستای زران پاراچنار در پاکستان بود. بعد از رفتن پدرش به عربستان برای کار، مرد خانه شد. مؤمن و نماز خوان بود. دغدغه اسلام و شیعیان را داشت. وقتی متوجه می شد در هر نقطه‌ای از پاراچنار یا اطراف آن حق مظلومی ضایع یا به یک شیعه تعدی می شود، خودش را برای مبارزه و دفاع از مظلوم به آنجا می رساند. مادر از دلآوری فرزندش در روستای بلیچپیل که منطقه‌ای نزدیک به محل استقرار طالبان بود، اینگونه روایت می کند: مقبول حسین برای دفاع از مردم شیعه به روستای بلیچپیل رفت. دوستانش می گویند در یکی از سنگرها که بسیار نزدیک به نیروهای طالبان بود، شروع به گفتن اذان و قرائت دعای کمیل کرد.



این حرکت او هم روحیه نیروهای خودی را بالا برد و هم بعد از این حرکت شجاعانه دشمن عقب نشست. مهربان و دوست داشتنی بود. به ایتم و فقر توجه خاصی داشت، برایشان لباس و غذا تهیه می کرد، گره مشکلاتشان را باز و مایحتاج زندگی شان را فراهم می کرد. در مراسم عزاداری ائمه معصومین (ع) چنان خالصانه خادمی می کرد که گویی صاحب مراسم مسجد و حسینیه است. مقید به انجام غسل جمعه بود و نیمه‌های شب با نور شمع به تلاوت قرآن می پرداخت. مقبول به ایران سفر می کند و در جریان حضور در جبهه مقاومت به شهادت می رسد. همسرش می گوید: سال‌ها قبل از آغاز جنگ در عراق و سوریه، گفت من در کشوری غریب به شهادت خواهم رسید و شما بار خت عزا به تشییع من خواهی آمد. آرزوی همیشگی او در جبهه مقاومت و در جوار حرم بی بی زینب (س) برآورده شد. شهید در وصیتنامه‌اش نوشته است: ای برادران عزیز و دوستان بیدار باشید، شما چگونه در خواب غفلت هستید. آیا خواهر امام حسین (ع)، بی بی زینب و بی بی سکنیه بنت حسین (ع) در بازارها و در دربارها برای حفظ اسلام آمده بود یا نه؟

ما می خواهیم حضرت بی بی زینب و بی بی سکنیه در محشر شافی ما باشند. آیا ما شیعه اهل بیت (ع) هستیم؟ پس به میدان بیایید و در راه امام حسین (ع) بروید. برای حفظ حریم امام جان خود را فدا کنید. ای مردم! آیا امام حسین (ع) نفرمود مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است؟

شهید محمد مقداد مهدی

مطالعه آثار استاد مطهری مقدار را آماده شهادت کرد

محمد مقداد در ۱۶ می ۱۹۸۲ میلادی در شهر بکوی ایالت پوان پاکستان به دنیا آمد. بعد از ورود به دانشگاه وارد تشکیلات آی اس او شد. تفکر انقلابی داشت. بعد از مدتی به عنوان کارمند در همان تشکیلات مشغول به کار شد. البته مقدار فعالیت‌های انقلابی اش را از دوران دبیرستان که نوجوان بود، آغاز کرد. از جمله کارهای او سازماندهی جوانان محله‌ای بود که در آن زندگی می کرد. مقدار هر شب جمعه برنامه‌های فرهنگی در محله برگزار می کرد. از این راه جوانان را با تفکر انقلاب اسلامی آشنا می کرد. رابطه خوبی با طلاب منطقه داشت و از این رابطه در راستای اهداف انقلابی خود به خوبی استفاده می کرد.

فضای مجازی و تبلیغ تشیع

مقداد طلاب فعال را به محله‌اش دعوت می کرد تا برنامه‌های فرهنگی خاصی برای جوانان اجرا کنند و خودش هم در تمامی برنامه‌های مذهبی و فرهنگی شرکت می کرد. مقدار از ظرفیت فضای مجازی برای ترویج و تبلیغ تفکر تشیع و انقلاب بهره می برد و مطالب مختلفی را برای بیداری جوانان در اختیارشان قرار می داد. از دیگر اقدامات بسیار



ارزشمند او، راهاندازی بانک خون برای تأمین نیاز خون افراد بیمار و نیازمندان منطقه بود. مقدار برای ترویج کتابخوانی و علاقه‌مند کردن نوجوانان و جوانان به مطالعه، کتاب رایگان تهیه می کرد و در اختیار کودکان نیازمند قرار می داد تا آنان از درس و تحصیل باز نمانند. اوج مبارزات و ایستادگی مقدار در مقابل کفر و تکفیر به سال ۲۰۱۳ بازمی گردد. در آن سال گروهی از افراد گروهک وهابی سپاه صحابه به مناطق شیعه‌نشین حمله کردند و شعار «شیعه کافر است» سری می دادند. مقدار با تعدادی از جوانان منطقه با این گروهک به مبارزه پرداخت و توانست ۱۱ نفر از آنها را به هلاکت برساند. در آن درگیری دو نفر از بچه‌های همراه مقدار نیز به شهادت رسیدند، اما پلیس به تعقیب نیروهای انقلابی پرداخت و هفت نفر از آنها را دستگیر کرد. مقدار توانست از منطقه فرار کند. مدتی بعد آن هفت نیروی مبارز و انقلابی، به اعدام محکوم شدند و مظلومانه به شهادت رسیدند.

هجرت به ایران

بعد از آن مقدار راهی ایران شد و شش ماه بعد از حضورش در ایران با خانواده‌اش تماس گرفت و از آنها برای رفتن به سوریه و جهاد در جبهه مقاومت اجازه گرفت و راهی سوریه شد. کمی بعد به افتخار جانبازی نائل آمد، اما حاضر به ترک منطقه نشد. مقدار یکی از نیروهای زنده جبهه مقاومت بود؛ دلآوری که توان بالایی در شناسایی مناطق عملیاتی داشت. او در زمان فراغت از مأموریت و در اندک زمان به دست آمده به مطالعه کتب شهید مطهری می پرداخت. گویی مطالعه آثار استاد مطهری او را آماده شهادت می کرد.



شهید سرتاج حسین خان

شیفته امام و انقلاب اسلامی بود

سرتاج حسین، سال ۱۹۹۵ میلادی (۱۳۷۴ هجری شمسی) در پاراچنار پاکستان به دنیا آمد. در دوران جوانی علاقه زیادی به شرکت در مجالس عزاداری و همچنین خدمت به عزاداران داشت و همین باعث شد تا در حسینیه محل به عنوان یک جوان فعال خدمت کند. در زمان تحصیل همیشه جزو نفرات اول کلاس بود. جهت تأمین خرج و مخارج خانه و تحصیل همزمان با درس خواندن کار هم می کرد؛ چرا که پدرش را در نوجوانی از دست داده بود.

تلاش برای وحدت شیعه و سنی

سرتاج حسین تا کلاس هشتم درس خواند و بعد از آن به بحرین رفت و مشغول کار در یک مغازه شد. همه تلاشش برای کسب رزق حلال بود، عاشق خدمت به مردم بود. وقتی به بحرین رفت، در یکی از درگیری‌ها در حمایت از یک شیعه ایرانی دستگیر و به شش ماه حبس محکوم شد و آثار شکنجه در زندان تا زمان شهادت روی بدنش وجود داشت. در پاراچنار کمتر کسی پیدا می شود که امام خمینی (ره) و انقلاب ایران را نشناسد. سرتاج حسین هم همین‌طور بود. از همان دوران نوجوانی ارادت خاصی به انقلاب و امام داشت و در سه جنگ داخلی پاراچنار شرکت داشت. در یکی از این جنگ‌ها از ناحیه دست مجروح شد. بیشتر فعالیت‌هایش را در راستای وحدت بین شیعه و سنی انجام می داد.

۴۵ بار اهدای خون داشت

شهید در طول عمر ۲۲ ساله خود، ۴۵ بار خون اهدا کرده بود. بسیار سخاوتمند بود. در جریان شش انفجار از هشت انفجار تروریستی در منطقه پاراچنار حضور داشت و به مردم و مصدومان کمک کرد. در همین حملات ۱۳ بار به مردم اهل سنت خون اهدا کرد. هرگز نگاه نمی کرد طرف مقابلش چه کسی است. غنی است یا فقیر. سنی است یا شیعه. همین که متوجه می شد نیاز به کمک دارد او را یاری می کرد. یکبار از او پرسیدند چرا به اهل سنت خون می دهی، گفت شاید همین خون من باعث مهر و محبت آنان نسبت به اهل بیت (ع) شود.

صحنه جهاد نباید خالی بماند

سرانجام ۳۰ مهر ماه ۹۴ مصادف با ۸ محرم در حالی که روزه بود، به شهادت رسید. سرتاج حسین در وصیتنامه‌اش نوشته بود بعد از شهادتم نباید صحنه خالی بماند. بگذارید برادر هم به میدان بیاید و همانطور هم شد مادر در پاسخ این خواسته شهیدش می گوید: اگر بدنام روزی نیاز به حضور نیروی بیشتری باشد، آن دو پسر دیگر خود را هم راهی خواهم کرد. همه ما و همه داشته‌هایمان فدای حضرت زینب (س). این هدیه ناقابل به حضرت زینب (س) است که عاجزانه می خواهم از ما بپذیرد و مرگ ما را شهادت قرار دهد و عاقبت بخیری را نصیب ما کند.



۱۸



اهل پاراچنار و نام جهادی اش علی فقیر است، در پاکستان راننده ماشین سنگین بود که به ایران آمد، حدود ۱۸ سالگی است که در ایران زندگی می کند، مدتی در یک کارخانه پلاستیک سازی کار کرد. شش سال پیش به پاکستان برگشت، ازدواج کرد و برای خودش خانه ساخت، سه ماه ماند، دوباره به ایران آمد و به جبهه مقاومت پیوست. روایت وی از چگونگی پیوستن به لشکر زینبیون و مدافع حرم شدن را از زبان خودش می خوانید.

شنیدیم بلافاصله بعد از مراسم عروسی عازم سوریه شدید، خانواده مخالفتی نداشت؟

قبل از عروسی دوستانم قلندر و نجات که در سوریه بودند با من تماس گرفتند و از اوضاع آنجا و جنگ برایم گفتند، من هم نیت کردم بعد از جشن ازدواجم راهی شوم. بعد از مراسم عروسی، موضوع را با مادر و همسرم در میان گذاشتم. به مادرم گفتم می خواهم بروم سوریه، مادرم گفت تو تازه دیروز عروسی کردی، امروز می خواهی برای جنگ بروی؟! گفتم به خاطر بی بی زینب (س) می روم، اگر نگذاری باید قیامت جواب بی بی را خودت بدهی. به همسرم هم همین را گفتم. سرانجام هر دو راضی شدند چرا که زندگی مان فدای بی بی زینب (س) است.

ماه مبارک رمضان بود. بعد از سحری و نماز از خانه بیرون آمدم. استاد اخلاقی داشتیم به محضر ایشان رسیدیم و از اعزام به سوریه گفتم. ایشان برای من دعا کرد و گفت تو برای دفاع از حرم می روی، ان شاء الله

رزمنده مجاهد لشکر زینبیون علی فقیر:

برادری ما با ایرانی ها مثال زدنی است

ایران آدم و بعد از پیگیری های لازم و همکاری مسئولان راهی سوریه شدم و امروز حدود شش سالی است که در ایران هستم.

خانواده شما هم کجا زندگی می کنند؟

آنها پاکستان هستند، پسری شش ساله دارم که هنوز او را ندیده ام. من بزرگ شدن بچه ام را از روی تصاویری که همسرم برایم ارسال می کند، می بینم. در مناطق متعددی حضور داشتم و در عملیات های زیادی شرکت کردم، خاطرات زیادی هم از رزمندگان جبهه مقاومت دارم. در نیل الزهرا مادر محاصره بودیم و شرایطی برایمان پیش آمد که آب نبود و ما مجبور بودیم برای رفع تشنگی و زنده ماندن از آب باران یا آب گل آلود استفاده کنیم. در همان شرایط مجروح هم شدم اما برای درمان به بیمارستان رفتم، بی بی زینب (س) توسل جست تا بهبود یابم، هیچ وقت هم دنبال تشکیل پرونده جانبازی و این قبیل کارها نرفتم.

سلح تعامل و هماهنگی رزمنده را چگونه ارزیابی می کنید؟

لشکر زینبیون شاهد جانفشانی و مجاهدت فرماندهان دلاور ایرانی بود که در کنار رزمندگان غیور پاکستانی مجاهدت های زیادی داشتند. شهدایی چون حاج حیدر و علیرضا جیلان که

به ذوالفقار معروف بود، واقعاً مثل این فرمانده ها کم پیدا می شود. وقتی علیرضا با بچه ها به هجوم می رفت جلوتر از همه حرکت می کرد، می گفت من هم مثل شما هستم، شهید جیلان خودش را هموطن ما می دانست و می گفت ما هموطن هستیم، همه پاراچناری هستیم.

وقتی با ذوالفقار (شهید علیرضا جیلان) به شناسایی می رفتیم خودش وجب به وجب منطقه را مورد بررسی قرار می داد، می گفت بیامن و شما جلوتر از بقیه برویم تا مطمئن شویم بررسی های انجام شده درست باشد یا اگر خطر و حادثه ای در کمین باشد اول برای ایشان اتفاق بیفتد، نمی خواست لشکر زینبیون بر اثر بی احتیاطی ها شهید یا مجروح بدهد، خیلی دلسوز بچه ها بود، با بچه های نمی نشست و می گفت مقرر بدون بچه های زینبیون خوش نمی گذرد، خیلی اوقات غذا و چاییش را همراه بچه های پاکستانی می خورد، ذوالفقار پیشگام بچه های زینبیون بود. از فرماندهی حاج حیدر هم هر چه بگویم کم گفته ام، من و حاج حیدر با هم به شناسایی می رفتیم، حاج حیدر هر کاری از دستش بر می آمد برای بچه ها انجام می داد. بچه ها را برای هر خطا و اشتباهی طرد نمی کرد و می گفت ما اینجا اخراجی نداریم همه به خواست بی بی آمده ایم. خدا آنها را انتخاب کرد و شهید مدافع حرم شدند و امروز من جامه ده و او مانده ام، خوش به حالشان.

ما که در لواء لشکر زینبیون خدمت می کنیم با هم برادریم. فرقی نمی کند اهل کدام بخش یا شهر پاکستان باشیم، پنجابی یا پاراچناری تفاوتی ندارد، وقتی از زیر قرآن رد شده و به عملیات می رویم همه یکی می شویم و پشت هم و برادرانه از هم دفاع می کنیم، هر گز همدیگر را در منطقه رها نمی کنیم.

در پایان می خواهیم خاطره ای از جبهه مقاومت را از زبان شما بشنویم.

باید بگویم که امدادهای غیبی زیادی در منطقه و در جبهه حق قابل مشاهده است. یک بار بعد از پیروزی در عملیات همراه جمعی از رزمندگان به مقر داعشی ها رفتم. لودری در منطقه بود، خواستیم روشن کنیم، اما هر چه تلاش کردم روشن نمی شد، حدود یک ساعت و نیم روی لودر کار کردم تا روشنش کنیم، اما هر چه تلاش کردم موفق نشدم. در این فاصله یکی از بچه ها که برای پاکستانی به داخل اتاق های داعشی ها رفته بود آمد و گفت داخل همه اتاق ها تله های انفجاری و مین کار گذاشته شده است. با خودم گفتم نکنند داخل لودر هم مین گذاری شده باشد، موضوع را به فرمانده گفتم، از من خواست از لودر فاصله بگیرم تا خودش لودر را چک کند. بعد از دقایقی توانستیم یک مین خیلی بزرگ در داخل لودر کشف کنیم که اگر منفجر می شد بخش وسیعی از فضای اطراف را منهدم می کرد، خیلی وحشتناک بود، فرمانده گفت حال برو و استارت بزن. من هم رفتم با استارت اول لودر روشن شد. این امداد الهی و غیبی بود که خدا نصیب ما کرد. در پایان می خواهم بگویم همه دارایی من، خانواده و فرزند شش ساله ام که هنوز ندیده ام فدای بی بی زینب (س)، بر این اعتقادم که باید از این دنیا با همه تعلقاتش گذشت و رفت، من هیچ دلبستگی ای به دنیا ندارم، امیدوارم خداوند مرگ ما را شهادت در راهش قرار دهد.



ما پاکستانی ها که در لواء لشکر زینبیون خدمت می کنیم با هم برادریم. وقتی از زیر قرآن رد شده و به عملیات می رویم همه یکی می شویم و پشت هم و برادرانه از هم دفاع می کنیم، هر گز همدیگر را در منطقه رها نمی کنیم

زینیون غریب‌هستند

گفت‌وگو با رزمنده زینیون سید علی



۱۹



پدر بزرگشان روحانی بود، مادر از پسرش می‌خواهد راه پدر بزرگ را ادامه دهد و طلبه شود، برای همین همراه او به ایران آمد. شهادت دوستش او را مدافع حرم کرد. او که خود در چند عملیات حضور داشت و مجروح شد، حالا از رشادت‌های رزمندگان و شهدای زینیون می‌گوید و آنها را مهاجران مجاهد غریب توصیف می‌کند.

حضور در ایران چه تأثیری در فعالیت‌های شما در پاکستان داشت؟

مادرم خیلی علاقه داشت که ما دو برادر هم طلبه شویم. برای همین من و مادر به قم آمدم و من مشغول درس و تحصیل شدم، مادرم همیشه به ما می‌گفت که باید راه بزرگان خودتان را ادامه دهید. سال‌ها پیش، پیشینیان ما برای تبلیغ دین اسلام از خراسان به پاکستان مهاجرت کرده بودند. هدف من هم از اینکه برای ادامه تحصیل و کسب علم به قم آمدم همین بود می‌خواستم درس طلبگی بخوانم تا بتوانم بهتر دین

اسلام و مذهب تشیع را در منطقه خودمان تبلیغ کنم؛ چرا که در منطقه ما تکفیری‌ها و وهابیت فعالیت زیادی داشتند. الحمدلله موفقیت‌های زیادی در این راه به دست آوردم، هشت سال پیش برای شرکت در مراسم اربعین حسینی به پاکستان بازگشتیم و در آنجا همراه با دوستان طلبه‌ام کارهای فرهنگی زیادی انجام دادیم. بعدها در یک مؤسسه مشغول تدریس علوم قرآن و احکام شرعی و دینی شدم و از طریق اینترنت به علاقه‌مندان زبان انگلیسی، اردو و پشتو در کشورهای غیرمسلمان، آموزش می‌دادم. یک گروه پنج نفره بودیم که همیشه بعد از نماز مغرب و عشا دور هم جمع می‌شدیم و هر کس سخنان یا احادیثی از بزرگان را روایت می‌کرد و من همیشه نکاتی از سخنرانی‌های امام خامنه‌ای و سخنان آیت‌الله بهجت (ره) را بازگو می‌کردم.

شما که فعال فرهنگی بودید، چطور شد تصمیم به جهاد نظامی در سوریه گرفتید؟

من از همان اوایل در جریان نفوذ و اقدامات تروریست‌ها در سوریه و عراق قرار گرفتم و برای اینکه تکلیف خودم را بدانم موضوع را با یکی از علما هم در میان گذاشتم تا ببینم تکلیف دینی من در آن شرایط ادامه کار فرهنگی است یا رفتن به میدان جنگ نظامی؟ موضوع جهاد در سوریه را با اعضای همان گروه پنج نفری هم در میان گذاشتم. سرانجام تصمیم ما این شد که به ایران بیاییم تا از اینجا عازم سوریه شویم.

به خانواده گفتید برای زیارت به ایران می‌روید یا حضور در سوریه؟

نه حقیقت را گفتم. وقتی می‌خواستیم به ایران بیایم به اعضای خانواده و همسرم گفتم نیت من از سفر به ایران، رفتن به سوریه و دفاع از حرم است. آنها مخالفت کردند. اصرار کردم تا بتوانم رضایت آنان را جلب کنم، گفتم بی‌بی من را صدا می‌کند، من باید بروم. گفتم اگر با رفتنم موافقت نکنید، خودتان روز محشر باید پاسخگو باشید، از این پس هم دیگر برای امام حسین (ع) و حضرت زینب (س) گریه و زاری نکنید؛ چرا که آنها به اشک‌های شما نیاز ندارند، امروز روز عمل است. وقتی این حرف‌ها را زدم آنها رضایت دادند. نکته دیگر اینکه دخترم تازه به دنیا آمده بود، اما از آنها جدا شده و به ایران آمدم.

در کدام عملیات مجروح شدید؟
سال ۱۳۹۲ راهی سوریه شدم.

ابتدا باید بگویم که اعزام به سوریه با شنیدن خبر شهادت عقیدحسین اتفاق افتاد. او از رزمندگان دلاور زینیون بود که بعد از دو سال تنها پیکرش تفحص و در بهشت معصوم (س) به خاک سپرده شد. بعد از شهادتش ما با گروه شهید قادر حسین بود و من معاون جانشین فرمانده گروهان شهید ساجد حسین شدم. دو روز در حلب بودیم و روز سوم به خط باشکوی اعزام شدیم. بعد از ظهر بود که تروریست‌های تکفیری با موشک و خمپاره به خط ما هجوم آوردند، بچه‌ها بسیار مقاومت کردند، روز هفتم درگیری‌ها من و ۹ نفر دیگر از رزمندگان بر اثر ترکش خمپاره‌ها مجروح شده و دو روز بعد برای درمان به ایران منتقل شدیم، اما کمتر از یک ماه بعد مجدداً به منطقه اعزام شدم.

مصمم به ادامه این راه هستید؟
از سال ۱۳۹۲ تا امروز که با شما

صحبت می‌کنم، همچنان در این مسیر قدم بر می‌دارم و ان شاءالله راه دوستان شهیدم را ادامه خواهم داد. خدا را شاکرم که من را مدافع حرم و از لشکریان زینی قرار داد و از خدا می‌خواهم که این توفیق را از ما سلب نکند. بچه‌های زینیون مهاجر و مجاهد هستند از لحاظ منطقه، فرهنگ، زبان، سازمان از همه جهت غریبند، ولی با همه این غریبی‌ها هیچ‌وقت همراهان خودشان را رها نمی‌کنند، پاکستانی، ایرانی، لبنانی، عراقی، افغانستانی، سوری و... تا آخرین قطره خون به هم می‌مانند و از اسلام و تشیع دفاع می‌کنند.

می‌گویند زینیون خیلی شجاع و فداکار هستند. نمونه‌ای از شجاعت و فداکاری آنها را برایمان می‌گویید؟

در عملیات نصر یک، سال ۹۳ لشکر زینیون از تل اذان به تل شهید هجوم بردند. در مسیر به سمت بالا جاوید حسین تیر می‌خورد و با اصرار از بچه‌ها می‌خواهد که به جلو پیشروی کنند تا به اهداف عملیات دست پیدا کنند و خودشان را معطل بردن پیکر ایشان نکنند. از این دلاوران در لشکر زینیون که در نهایت ایثار جام شهادت را سرکشیدند، بسیار هستند، یا شجاعت بچه‌ها در باز گرداندن پیکر شهدا از دل دشمن بعد از چند روز محاصره در عملیات صفات و حنارت بسیار ستودنی است. وقتی همه عقب‌نشینی کردند، چند نفر از بچه‌های لشکر زینیون شهید شدند. دوستانشان آنها را به صورت امانت دفن کرده بودند که وقتی منطقه آرام شد، پیکر آنها را به عقب برگرداندند. شش نفر از مجاهدان زینی بی شجاعت خارق‌العاده به دل دشمن زدند. شهدا را از خاک مورد تصرف دشمن بیرون آوردند. بعد که فرماندهان حزب‌الله متوجه این موضوع شدند، از بچه‌های ما خواستند که با کمک آنها پیکر شهدای حزب‌الله را هم به عقب بیاورند. اینها تنها نمونه‌های کوچکی از دلاوری و رشادت نیروهای مدافع لشکر زینیون است.



۲۵ نفر اعزامی به سوریه هسته اولیه زینبیون شدند



۲۰

«الطاف حسین» متولد ۶۲ پاراچنار است، تحصیلاتش را در پاکستان تا دوم دبیرستان ادامه داد، بعد مشغول کشاورزی شد، در ادامه برای کار به عربستان رفت، اما فضای آن کشور بارو حیاتش سازگار نبود و نتوانست دوام بیاورد. از آنجا به امارات رفت و در ابوظبی مشغول به کار شد. سال ۸۹ برای دیدار با خانواده به پاکستان برمی گردد، بعد از مدتی برای زیارت امام رضا(ع) و حضرت معصومه(س) به ایران می آید که معنویت و امنیت جمهوری اسلامی ایران حال و هوایش را تغییر می دهد. گفت و گوی ما با این رزمنده جبهه مقاومت را می خوانید.

شما از پاکستان به عربستان و امارات رفتید، اما سرانجام ایران را برای اقامت انتخاب کردید. چرا؟

فضای آن کشورها بارو حیات من سازگار نبود، وقتی به ایران آمدم آرامشی خاص در وجود احساس کردم که در امارات و عربستان به آن دست پیدا نکرده بودم اما کمی بعد پدرم تماس گرفت و با لحن تندی از من خواست یا به پاکستان برگردم یا با پولی که برایم می فرستد به اروپا بروم و در آنجا زندگی کنم.

شما چه کردید؟

خواسته پدر را نمی توانستم قبول کنم. برای همین به امام رضا(ع) توسل جست، گفتم من از دست وهابی هادر پاکستان، عربستان و امارات اذیت شدم، نمی خواهم به آنجا بروم. می خواهم آزادی مذهبی داشته باشم، به قهر رفت، در حرم حضرت معصومه(س) تصمیم گرفتم در ایران بمانم، مجنوب قم شدم. خیلی زود توانستم در پردیس کار پیدا کنم، ابتدا کارگری می کردم و کمی بعد به لطف خدا و تلاش زیاد پیمانکار ساختمان شدم. چندین ساختمان را در قم تکمیل کردم بعد برای کار پیمانکاری به تهران آمدم. کسب و کارم خیلی خوب بود. تازه پیمانکاری یک ساختمان بزرگ را بر عهده گرفته بودم که یک همروستایی تماس گرفت و گفت حاجی الطاف می دانی در سوریه جنگ در گرفته و حرم حضرت زینب(س) در خطر است؟ نمی خواهی کمکی کنی؟

باشنیدن این حرفها چهار ستون بدنم لرزید. گفتم ما دنبال انجام چنین خدمتی به اسلام می گشتیم که خدا روزی مان کند. مگر می شود حالا که ما را خوانده اند آرام بنشینیم! همه ذهنم در گیر این موضوع شد، دستم به هیچ کاری نمی رفت، به شدت ناراحت بودم، دیگر همه هدفم شده بود رفتن به سوریه و دفاع از حرم، خیلی سخت بود، اما به لطف خدا پس از ماهها فراز و نشیب و پیگیری توانستم مقدمات اعزام پاکستانی ها را به سوریه فراهم کنیم، خیلی طول کشید، چون تا آن زمان پاکستانی ها به سوریه اعزام نشده بودند. اولین گروه از بچه های پاکستانی متشکل از ۲۵ نفر اعزام سوریه شدند. من همچنان مشغول جذب و اعزام زینبیون بودم و تا اعزام نهمین گروه لشکر زینبیون در این مسئولیت خدمت کردم.

بعد خدوت هم عازم شدی؟

یک شب خواب عجیبی دیدم. خواب دیدم در کربلا با وضع عجیبی در حال طواف ضریح مطهر حضرت ابا عبدالله(ع) و حضرت ابوالفضل(ع) هستم. همه ایستاده حرمین را طواف می کردند اما من در حالت چهار دست و پا مشغول طواف بودم. ۹ بار به این طریق طواف انجام دادم و بعد از زمین بلند شدم، وقتی از خواب بیدار شدم خیلی فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که ۹ سال در بدری کشیدم، سختی ها کشیدم تا اینکه ۹ گروه از لشکر زینبیون را با همکاری و تلاش های خستگی ناپذیر شهید درویش و دیگر دوستان به منطقه اعزام کردیم. الان دیگر زمان آن فرا رسیده که خودم به منطقه بروم و در آنجا مشغول به خدمت شوم. بعد از گرفتن وسایل و تجهیزات در منطقه «بحوث» مستقر شدیم و سه روز بعد برای انجام عملیات به

منطقه «صفه» رفتیم. منطقه «صفه» یک نقطه مشترک برای جمع شدن نیروهای تحت امر من و نیروهای اولین فرمانده زینبیون شهید درویش بود. ایشان به همراه نیروهایش در «تل ادریس» مستقر بود. وقتی فرمانده درویش را دیدم همگی تحت فرماندهی ایشان آماده رزم شدیم. روحیه رزمندگان بسیار بالا بود. ۲۴۰ رزمنده زینبی آماده عملیات بودند.

چند بار اعزام شدید و در چه عملیاتی هائی حضور داشتید؟

چهار بار به منطقه اعزام شدم که یک بار آن به درخواست درویش، اولین فرمانده زینبیون بود. درویش بعد از مجروح شدن با من تماس گرفت و گفت خودت را خیلی فوری به منطقه برسان تا روحیه رزمندگان با مجروح شدن من تضعیف نشود. در آن زمان به خاطر تلاش، همت، صبر و بصیرت شهید درویش بود که زینبیون هویت پیدا کرد. پنج ماه و نیم به عنوان رزمنده در منطقه خدمت کردم. در این مدت در عملیات های حردتین، الخناصر، تل اذان، کفریید و باشکوی حضور داشتم.

ظاهراً خیلی تحت تأثیر شهید درویش قرار گرفته اید، خاطره ای از فرماندهی ایشان دارید؟

بله زیاد، در یکی از عملیات ها به فرماندهی شهید درویش، منتظر رسیدن تجهیزات و مهمات بودیم، اما شرایط نامناسب جوی باعث شد تا مهمات به بچه های ما نرسد، فرمانده درویش اعلام کرد که باید وارد میدان نبرد

شویم، بعضی از رزمنده ها سهمیه مهمات را رعایت نکرده و مهمات بیشتری گرفته بودند، شهید درویش هم همه نیروها را یک جا جمع و سخنرانی غرابی کرد. ایشان سخنرانی اش را با طرح یک سؤال آغاز کرد و گفت آیا ایمان، اعتماد، توکل و امید شما به اسلحه است یا بر خدا و پیغمبر و اهل بیت(ع)؟ کسی جوابی نداد همه در سکوت مطلق بودند. فرمانده درویش گفت یادتان باشد که اسلحه یک وسیله است، اعتماد و توکل ما باید به خدا و پیغمبر باشد چرا که اگر غیر از این باشد جهاد ما هیچ ارزشی ندارد. فکر نکنید که اگر شما من را تنها بگذارید و از هجوم سر باز زنید من از مبارزه دست می کشم، من دو دختر دو ساله و سه ساله دارم، اگر لازم شد هر دوی شان را سپر حرم سه ساله ابا عبدالله(ع) می کنم، اما اجازه نمی دهم که چشم کشیف حرامی ها به حرم بیفتد. این سخنان فرمانده درویش غیرت زینبیون را برانگیخت، نیروها هر چه مهمات داشتند به وسط میدان آوردند. اولین نفر که تمام خشاب های سهم خود را به وسط میدان آورد شهید جمیل حسین بود که با صدای بلند گفت هر کس هر چند تا خشاب دارد بیاورد. همه بچه ها بلند شدند و هر تعداد که خشاب داشتند آوردند. در نهایت ۲۰۰ خشاب جمع شد. فرمانده دلاور لشکر زینبیون شهید درویش خشاب ها را به طور مساوی بین رزمنده ها تقسیم کرد و همه نیروها آماده عملیات شدند.



رفتن به سوریه و دفاع از حرم خیلی سخت بود، اما به لطف خدا پس از ماهها فراز و نشیب و پیگیری توانستیم مقدمات اعزام پاکستانی ها را به سوریه فراهم کنیم، تا آن زمان پاکستانی ها به سوریه اعزام نشده بودند

امیدوارم این جانبازی مرا به خدا نزدیکتر کند



۲۱

پیکرهای غرق به خون آنها مواجه گشتم، در تلاش برای انتقال پیکرهایشان به عقب بودم که هدف تیر مستقیم ترور یست‌ها قرار گرفتم و بر اثر همان هم قطع نخاع شدم.

برای رضای خداوند تحمل می‌کنم

اعتقاد دارم اگر مراقب باشم اجر و پاداش این جانبازی کمتر از شهادت نیست، برای همین همه سختی‌ها و دردهایش را به امید جلب رضایت خداوند تحمل می‌کنم. در حال حاضر شرایط جسمی من به گونه‌ای است که از سینه به پایین حرکتی ندارم، اما امیدوارم این جانبازی و سختی‌هایش من را به خدا نزدیک‌تر کند.

وقتی خبر جانبازی و قطع نخاع شدنم را به خانواده‌ام دادم آنها گفتند، معنای مدافع حرم بودن این است که تیرهای اشقیا به جای برخورد با حرم به مدافعان حرم اصابت کند و تو مدافع حرم بودی و مانع اصابت تیر ترور یست‌ها به حرم شدی و برای همین هم رفته بودی، در این راه گلوله خوردن و مجروح شدن برای ما افتخار است. خدا را شکر، ما افتخار می‌کنیم که در راه دفاع از اسلام و ناموس شیعه جانباز شدی و این بر خورد آنان موجب آرامش من شد.

اسلام مرز ندارد

الحمدلله از شرایط امروزم راضی هستم و امیدوارم که مسئولان باز هم به من اذن جهاد بدهند و اجازه بدهند با همین شرایطی که دارم هر خدمتی که از دستم بر می‌آید انجام دهم. تا این بار ان شاءالله با شهادت از میدان رزم بازگردم. هدف ما از جهاد، رزم با کفار و دفاع از اسلام است که حد و مرزی ندارد.

زینت زینبیون

درویش یکی از بهترین فرماندهان لشکر زینبیون بود. خیلی خوب و مهربان بود. زینت علی، زینت زینبیون بود. فرماندهی که جنگید و چگونه جنگیدن را یاد خیلی از بچه‌ها داد. همه توانش را در همراهی رزمندگان و پیروزی در عملیات‌ها به کار می‌گرفت. هیچ وقت روزی را فراموش نمی‌کنم که همراه ۲۱ نفر از بچه‌ها برای عملیات وارد منطقه‌ای در سوریه شدیم. بعد از درگیری خودمان را به یک ساختمان رساندیم. نمی‌دانستیم ساختمان در محاصره داعشی‌هاست. از طرفی ۱۴ نفر از ترور یست‌ها را هم به اسارت گرفته بودیم. تنها یک راه داشتیم، اسرای داعشی را داخل یک اتاق کردیم و خودم نگهبانی از آنها را هم بر عهده گرفتم. چند روزی در محاصره داعشی‌ها بودیم. گرسنگی و تشنگی بر ما عجیب غلبه کرده بود. چیز زیادی برای خوردن نداشتیم. زینت علی در آن عملیات همراه ما بود. حضورش باعث شد ما بعد از چند روز مقاومت و محاصره از آن مخمصه سخت و دشوار رها شویم. دشمن روزی سه بار به ما حمله می‌کرد. زینت علی به ما یاد داد که چگونه سنگر بسازیم تا بتوانیم مقابلشان مقاومت کنیم. تجهیزات ما در مقابل داعشی‌های تاین دندان مسلح کم بود.

زینت علی می‌گفت مراقب باشید تا مهماتمان تمام نشود. به محض اینکه مهماتمان تمام شود آنها وارد ساختمان می‌شوند و همه را به اسارت خواهند برد. تأکید می‌کرد تیر هایتان را هدر ندهید، دشمن می‌خواهد شما را خلع سلاح کند. در آن مدت تجربه‌های زینت علی به کمکمان آمد و توانستیم با مدیریت و فرماندهی او نجات یابیم.

فدایی حضرت زینب (س)
من پیش از این در ۱۶ سالگی در پاکستان اسلحه در دست گرفتم و مقابل فرقه وهابیت جهاد کردم و جانباز هم شدم، اما وقتی که می‌خواستیم به سوریه بروم، مجدداً دوره آموزش نظامی را طی کردم. سال ۹۲ همراه با اولین گروه‌های لشکر زینبیون به سوریه رفتم. من بر این اعتقاد و باور بوده و هستم که فدایی حضرت زینب (س) شدن بر ما واجب است.

قطع نخاع با تیر مستقیم ترور یست‌ها

چهار بار به جبهه مقاومت اعزام شدم و در هر مرتبه از ناحیه پا و گردن مجروح و بعد از بهبود و درمان مجدداً اعزام می‌شدم که در اعزام آخر در سن ۲۸ سالگی قطع نخاع شدم. زمانی که این اتفاق برای من افتاد، فرمانده بودم. شب هفتم ماه محرم بود، به همراه دو تن از دوستانم وارد حلب سوریه شدیم. وقتی به منطقه محل مأموریت رسیدیم از دو رزمنده همراه خواستیم که در همان محل بمانند تا من به منطقه‌ای دیگر که قرار بود شناسایی کنم، بروم و برگردم، تجهیزات زیادی نداشتیم. وقتی برگشتم متوجه شدم آن دو نفر از محل خودشان جلوتر رفته و با داعشی‌ها درگیر شدند. من هم به محل درگیری آنها رفتم که با

جهاد در راه خدا را از ۱۶ سالگی مقابل فرقه وهابیت در پاکستان آغاز کرد. ۹ سال است در ایران زندگی می‌کند که چهار سالش به حضور در جبهه مقاومت گذشت. جزو اولین گروه‌های اعزامی لشکر زینبیون به سوریه بود. چهار بار به سوریه رفت و هر بار پس از مجروح شدن بر می‌گشت و پس از درمان باز می‌رفت. در ۲۸ سالگی مدال جانبازی گرفت و اکنون جانباز قطع نخاعی است که معتقد است اگر مراقبت کند پاداشش کمتر از شهادت نیست. سخن از زوار حسین است. روایت زندگی‌اش را از زبان خودش می‌خوانیم.

اهل شهر پاراچنار پاکستان هستم. ۹ سال است که به ایران آمده‌ام و با کارگری هزینه زندگی‌ام را تأمین می‌کنم. چهار سال پیش از طریق یکی از دوستانم که در جبهه مقاومت در سوریه حضور داشت، با عمق جنایات ترور یست‌های تکفیری و تجاوز به حرم اهل بیت (ع) آگاه شدم، کار و زندگی را رها کردم و بار سفر بستم. وقتی می‌خواستیم به سوریه بروم، با خانواده‌ام تماس گرفتم و آنها را از تصمیم خود مطلع کردم. تا نام حضرت زینب (س) را بر زبان آوردم رضایت دادند و گفتند اگر می‌خواهی مدافع حرم شوی بسم‌الله...



وقتی خبر جانبازی و قطع نخاع شدنم را به خانواده‌ام دادم آنها گفتند معنای مدافع حرم بودن این است که تیرهای اشقیا به جای برخورد با حرم به مدافعان حرم اصابت کند

نباید بگذاریم خون شهدا پایمال شود



۲۲

شاهد نام جهادی برادر شهید «زینت علی» از مجاهدان و فرماندهان ارشد زینبیون است که از چگونگی راهیابی به جبهه مقاومت و جانبازی اش برای ما می گوید.

از خودتان بگویید و اینکه چه زمانی به ایران آمدید؟

نام جهادی من «شاهد» است. ۲۸ سال دارم و اهل پاراچنار پاکستان هستم. بعد از برادر زینت علی راهی ایران شدم و بیش از سه سال است که در ایران زندگی می کنم. وقتی برادر من ایران بود با ایشان تماس گرفتم و گفتم که دیپلم خود را گرفته ام و می خواهم برای زیارت به ایران بیایم و به قم و مشهد بروم. زینت از پیشنهاد من استقبال کرد. سال ۹۲ به ایران آمدم. در ایران بود که با واقعیت اوضاع سوریه آشنا شدم.

اهالی پاراچنار معمولاً اهل جهاد هستند. شما چطور؟

بله من در پاراچنار سلاح به دست گرفتم، مگر می شود پاراچناری بود و سلاح به دست نگرفت. ما شش سال در پاراچنار با وهابیت در جنگ بودیم. سه تا از برادرهایم در پاراچنار جانباز شدند که زینت علی هم بود و من همراه برادرانم در جبهه نبرد علیه تکفیری ها مبارزه کردم، اما در سوریه و در مضاف با تروریست های داعشی به افتخار جانبازی رسیدم.

گویا شما همزمان با برادر تان در سوریه بودید؟

بله، برادر یکبار تنها رفت، ولی در مرحله بعدی من همراهش بودم. یکی از مشوق های اصلی من برای حضور در سوریه برادر من بود.

بعد از شهادت برادر تان شما دوباره به سوریه بازگشتید؟

بله، بعد از تشییع پیکر برادر من خانواده ام به پاکستان بازگشتند و من منتظر اعزام مجدد بودم که مادر من با من تماس گرفت و گفت قبل از رفتن بیا تا یکبار تو را ببینم. چاره ای نداشتم، طبق خواسته مادر به پاکستان رفتم. خیلی سخت بود بدون زینت وارد خانه شوم. خانه در نبودش غمناک بود، چند ماهی

در کنار مادر و خانواده ماندم تا اوضاع روحی مادرم آرام شود. در این مدت بچه ها از منطقه با من تماس می گرفتند و از اوضاع منطقه می گفتند. یک روز به مادر گفتم اجازه بدهید من دوباره به سوریه بروم و ادامه دهنده راه برادر شهیدم باشم. مادر گفت من هیچ وقت مانع شما نمی شوم و نمی گویم که نروید. با اذن مادر راهی شدم.

چند بار اعزام شدید؟

من دو بار اعزام شدم. در اعزام دوم مجروح شدم و همچنان بعد از گذشت سه سال در حال مداوا و درمان هستم.

مسئولیت های شما در لشکر چه بود؟

من جانشین فرمانده و فرمانده عملیات بودم. در کدام عملیات مجروح شدید؟ در عملیات آزادسازی دو شهر شیعه نشین نبل و الزهرا در ۱۹ اسفندماه ۹۴ مجروح شدم. گلوله به سمت چپ فک من اصابت کرد و از سمت راست خارج شد. مادر من بعد از شنیدن خبر مجروح شدنم با من تماس گرفت، اما من تا یک ماه و نیم نمی توانستم صحبت کنم و حرف هایم را برای اطرافیان یادداشت می کردم. ان شاء الله بعد از بهبودی مجدداً راهی خواهم شد.

اکنون چه می کنید؟

با توجه به طول درمان در بیمارستان در کنار دیگر جانبازان و مدافعان حرم لشکر زینبیون هستم و در امور اداری بیمارستان پیگیر درمان جانبازان هستم.

به عنوان یک پاکستانی حضور رزمندگان دیگر کشورها را در سوریه چگونه توجیه می کنید؟

اسلام و جهاد در راه خدا مرز ندارد. در هر نقطه از جهان اگر مسلمانی مورد ظلم و تعدی قرار بگیرد باید برای دفاع رفت، مسافت هم مهم نیست. وظیفه دیگر مسلمانان از همه کشورهاست که اگر شرایط دفاع دارند از آنها دفاع کنند. دفاع از دین و اهل بیت (ع) هم همین گونه است. از همه مهم تر فرمان امام خامنه ای است، وقتی به امری فرمان دهند و

اشاره ای داشته باشند، تکلیف بر ما مشخص می شود. اگر مقابل دشمن مقاومت نکنیم، پیشروی می کند. در هر نقطه که دشمن ظلم می کند باید ریشه کن شود. دشمن می خواهد حریم آل الله را در سوریه و عراق از بین ببرد که اگر این اتفاق بیفتد زندگی دیگر برای ما شیعیان معنایی ندارد، هر چه سختی در این راه باشد تحمل می کنیم که آنها به حرم نزدیک نشوند. نباید بگذاریم خون شهدا پایمال شود.

خطراتی از دوستان شهیدتان دارید؟

بعد از مجروحیت برای زیارت اباعبدالله (ع) به کربلا رفتم. در خواب شهید مبین را دیدم. مبین یکی از همزمان بود که در کنار خود شهید شد. آمد کنارم و گفت «مبارکت باشد» آنجا متوجه شدم که زیارت من مورد قبول واقع شده است. شهید مبین یکی از بچه های خوب لشکر بود. یکبار بچه ها در منطقه هجومی انجام داده بودند که حاج قاسم سلیمانی برای تشکر و خداحوتی در جمع بچه های لشکر زینبیون حضور پیدا کرد. آن زمان من بعد از شهید مطهر حسین، به طور موقت مسئولیت فرماندهی را برعهده داشتم. وقتی سردار آمد، درخواست ها و آنچه باید به عرض ایشان می رساندم را در نامه ای نوشتم و خدمتشان تقدیم کردم. مبین که می دانست حاج قاسم دیدار دارم، پیش من آمد و گفت، به سردار سلیمانی بگویید یک نشان و رمزی به من نشان بدهد که من مطمئن شوم سرباز بی بی زینب هستم و این خدمت و سربازی مقبول ایشان است. وقتی به محضر سردار سلیمانی رسیدم، مبین را معرفی و خواسته اش را مطرح کردم. سردار چند ثانیه به مبین نگاه کرد و بدون اینکه حرفی بزند، او را به خودش نزدیک کرد و مبین را بوسید و گفت این هم نشان سربازی شما. به مبین گفتم دیگر خیالت راحت شد، مطمئن شدی؟! مبین چند روز بعد در هجوم علیه داعش به شهادت رسید و اینگونه بی بی زینب (س) بر خادمی و جهاد مبین مهر تأیید زد.

در خواب شهید مبین را دیدم. او یکی از همزمان بود که در کنارم شهید شد. گفت «مبارکت باشد» آنجا متوجه شدم که زیارت من مورد قبول واقع شده است



۵۰ درصد هم خوب شوم دوباره می‌روم



۲۳

«آنجا خودم را به جمع مدافعان حرم برسانم و از حرم بی‌بی زینب (س) دفاع کنم. مادر گفت: شما سه برادر هستید، اگر تو شهید بشوی، دو برادر دیگر را به خط می‌کنم و به جهاد می‌فرستم تا ادامه‌دهنده راه تو باشند». واگو به‌های جانباز امیرعباس از مدافع حرم شدن تا جانبازی‌اش را با هم می‌خوانیم:

«۲۵ سال دارم، در پاکستان دیپلم مهندسی گرفتم. مشغول کار و زندگی‌ام بودم که متوجه اتفاقات سوریه شدم. موضوع را با خانواده در میان گذاشتم. اذن جهاد گرفتن از پدر و مادر برای من که در خانواده‌ای مؤمن و معتقد بزرگ شده بودم، کار سختی نبود. به مادرم گفتم می‌خواهم به ایران بروم تا از

در محاصره داعشی‌ها افتادیم. ۱۰ ساعتی در محاصره بودیم. می‌خواستیم از نقطه‌ای عبور کنیم، اما چون پوشش نداشتیم سه تیر به من اصابت کرد.

یکی به پا، دیگری به زانو و آخرین تیر به دستم خورد. دست و پایم مجروح شد و خونریزی زیادی داشتم. همه فضای اطرافم را سفید می‌دیدم و هر لحظه منتظر شهادت بودم. ناگهان متوجه شدم بچه‌ها با طنابی که به پایم بسته‌اند من را به عقب می‌کشند.

نمی‌خواستند من در آن وضعیت به دست داعشی‌ها اسیر شوم. من را به بیمارستان منتقل کردند. امروز که با شما صحبت می‌کنم شش ماهی از آن اتفاق می‌گذرد، هنوز بهبودی کامل نشده.

دشمن تکفیری به دیوار اصابت و بعد به دست و سینه‌ام برخورد کرد. مجروحیت دوم من در خلصه اتفاق افتاد.

تیر قناصه بعد از اصابت به دست راست از کتف من خارج شد. مجروحیت سوم در شیخ‌سعید حلب اتفاق افتاد. در میان درگیری و هجوم به سمت دشمن تر کش نارنجک به پهلوی من خورد و مجروح شدم. آخرین مجروحیت من در شش ماه پیش در بوکمال سوریه بود. همراه با چهار نفر از نیروهای ایرانی و پاکستانی برای شناسایی رفتیم. کمی بعد از انجام عملیات شناسایی

بعد از جلب رضایت خانواده، با زحمت زیاد توانستم ویزا بگیرم و به ایران بیایم. ارادت من به اهل بیت (ع) به ویژه حضرت زینب (س) باعث اتخاذ این تصمیم شد. ایشان پیامبر عاشورا است. بی‌بی زینب (س) تشیع را جان تازه‌ای بخشید.

۴ بار مجروح شدم

هفت بار به منطقه اعزام شدم و در مدت حضورم در جبهه مقاومت چهار مرتبه مجروح گشتم. اولین بار در عملیات نیل و الزهرا بود که گلوله‌های

نعره‌های حیدری و فرار دشمن

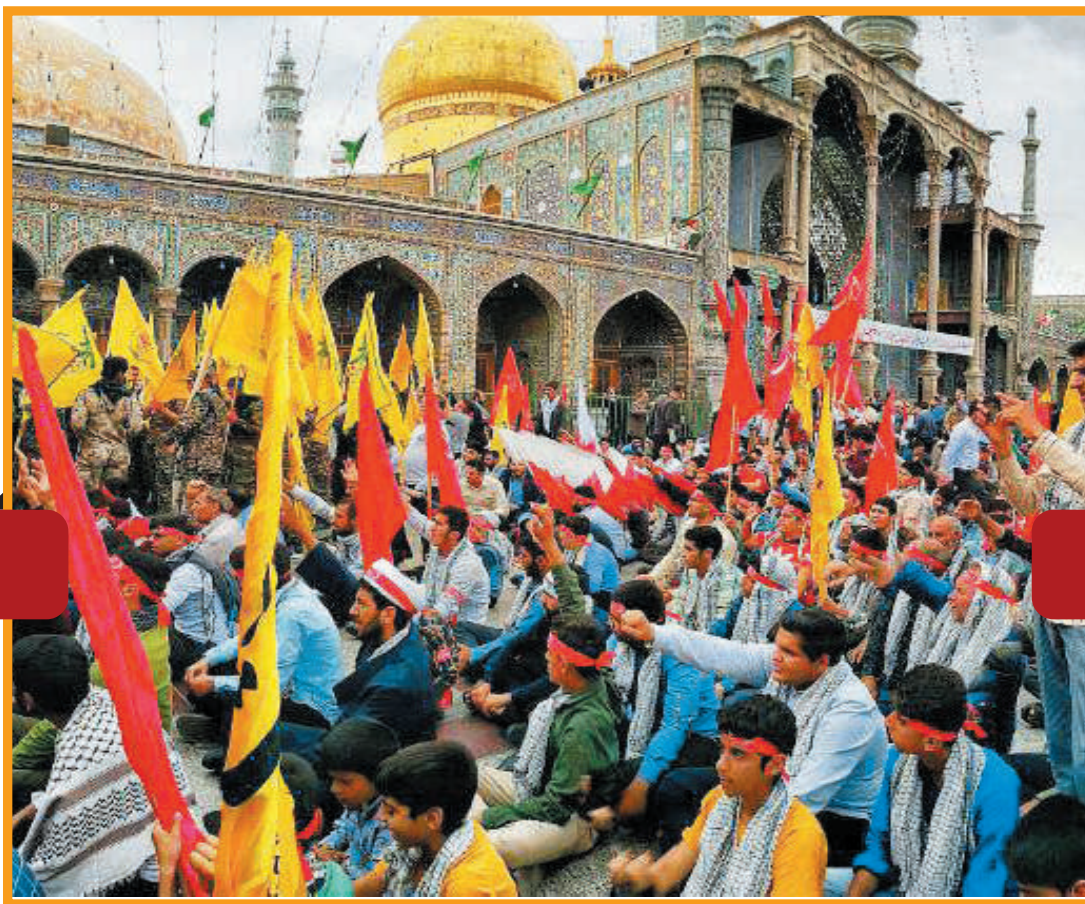
نمی‌دانم چگونه زینبیون را معرفی کنم تا حق مطلب در باره مجاهدت‌ها و دلاوری‌هایشان ادا شود. زینبون خوب می‌جنگند، شجاع هستند؛ وقتی در منطقه‌ای وارد می‌شوند خیال همه بابت فتح و پیروزی در آن عملیات راحت است. نعره‌های حیدری زینبیون با هدف استعانت گرفتن از امیرالمؤمنین (ع) فاتح خیبر در زمان عملیات حال و هوایی ایجاد می‌کند. این نعره‌های بچه‌های زینبی ترس و هراسی در دل دشمن می‌اندازد که بارها و بارها با شنیدنش پا به فرار گذاشتند.

دوستانی که شهید شدند

در این مدت شاهد شهادت دوستان عزیزم چون فرمانده شهید مطهر، سرتاج حسین و فرمانده ایرانی لشکر زینبیون علیرضا جیلان بودم. حتی اگر ۵۰ درصد هم بهبودی پیدا کنم دوباره به منطقه می‌روم. هیچ چیز نمی‌تواند مانع من شود. خوب شوم دوباره راهی می‌شوم؛ چرا که زندگی من پیوسته به سوریه و خانم زینب (س) شده است.

نعره‌های حیدری
زینبیون با هدف
استعانت گرفتن از
امیرالمؤمنین (ع)
فاتح خیبر در
زمان عملیات
حال و هوایی
ایجاد می‌کند. این
نعره‌های بچه‌های
زینبی ترس و
هراسی در دل
دشمن می‌اندازد





گفت و گو با مسئول فرهنگی لشکر زینبیون

پایه‌های ادبیات مقاومت زینبیون شکل گرفت

همچنین الگوهای دیگری مثل شهید ضیاءالدین و شهید دکتر محمدعلی دارند که از مناطق مختلف پاکستان مثل پاراچنار، بلتستان و پنجاب هستند.

چه اقدامات فرهنگی برای زینبیون انجام می‌دهید؟

یکسری اقدامات در ابتدای تشکیل زینبیون و زمان اعزام اولین نیروها به سوریه شکل گرفت که بیشتر در قالب تبلیغ شهید و شهادت بود. با ورود خانواده‌ها به شهر قم از آنان استقبال به عمل آمد و مراسمات وداع، تشییع و تدفین که سه رکن مهمی بود به انجام می‌رسید. در مراسم وداع، اوج صبر و استقامت همراه با عفاف و متانت خانواده‌ها چون یک مقل زنده در کنار پیکر عزیزانشان به نمایش گذاشته می‌شد و بعد مراسم تشییع را داشته‌ایم که در ایران اسلامی منحصر است، یعنی با جلوه خاصی از مسجد امام حسن عسکری (ع) در قم تا حرم مطهر حضرت معصومه (س) شهدای زینبیون تشییع می‌شدند و بعد از طواف در حرم، بزرگان حوزه از جمله تولیت محترم بر پیکر این شهدا نماز می‌خواندند و معمولاً در صحن مطهر هم شاهد مداحی ذاکران

نمود پیدا کرده از یک عقبه‌ای برخوردار است که ما آنها را به عنوان شیعیان ناب پاکستانی می‌شناسیم که تفکرات بسیار عالی و اعتقادات بسیار جالبی دارند. آنها در کشور خودشان در مبارزه با وهابیت و کسانی که نسبت به ارزش‌های شیعیان عناد دارند، مستقیماً در حال مبارزه بوده و هستند، حتی شهید و مجروح داده‌اند و بعضاً افرادی در جرگه زینبیون داریم که خود از خانواده شهید بودند یا خودشان مجروح شدند از جمله فرمانده دلاور زینبیون شهید درویش. آنها طعم مبارزه را چشیده‌اند و اهل جهد و جهاد بوده و هستند.

نکته دیگر بحث حضور روحانیت در این مجموعه است. یک حلقه‌ای قوی از روحانیت را داریم که اینها نشست گرفته از همان محلات، روستاها و اکناف پاکستان هستند که دروس علمیه را دنبال می‌کنند و مرکز ثقلشان هم در قم است. در این رابطه الگوهای بسیار ارزشمندی دارند، مثل شهید عارف حسینی که واقعاً به حدی اینها از شهادت این عزیز و از رفتارها، سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های ایشان بهره بردند که خود را فرزندان شهید عارف حسینی می‌دانند.

شیعیان ایران و پاکستان مشترکات فرهنگی فراوانی دارند. دوران هشت ساله دفاع مقدس تجربه گرانبهائی در امور فرهنگی نیز از خود بر جای گذاشته تا امروز از آن تجربه‌ها در امور فرهنگی جبهه مقاومت به ویژه زینبیون بهره گرفته شود. این امور از جمله شامل برنامه‌های جذب و اعزام نیرو به جبهه‌ها، رسیدگی به امور خانواده‌های شهیدان و رزمندگان، اجرای برنامه‌های فرهنگی در جبهه و مراسم وداع، تشییع و به خاکسپاری پیکر مطهر شهیدان است. برای آشنایی با نحوه اجرای این برنامه‌ها با رضا نجفی، مسئول فرهنگی زینبیون به گفت و گو نشستیم. او که از ابتدای شکل‌گیری زینبیون در کنار آنها بوده ما را بیشتر با زینبیون آشنا می‌کند.

به عنوان فردی که شناخت خوبی از شیعیان پاکستان و مدافعان حرم پاکستانی یا همان زینبیون دارید، جایگاه رزمندگان زینبیون در محور مقاومت چگونه است؟

ابتدا باید بگویم این را برای خودم توفیق بسیار بزرگ و ارزشمندی می‌دانم که فصلی از عمر ما در نهاد انقلابی سپاه در خدمت به جمعی عاشق و جهادی با عنوان «زینبیون» یا همان مدافعان حرم پاکستانی می‌گذرد. آنچه امروز مجموعه زینبیون را تشکیل می‌دهد که در قالب رزمندگان مدافع حرم شهدا، جانبازان، مجروحان و خانواده‌های شهدا

در کار رسانه‌ای با محدودیت‌هایی روبه‌رو بوده و هستیم، ولی اکنون مرکز رسانه زینبیون تشکیل شده و کارش را در شبکه‌های اجتماعی و تدوین آثار رسانه‌ای شهدا و رزمندگان آغاز کرده است

اهل بیت(ع) پاکستانی بودیم که با مداحی خود و خواندن روضه به ویژه روضه شهادت حضرت علی اکبر به زبان اردو و پشتو، ناله و آه مردم به خصوص پاکستانی‌های مقیم قم را به دنبال داشت.

نکته بعدی برگزاری مراسم یادبود شهادت که به صورت یادواره‌های متداول در ایران برگزار می‌شود، به طوری که در هر مراسم یکی از اعضای خانواده شهید در بیاناتی از عظمت شهید و احساسات خود نسبت به این جهاد مقدس یاد می‌کرد و همچنین سخنرانی‌های پرشور روحانیون پاکستانی در تبیین اندیشه ناب اسلامی و ضرورت حضور در جبهه مقاومت و تداوم راه شهدا بسیار روحیه‌بخش بوده است.

برنامه‌های فرهنگی شما برای خانواده‌های زینبیون اعم از رزمندگان و شهدا چیست؟

در زینبیون وقتی کار فرهنگی انجام می‌دهیم در سایه نام شهید عارف حسینی و شعارهایی است که بسیار تأثیربرانگیز است مثل شعار «زینبیون مجاهدان عارفی که شور حسینی دارند» یا شعار «زینبیون فرزندان شهید عارف حسینی» و شعار «زینبیون نماد ایستادگی شیعیان پاکستان»، اما در خصوص نوع برنامه‌های فرهنگی باید بگویم به مرور که خانواده‌های شهدای زینبیون در قم سکونت پیدا کردند، یکسری اقداماتی را خود دوستان زینبی به صورت خودجوش انجام داده و می‌دهند. پیگیری تحصیل فرزندان شهدا، ثبت‌نام کودکان در مهدهای کودک و حتی برگزاری کلاس‌های احکام و برنامه‌های آموزشی دیگر در مسجد مقدس جمکران از آن جمله است. روند اینگونه امور از سال ۹۳ شروع شد و طی این سال‌ها توسعه پیدا کرد. یکسری کارهای تبلیغی مثل تهیه بازوبند، پشانی‌بند و توزیع کتاب و آثار منتشره هم انجام می‌شود که بعضاً به منطقه نیز منتقل می‌شود. باز از بهترین کارهایی که از ابتدا صورت گرفت و اکنون نیز ادامه دارد، اعزام روحانیون پاکستانی است که رزمندگان زینبیون در جبهه همیشه از حضور روحانیون تبلیغی پاکستانی بهره‌مند بوده‌اند. این روحانیون به زبان اردو و پشتو ارزش‌های دینی و معنوی را برای رزمندگان تبیین می‌کنند، به ویژه در مناسبت‌های مذهبی مثل محرم، صفر، ماه رمضان و شهادت حضرت رقیه(س).

یکی دیگر از برنامه‌ها، برگزاری اردو برای خانواده‌های شهدا، جانبازان و رزمندگان بود که در قم، مشهد و عتبات عالیات برگزار شده است. سرکشی از مجروحان در بیمارستان‌ها نیز هرازگاهی انجام می‌شود.

این نکته را هم باید اضافه کنم که شهدای زینبیون در بهشت حضرت مصوم(س) در قم در قطعه‌ای مجزا به خاک سپرده شده‌اند. ضمن اینکه شهدای فاطمیون، زینبیون و شهدای ایرانی همه از یک جایگاه برخوردارند، ولی به جهت سهل‌الوصول بودن مزار آنان برای خانواده‌ها و همزمانی که از منطقه می‌آمدند یا کاروان‌هایی که از پاکستان به صورت انبوه برای زیارت به ایران می‌آیند یا در مسیر زیارت عتبات عالیات به قم وارد می‌شوند و قصد زیارت شهدای زینبیون را



دارند، قطعه‌ای مشخص برای این شهدا در نظر گرفته شده است و طوری برنامه‌ریزی شده که امکان اجرای برنامه‌هایی چون خاطره‌گویی فراهم باشد تا فرهنگ شهدای زینبیون به آنان انتقال داده شود.

در زمینه جمع‌آوری خاطرات نیز با اکثر خانواده‌های معظم شهدا گفت‌وگو به عمل آمده که اکنون ۱۰ جلد کتاب از مجموعه این گفت‌وگوها آماده رونمایی است.

زینبیون به جهت روحیه سلحشوری و حماسه‌آفرینی که در منطقه داشتند و بانگ حیدری معروفشان (نعره حیدری) حضور مؤثری در مجامع و محافل دارند. در همین راستا در روزهای خاص مثل ۲۲ بهمن، روز

از هنر نیز دوره آموزشی هنر و رسانه با همکاری حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی با حضور اساتیدی از تهران در قم برگزار گردید و موضوعاتی پیرامون رسانه و همچنین روش مصاحبه، جمع‌آوری آثار و مستندسازی تدریس شد.

از جمله برنامه‌های بسیار اثربخش و تأثیرگذار برنامه دیدار فرزندان شهدای زینبیون با مقام معظم رهبری بود که نگاه آقا و کشیدن دست مهربانی بر سر و صورت یادگاران شهیدان، حکم نقش‌پذیری معظم‌له را برای آنان داشت. یکی از اقداماتی که امسال پایه‌گذاری شده تشکیل گروه کوهنوردی شهید «جمیل



حسین» - از شهدای برجسته و شجاع زینبیون - بود که در تقویت جسم و روح زینبیون مؤثر خواهد بود.

مسئله دیگر کار رسانه‌ای است که ما با محدودیت‌هایی روبه‌رو بوده و هستیم، ولی در عین حال مرکز رسانه زینبیون تشکیل شده و کارش را در شبکه‌های اجتماعی و تدوین آثار رسانه‌ای شهدا و رزمندگان آغاز کرده است و در همین راستا وصیتنامه‌های شهدا، زندگینامه، خاطرات و دست‌نوشته‌ها و همچنین آثار دیگری از قبیل پلاک، لباس و چفیه که بعضاً همراه شهدا بوده و به خون آنان آغشته است، در مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های زینبیون جمع‌آوری شده است.

اگر چه در تبلیغ فرهنگ زینبیون و معرفی شهدای برجسته‌ای که دارند در جراید و مطبوعات کار زیادی صورت نگرفته و برخی روزنامه‌ها به صورت متفرقه کارهایی انجام داده‌اند، اما روزنامه وزین «جوان» نقش قابل توجهی در این زمینه داشته و پیش‌تاز رسانه‌ها در معرفی زینبیون بوده است.

با توجه به فعالیت گروهک‌های وهابی علیه شیعیان در پاکستان، لازم است که مسائل امنیتی در خصوص زینبیون بیشتر رعایت شود. با در نظر گرفتن این نکته کار برای زینبیون در فضای مجازی سخت نیست؟

در تبلیغ شهید، شهادت و ارزش‌های زینبیون و بیان خاطرات و نکته‌ها که یک قالب وسیعی دارد، محدودیتی وجود ندارد اما همانطور که اشاره کردید مسائل امنیتی

قدس و نیز مراسمات و یادواره‌های شهدا در قم و شهرستان‌ها شرکت می‌کنند و جلوه‌های خاصی از خود بروز می‌دهند. در راستای حضور فرهنگی در شهر نیز به مناسبت دهه فجر، سال ۹۶ که همزمان با دهه فاطمیه بود، مؤسسه فرهنگی زینبیون با داشتن غرفه‌ای در نمایشگاه انقلاب فاطمی جلوه‌هایی از شهدا را همراه با مسابقه فرهنگی و روایت حماسه زینبیون به نمایش گذاشت.

برپایه همایش‌های مختلف یکی دیگر از برنامه فرهنگی ماست. با توجه به مخاطبان و همچنین قشرهای مؤثر در تبلیغ زینبیون توفیق داشتیم که همایش نوجوانان زینبیون را در ۱۳ آبان ۱۳۹۶ برگزار کنیم که برای اولین بار جمعی از جوانان شامل فرزندان شهدا، طلاب و رزمندگان در این همایش با سخنرانی و خاطره‌گویی با آموزه‌های اساسی تفکر زینبیون در عرصه جهان اسلام و بیداری اسلامی و مبارزه با تکفیری‌ها آشنا شدند و از آنجایی که نقش طلاب رزمنده در منطقه بسیار مؤثر بوده و عده‌ای از آنها در این راه به شهادت رسیده‌اند یا مجروح شده‌اند، همایش طلاب رزمنده نیز با انگیزه تقدیر از آنان و بهره‌مندی از تفکر و اندیشه‌های این مجموعه فرهیخته برگزار شد. در همین راستا همایش رزمی و تبلیغی نیز برای طلابی که در مناسبت‌های مختلف به منطقه با هدف تبیین جایگاه تبلیغ در فرهنگ اسلامی اعزام می‌شدند، برگزار گردید.

در زمینه کار در فضای مجازی و بهره‌مندی



در زینبیون وقتی کار فرهنگی انجام می‌دهیم در سایه نام شهید عارف حسینی و شعارهایی است که بسیار تأثیربرانگیز است. مثل شعار «زینبیون مجاهدان عارفی که شور حسینی دارند» یا شعار «زینبیون فرزندان شهید عارف حسینی» و شعار «زینبیون نماد ایستادگی شیعیان پاکستان»



۸۶



چه احساسی دارید؟ در جواب می گویند امام ما علی بن موسی الرضا(ع) در ایران است، هر چند وقت یکبار به زیارتش نازل می شویم، آنگاه مزار شهید عزیز خود را نیز زیارت خواهیم کرد. نوع تفکر و اعتقادات دینی و سیاسی آنان به گونه ای است که هیچ اختلاف فرهنگی به وجود نمی آید.

چه برنامه ها و طرح های فرهنگی برای آینده دارید؟

فعالیت های فرهنگی ما در برخی زمینه ها مثل رسانه ها از جمله مطبوعات، چاپ کتاب و شبکه های اجتماعی گسترده تر خواهد شد. جمع آوری عکس، فیلم، سند و دیگر آثار شهدا و رزمندگان زینبیون هم کار بسیار مهمی است که با جدیت بیشتر دنبال خواهیم کرد.

و حرف آخر؟

بنده توفیق داشتم تقریباً از ابتدای شکل گیری زینبیون در کنار آنها باشم. در این مدت شاهد روحیه بسیار عالی در زمینه اعتقادات مذهبی، سلحشوری و کم توقعی آنان بودم. این افتخاری است که نصیب شد و امیدوار هستم که در زمینه تبلیغ ارزش های این مهاجران غریب موفق باشیم و زینبی بمانیم. ان شاء الله



مهم هستند و باید لحاظ شوند، برای همین در ظاهر کردن چهره ها محدودیت وجود دارد.

در رابطه با کار و امور فرهنگی بیشتر به کارهایی اشاره کردید که در ایران و به ویژه در شهر قم انجام می گیرد. در منطقه و برای رزمندگانی که در سوریه هستند چه کارهایی انجام داده اید؟

تا حدودی تقسیم کار شده است، یکسری کارها در عقبه و پشت جبهه انجام می شود و برخی امور هم مربوط به منطقه است. یکی از کارهایی که در منطقه انجام می شود اعزام مبلغ است، هیچ وقت منطقه خالی از حضور مبلغان دینی و فرهنگی نبوده است. برنامه های متنوعی به ویژه در مناسبت ها برگزار می شود. برپایی محافل مذهبی و برگزاری عزاداری ها، سینه زنی ها و تجلیل از شهدا از آن جمله است. کلاس های احکام و قرآن و به ویژه اخلاق با حضور اساتید حوره برگزار می شود، ضمن اینکه نمادهای تبلیغی مثل پرچم، پیشانی بند، بازوبند و کتب ادعیه و سایر اقلام و محصولات فرهنگی نیز در اختیار نیروهای رزمنده قرار می گیرد.

برنامه های عمومی ای برای سایر پاکستانی های مقیم ایران که عضو رسمی زینبیون نیستند هم دارید؟

زینبیون در صدد هستند که یک حسینیّه یا مرکز فرهنگی داشته باشند و در طول سال به ویژه در مناسبت ها، برنامه های خود را در آن مرکز برگزار کنند. آنها می خواهند هیئت زینبیون را هم راه اندازی کنند. هدف عمده آنها نیز ترویج



از جمله برنامه های بسیار اثر بخش و تأثیرگذار برنامه دیدار فرزندان شهدای زینبیون با مقام معظم رهبری بود که نگاه آقا و کشیدن دست مهربانی بر سر و صورت یادگاران شهیدان، حکم نقش پدری معظم له را برای آنان داشت



شهید مرتضی آوینی:

اکنون که علی الظاهر جنگ خاتمه یافته است، آیا باید در فراموشکده‌ها و غفلتکده‌های اذهان من و تو در عمق هیاهوی شهرها گم شوند و بادی هم از آنها به میان نیاید؟

شاید جنگ خاتمه یافته باشد، اما مبارزه هرگز پایان نخواهد یافت و زنجار از این غفلتی که من و تو را در خود گرفته است.

اب تو ظاہر اجنگ ختم ہو چکا ہے لیکن کیشہروں کی وہ چیخ و پکار کیا آوازوں کو بھی فراموش کیا جائے اور اس کی یاد بھی نہ رہے جنگ شاید ختم ہو چکا ہوگا، لیکن ہم مسلسل دشمن کی مقابلہ میں ہیں۔

پناہ اس غفلت سے جس غفلت میں آپ اور میں گرفتار ہو چکی ہیں۔

اندیشه ناب در زبان هنر

اسلام با تمام زیبایی‌ها و آیین پر صلابتش در عصر حاضر آمده تا زندگی عاقلانه و عاشقانه را که توأم با خوشبختی است هدیه بشر نماید و در این راه بر طریقت باید پایه‌های نظام کفر در عرصه فکر و اندیشه شکسته شود و این میسر نمی‌شود، مگر آنکه نیروهای وفادار به ارزش‌های اسلامی در همه صحنه‌ها آماده باشند.

حرکت ناجوانمردانه و فاجعه‌آفرین داعش در منطقه باعث شد به برکت عشق و ایمان مردم به اهل بیت (ع) محور مقاومت شکل گیرد و در سایه این اجتماع معنوی و قدرتمند در منطقه نشانه‌هایی از کارآمدی سربازان دین مبین اسلام در عصر حاضر آشکار شود و هنرمندان واقعی خوب یاد گرفتند که انقلاب اسلامی با واقعی چون دفاع مقدس بستری فراهم کرده است تا به میدان بیایند و آثار ارزشمندی را خلق کنند.

و امروز محور مقاومت با داشتن ابعاد مهم سلحشوری و راست‌قامتی برای دفاع از حرم تا مرز شهادت و ظلم نکبت‌بار داعش، همدستی قدرت‌های بزرگ و خائن و به دنبال آن دولت‌های ترسو و ولخرج منطقه همه موضوعاتی هستند که حضور هنرمندان را می‌طلبد تا چون کارفاخر و ارزشمند جناب آقای حاتمی‌کیا بخشی از حقیقت را به تصویر کشند. انتظار جامعه این است که با زبان هنر، اندیشه ناب شهدای غریب و مهاجر در عرصه بین‌الملل اسلامی زنده بماند.



ابراهیم حاتمی‌کیا:

اجازه می‌خواهم از رزمندگان و شهدای زینبیون بگویم، کسانی که زبانم قاصر می‌شود، وقتی می‌خواهم از آنها سخن بگویم. در منطقه اطراف حلب با اینها روبه‌رو شدم، وقتی می‌شنیدم که چه ملالت‌ها کشیدند برای آمدن به آن منطقه برای اینکه جهاد کنند، خجالت می‌کشیدم، مشکلاتی که خودشان دارند و شرایطی که در پاکستان دارند، خدا به من این قوت، قدرت و فرصت را بدهد تا بتوانم مشکلات و شرایطی را که دارند بازگو کنم. می‌دانم خیلی از زینبیون در این شهر هستند، تعدادی از شهدای زینبیون در اینجا آرمیده‌اند. وقتی دلتان می‌رود به سمت جایگاه مقدس حضرت معصومه (س) مرا هم یاد کنید و عاقبت به خیری را برایم بخواهید و اینکه مصمم باشم آنچه حق هست و آرمان این شهیدان هست را به نحو شایسته نشر دهم.

(سخنرانی در مراسم اکران فیلم «به وقت شام» در استان قم - با تصرف و تلخیص)

ردای جہاد و شہادت بر تن طلاب زینبیون

حضور روحانیون در جبهہ مقاومت از ابعاد مختلفی قابل بررسی است. آنان ضمن آنکہ بہ تکلیف دینی خود عمل می کنند، در ادای همان تکلیف از سوی سایر رزمندگان ہم نقش دارند و موجب ارتقای روحیہ ہمزمان خود ہم می شوند. آنان عالمان و مبلغان مجاہد و عامل هستند کہ بہ تبلیغ عملی دین می پردازند. در میان رزمندگان لشکر زینبیون کم نبودہ و نیستند طلاب و روحانیونی کہ دوش بہ دوش سایر رزمندگان جنگیدند و برخی نیز شہد شہادت نوشیدند. سید حشمت علی شاہ، عدیل حسینی، وجاہت علی، حیدر علی و محمد حسین رضوی از جملہ طلاب زینبیون هستند کہ در مقابلہ با تروریست ہای تکفیری ردای جہاد و شہادت بر تن کردند.

شہید عدیل حسینی

عدیل از ثمرات نہضت اسلامی حضرت امام است

متولد سال ۷۰ لاہور پاکستان و فرزند ششم خانوادہ بود. «عدیل» نام جہادی شہید بہ معنای عدالت خواہ است. فوق دیپلمش را گرفت، در یکی از مدارس حوزوی پاکستان مشغول بہ تحصیل شد، اطلاعات سیاسی و مذہبی «عدیل» و ہمراہی و دوستی با بچہ ہای پاراچنار در مدرسہ علوم دینی بسیار بہ او کمک کرد تا تصمیم بہ حضور در جبهہ مقاومت بگیرد. بچہ ہای پاراچنار بسیار جنگجو و دلیر هستند. عاشق امام و نہضت اسلامی ایران بود. در واقع «عدیل» از ثمرات نہضت اسلامی امام خمینی (رہ) است.

مادر فرزندانش را نذر حضرت فاطمہ (س) کردہ بود

وقتی در پاکستان بود، بہ مادرش گفت: آرزویش پیوستن بہ حزب اللہ لبنان است، اما اکنون شرایطش وجود ندارد. درباره اوضاع سوریه و مردم آنجا و ظلمی کہ بہ مسلمانان می شود بہ مادرش توضیحاتی داد. مادر از عدیل می خواہد کہ با پدر ہم مشورت کند. پدر وقتی از تصمیم او آگاہ شد، گفت: ابتدا باید بہ تزکیہ نفس بپرداز، اول خودت را باید بسازی، درس دینی ات را تمام کن، بعد برو. عدیل دوبارہ سراغ مادر رفت، این بار دفتر چہ دلدنوشہ ہای مادر را می آورد، مادر در دفتر چہاش نوشتہ بود: «ہمہ فرزندانم را نذر بی بی حضرت زہرا (س) کردم». او دست گذاشت روی این جملہ و گفت شما این مطلب را ہمین طوری نوشتی؟! فقط در حد حرف بود یا واقعاً می خواستی عملی ہم باشی؟ وقتی شما بہ من اجازہ جہاد نمی دہید، پس عملی ہم در کار نیست. مادر گفت: اگر فکر می کنی الان وظیفہ تو این است و از ہمہ جہات کامل هستی برو، من اجازہ می دہم. شش ماہ قبل از اعزام بہ سوریه بہ ایران آمد.

حضور در عملیات آزادی نبل والزہرا

ششم ماہ مبارک رمضان سال ۹۴ بود کہ رفت. «عدیل» در عملیات آزادسازی دو شہر شیعہ نشین نبل والزہرا مشارکت داشت. عدیل بہ ہمراہ دوستش در حال آوردن آب برای رزمندگان جبهہ مقاومت بودند کہ تک تیرانداز دشمن از ۲۰۰ متری با دوربین دید در شب آنها را ہدف قرار می دہد. گلولہ بعد از اصابت بہ پهلوش، از طرف دیگر خارج می شود. او ۲۱ آبان ۹۴ بہ شہادت رسید.

افتخاری بہ نام فرزند شہید مدافع حرم

وقتی برادر شہید خبر شہادت «عدیل» را بہ پدر می دہد، پدر با لہجہ می گوید: این برای ما افتخار است و گرہ لازم نیست. این افتخار خیلی بزرگی است. ما لایق این افتخار نبودیم. من لیاقت این را نداشتم کہ پسر من در این راہ مقدس و دفاع از حرم آل اللہ بہ شہادت برسد. خداوند این افتخار را نصیب ما کرد. حالا مادر خانوادہ مان یک شہید داریم یک شہید مدافع حرم. بعد رو بہ مادر شہید کرد و گفت بہ پسر ت تبریک بگو. مادر دست روی سینہ «عدیل» می گذارد. پدر چیزی را زمزمہ می کند، همان لحظہ دو قطرہ اشک از چشمان عدیل سرازیر می شود.

امام خمینی: سلام بر حماسہ سازان ہمیشہ جاوید روحانیت کہ رسالہ علمیہ و عملیہ خود را بہ دم شہادت و مرگ خون نوشتاہند و بر منبر ہدایت، وعظ و خطابہ ناس از شمع حیا تشنان گوہر شب چراغ ساختہ اند.

سلام ہو ان حماسہ ساز علماء پر جہنوں نے اپنے علمی و عملی رسالہ اپنی شہادت کی خون سے لکھ دیا اور لوگوں نے انکی وعظ نصیحت اور ہدایت کی منبر سے اپنی شب کے لئے چراغ روشن کئے ہے۔ / امام راحل

شہید «سید حشمت علی»

شہیدی کہ ۲ مزار دارد

جوان ۱۹ سالہ پاکستانی پس از شش سال اقامت در ایران بہ جمع مدافعان حرم پیوست و در ۲۵ سالگی شربت شہادت را نوشید. سید حشمت علی شاہ، دانش آموز با استعداد و حافظ شش جزء قرآن کریم بر اساس اعتقادات عمیق دینی کہ داشت، تشخیص داد اکنون تکلیفش حضور در جبهہ مقاومت و دفاع از

دین و حرم اہل بیت (ع) است و بہ تکلیفش عمل کرد. برادر سید حشمت گوشہای از زندگی او را بر ایمان روایت کردہ است. سید حشمت علی متولد ۷۰ بود، سال ۸۹ دیپلمش را کہ گرفت، بہ ایران آمد. تحصیل را در ایران ادامہ داد. درسخوان بود. شش جزء از قرآن را ہم حفظ کرد. برادر شہید می گوید: فردای روزی کہ حشمت علی برای بار اول از سوریه برگشت با پسر عموم کہ در حوزہ تحصیل می کرد، تماس گرفتیم و گفتیم کہ بہ خانہ ما بیاید و با علی صحبت کنند تا او را از اعزام مجدد منصرف کند. پسر عمویمان با علی صحبت کرد و اساساً جنگ در سوریه را زیر سؤال برد، آن را بیشتر سیاسی توصیف کرد تا دینی کہ ارتباطی با ما ندارد. حشمت علی از سخنان پسر عمو عصبانی شد، اما خودش را حفظ کرد و بی احترامی نکرد، اما سخنانی گفت، من کہ مخالف رفتن او بودم ہم قانع شدم.

ما را برای رفتن قانع کرد

حشمت علی گفت: شما تا بہ حال بہ سوریه رفتہ اید؟ می دانید کہ داعشی ہا می خواہند ہر چہ حرم اہل بیت (ع) است را تخریب کنند، بہ مقدسات ما شیعیان تہمین می کنند، سر بی گناہان را از تشنان جدا می کنند، بہ زنان تجاوز می کنند، اگر در سوریه و عراق موفق شوند، نوبت ایران و پاکستان ہم خواہد رسید، آنگاہ خانوادہ ہای ما ہم امنیت نخواہند داشت. حالا شما از من می خواہید اینجا بنشینم و کاری نکنم؟ آیا این رسم شیعہ بودن است؟ حالا من از شما سؤال می کنم اگر امام زمان (عج) بیاید و از ما بپرسد کہ در قبال جنایات تکفیری ہا شما چہ کردید؟ چہ جوابی داریم بہ آقا بدهیم؟ حشمت علی خیلی پر حرارت صحبت می کرد و ادامہ داد شما طلبہ اید، من ہم طلبہ هستم، شما از سهم امام استفادہ می کنید، اما امروز بہ وقت نیاز وارد میدان عمل نمی شوید. این بی توجہی شما حرام است. نہ تنها بہ حداقل وظیفہ خودتان عمل نمی کنید، آمداہد مانع انجام تکلیف من شوید و می گوید برای جہاد نروم؟ با شنیدن سخنان حشمت علی دیگر با رفتنش مخالفت نکردم.

در خواست دعای شہادت کرد

در اعزام آخر چہار ماہ در منطقہ ماند و در این مدت با ہم در تماس بودیم. شب قبل از شہادت از طریق فضای مجازی با من صحبت و درخواست کرد تا برایش دعای شہادت بخوانم. فردای همان روز یکی از دوستانش خبر شہادت او را بہ ما می دہد، اما باور این خبر بر ایم سخت بود تا اینکہ فیلم آخرین لحظات شہادتش را از سال می کنند و ما مطمئن می شویم کہ بہ شہادت رسیدہ است. ۱۱ مرداد ماہ ۹۵ بہ شہادت رسید. بعد از آمادہ شدن پیکرہا برای انتقال، بہ خاطر شباهت یکی از رزمندہ ہای حشدالشعبی عراق بہ حشمت علی، پیکر او بہ عراق می رود و وادی السلام عراق بہ عنوان شہید گمنام بہ خاک سپردہ می شود، اما چون خانوادہ اش ساکن قم هستند، ما یک یادمان ہم در بہشت حضرت معصومہ (س) در قم بہ یادش درست کردہ ایم.

طلبه شهید محمد حسین رضوی

برای حضور در جبهه مقاومت نذر و نیاز می کرد

محمد حسین کوچکترین فرزند خانواده ۱۰ نفری رضوی ها بود. پدرش که خود اهل جهاد بود، سال ۶۷ برای ادامه تحصیلات حوزوی به همراه خانواده از پاکستان به ایران آمد. او تصمیم داشت هر چهار پسرش در ایران طلبه شوند. اما محمد حسین معتقد بود عالم دینی اول باید مجاهد باشد بعد مبلغ. برای همین بعد از دو سال تحصیل در حوزه علمیه قم راهی سوریه شد تا در دفاع از حرم اهل بیت (ع) با تروریست های تکفیری جهاد کند.

محمد حسین که در یک خانواده حوزوی تربیت شد، بسیار به بزرگترها به ویژه به پدر و مادر احترام می گذاشت. محمد حسین خیلی غیور بود. نسبت به سر نوشت مسلمانان بی تفاوت نبود. اخبار فلسطین، سوریه، عراق، یمن، بحرین و دیگر مسلمانان را دنبال می کرد و از ظلمی که در حق آنها می شود ناراحت می شد. محمد حسین خیلی خوب به زبان عربی و انگلیسی آشنا بود. برای همین وقتی در سوریه بود مسئولان حزب الله لبنان به وی پیشنهاد دادند که با آنها همکاری کند و گفتند امکانات لازم را در اختیارش قرار می دهند اما چون کار پیشنهادی آنها در پشت جبهه بود نه در میدان نبرد، نپذیرفت و گفت من آمده ام با تروریست ها جهاد

نظامی کنم. نه اینکه در پشت جبهه باشم. او اهل دنیا نبود. هدفش دفاع از دین اسلام و حرم اهل بیت (ع) بود.

از مادرش می خواست دعا کند تا سرباز امام زمان (عج) شود. به اخبار مربوط به اهل بیت (ع) حساس بود. به ویژه وقتی خبر تخریب مقبره اصحاب معصومین (ع) را می شنید ناراحت می شد و نگران حرم اهل بیت بود. مادر می گوید طوری اصرار بر رفتن داشت که یقین دانستم اگر برود شهید می شود.

محمد حسین برای رفتن خیلی نذر و نیاز کرد. هم در حرم حضرت معصومه (س) و هم در حرم امام رضا (ع) نذر کرد تا پدر و مادر رضایت به رفتنش بدهند. یک بار هم به زیارت عتبات عالیات رفته بود. یکی از دوستانش گفت نیمه های شب در پشت بام هتل رو به حرم ایستاد و با صدای بلند حاجت خود را از حضرت ابوالفضل (ع) خواست. همان شب بود که مادر خواب دید و راضی به رفتن همه پسرانش شد. محمد حسین نیمه شعبان همراه با لشکر زینبیون اعزام شد و در سالروز شهادت امام رضا (ع) در ابوکمال سوریه به شهادت رسید.

شهید و جاهد علی

۵۰ زن را

از چنگ داعشی ها نجات داد

«وجهت علی» طلبه جامعه المصطفی بود. از ۱۶ سالگی در ایران مشغول تحصیل و کسب مدارج علوم دینی شد. سه سال در ایران بود که اوضاع منطقه بحرانی شد و تروریست های تکفیری ابتدا در سوریه و سپس در عراق جولان می دادند و هر چه منتسب به اهل بیت (ع) بود را تهدید به نابودی می کردند و در این راه چه جنایت ها که نکردند.

وقتی غمزش را برای جهاد با داعشی ها و حضور در جبهه مقاومت اسلامی جزم کرد، با مادرش در پاکستان تماس گرفت تا اذن جهاد از خانواده بگیرد. به مادرش گفت که شما خودتان همیشه در ایام محرم می گفتید اگر من ۱۰ پسر داشتم برای کمک به امام حسین (ع) راهی کربلا می کردم، امروز وقایع سال ۶۱ هجری در حال تکرار و به حضور ما در میدان نبرد نیاز است. پس به من اجازه بدهید تا بروم. مادر با شنیدن حرف هایش رضایت می دهد. «وجهت علی» به عنوان مجاهد بدون مرز سال ۹۳ راهی سوریه شد و دو ماه در منطقه حضور داشت.

میثم تمار الگوی او بود

«وجهت علی» روی زندگی و شهادت میثم تمار صحابی فداکار امام علی (ع) تحقیق زیادی کرده بود و شخصیت این یار امام را دوست داشت. برای همین در جبهه مقاومت «میثم تمار» را به عنوان نام جهادی خود انتخاب کرده بود.

نجات دادن ۵۰ زن از اسارت داعشی ها

آبان ماه سال ۹۳ بود که در یکی از عملیات ها همزم «وجهت علی» به نام «ذیشان» به دست تروریست ها به شهادت می رسد و سر از بدنش جدا می کنند. «وجهت» همراه چند نفر از دوستانش در حال انتقال پیکر این شهید به عقب بود که گلوله ای به پایش اصابت می کند اما طوری رفتار می کند که همراهان او متوجه نمی شوند. در مسیر بازگشت به خانه ای می رسند که داعشی ها ۵۰ زن را در آنجا در اسارت نگه می داشتند. در جریان درگیری با تروریست ها موفق می شوند آنان را از چنگال داعشی ها نجات دهند. وقتی به مقر خود می رسند پایش را پانسمان کرده و برای نگهداری به پشت بام مقر می رود که حین تبادل آتش با داعشی ها هشت گلوله به بدنش اصابت می کند و همان جا به شهادت می رسد.

طلبه شهید حیدر علی (داوود)

می گفت متنفرم

از مبلغی که مجاهد نباشد

«حیدر علی» در منطقه هنگوی پاکستان در روستای مومن آباد کوچی به دنیا آمد، خانواده ای بزرگ داشت، طوری که اکثریت اهالی روستا را تشکیل می دادند. وضعیت اقتصادی خانواده هم با توجه به حضور پدر و برادر هایش در دوی خلی خوب بود، اما با حمله تروریست ها به حرم اهل بیت (ع) همه معادلات زندگی اش تغییر کرد. دوست و همزم «حیدر علی» اینگونه روایت می کند:

عاشق علوم دینی

«حیدر علی» حدود پنج سال در مدرسه دولتی درس خواند اما بسیار به علوم دینی و حوزوی علاقه مند بود، به عبارتی عاشق یادگیری علوم دینی بود. چندین سال در مدرسه جامعه عسکریه در شهر هنگو در همان منطقه که زندگی می کرد، درس خواند. سپس به فصل آباد رفت و در مدرسه جامع بعثت به طور همزمان به تحصیل علوم دانشگاهی و علوم دینی مشغول شد. در حوزه هم بسیار مورد توجه طلاب قرار گرفت و می توان گفت به او عشق می ورزیدند.

اشتیاق به فراگیری علوم دینی موجب شد تا او سال ۹۴ برای ادامه تحصیل در حوزه علمیه قم به ایران بیاید. ضمن آنکه قصد حضور در جبهه مقاومت علیه تروریست های تکفیری را هم داشت.

مبلغ مجاهد

اطرافیان از ابتدا با رفتن به سوریه مخالفت کردند، یک وجه مخالفت آنان این بود که معتقد بودند با توجه به استعدادی که دارد کار اصلی او باید یادگیری علوم دینی و تبلیغ دین باشد و پیش بینی می کردند او در آینده از مبلغان موفق دینی خواهد شد. اما حیدر علی می گفت متنفرم از علمای مبلغی که مجاهد نباشند. او معتقد بود زیر یک عالم باید اول مجاهد و بعد مبلغ دین باشد. حیدر علی در بین بچه های حزب الله به نام جهادی داوود شهرت داشت. حیدر علی هفت ماه ونیم در سوریه بود و در نهایت روزهای آخر ماه صفر که مصادف با رحلت پیامبر (ص) و شهادت امام حسن و امام رضا (ع) بود به شهادت می رسد.

روایتی از رزم فرماندهان ایرانی لشکر زنبیون

می گذارند و آنان را مهاجران و مجاهدان غریب و مظلوم و به مثابه فرزندان و برادران خود بدانند. این همبستگی و دلبستگی موجب شد تا فرماندهان ایرانی دوش به دوش مدافعان حرم پاکستانی علیه تروریست های تکفیری تا مرز شهادت جهاد کنند. حاج حیدر، راه چمنی، نظری، ضیایی، مهر داد و قناد پور از این جمله اند. نگاهی کوتاه داریم به زندگی مجاهدانه این فرماندهان.

مشتربان کات فرهنگی فراوان شیعیان پاکستان و ایران موجب شد تا خون رزمندگان زنبیون پاکستانی با مدافعان حرم ایرانی عجین شود و میوه مقاومت در سوریه به ثمر نشیند. بر همین اساس در میان فرماندهان شهید زنبیون نام ایرانی ها هم می درخشد. وقتی پای صحبت زنبیون می نشینی از فرماندهان ایرانی خود با شور و عشق سخن می گویند و فرماندهان ایرانی نیز در وصف زنبیون سنگ تمام

فرمانده شهید لشکر زنبیون (حاج حیدر) محمد جنتی

خون حیدر هدر نخواهد رفت



می آمد. تو این چند ماه از حیدر خیلی چیزها شنیده بودم. از کربلا هم همین طور. یادم نمی آید کربلا را دیده باشم. اما بچه های می گفتند «کربلا، خودش یک حیدر بود». فرمانده خوش فکر پاکستانی که در خیلی از نبردها علیه تکفیری ها و وسط میدان نبرد، فریاد «هل من مبارز» سر می داد. ماجرای شهادت حیدر زنبیون بود. چند روز بعد عکس حیدر قاب خیابان اطراف منزل ما شد. بچه های خیابان پیروزی، میدان شهدا و بلوار نبرد، نظاره گر تصاویر شهید محمد جنتی بودند. حیدر حالا دیگر یک اسم رمز نبود. همه دانستند که نام او سردار رشید سپاه اسلام محمد جنتی است. حیدر هارفتند تا بعضی ها تو همین کشور خودمان، همین بیخ گوش مان، همین کنار دست مان، حرف از مذاکره با داعش بر ننداهمان هایی که دهه هفتاد می گفتند بیایید با طالبان و القاعده هم مذاکره کنیم، اما خون حیدر هدر نخواهد رفت. اولین شهید شهرستان شبستر بود. نوزدهمین فدایی حریم آل الله از خطه قهرمان آذربایجان. شهید حاج حیدر در جریان شناسایی منطقه در تاریخ ۱۶ فروردین ۹۶ به شهادت رسید.

پشت فرمان ماشین در ترافیک سنگین بزرگراه نواب در حال رانندگی بودم، حرارت و گرمای آن روز را فراموش نمی کنم، تلفن همراهم زنگ خورد، آشنا بود، کنار اتوبان توقف کردم. سلام، برادر چه خبر؟ گریه امناش را بریده بود، گفت حاجی! حیدر، حیدر شهید شد! گفتیم کدام حیدر؟ گفت حاجی! یتیم شدیم، حیدر و کربلا را با هم از دست دادیم. حیدر و کربلا. تلفن را قطع کردم. از ترافیک سنگین عصبانی بودم، عصبی تر شدم. خدایا حیدر کیه؟ کربلا! کدام کربلا! نکنه منظورش بچه های موقعیت کربلا و حیدر بود. نکنه تیپ حیدر کرار و کربلا را میگوید. داستان چیه، حتی اگر همه اینها باشد چه ربطی به این رفیق ما داشت. او که تو این وادی نیست. چند دقیقه بعد دوباره زنگ تلفن همراه به صدا درآمد، عکس حیدر بود. در جا پایم را گذاشتم روی ترمز، وسط خیابان توقف کردم. چند وقت قبل دیده بودم. بچه های زنبیون می گفتند «پدر ماست». راست می گفتند. هر وقت برای خانواده شهدا و جانبازان مشکل پیدا می شد، این حیدر بود که به میدان

شهید مدافع حرم علیرضا جیلان بروجنی، فرمانده تیپ رسول اکرم (ص) لشکر زنبیون

علیرضای گفت زنبیون خیلی مظلوم هستند



کرد. کمی بعد همراه با حاج حیدر یکی از مجاهدان بود. علیرضا عاشق حاج حیدر بود. با شهادت حاج حیدر روزهای سختی بر علیرضا گذشت. سپس با زنبیون همراه شد. دوستی نزدیکی با پاکستانی ها داشت و آنها را خیلی دوست می داشت. همیشه می گفت زنبیون خیلی مظلوم هستند. وقتی برای مرخصی به قم می آمد، از پنج روز مرخصی، دو روزش را به بچه های پاکستانی و زنبیون اختصاص می داد. در نهایت علیرضا در هشتمین اعزامش در سالروز شهادت امام هشتم در روند عملیات آزادسازی بوکمال در ۲۸ آبان ماه سال ۹۶ به شهادت رسید. از شهید علیرضا جیلان بروجنی یک فرزند به نام امیرعلی به یادگار مانده است.

شهید مدافع حرم علیرضا جیلان بروجنی از فرماندهان مجاهد لشکر زنبیون بود. بزرگترین خصلت علیرضا خلوص و تواضعش بود. هیچ وقت در مورد مسئولیتش در جبهه حرفی نمی زد. اطرافیان هر بار از او می پرسیدند در جبهه چه می کنی؟ مثلاً می گفت کفش واکس می زنم، سبکتر درست می کنم، اما بعد از شهادتش متوجه شدند که علیرضا فرمانده تیپ رسول اکرم (ص) از لشکر زنبیون بود. اعزام اول او مصادف با ماه مبارک رمضان سال ۹۵ بود. حدود هشت باری راهی جبهه شد. اعزام آخرش هم در مهر ماه سال ۹۶ بود. پرسوهای که علیرضا طی کرد تا به زنبیون رسید، طولانی بود. ابتدا به عنوان داوطلب بسیجی وارد میدان جهاد شد و همراه با بچه های فاطمیون مجاهدت

سردار فرمانده لشکر زنبیون ابوالفضل راه چمنی

بچه های مجاهد زنبیون اجازه ندادند پیکر ابوالفضل در منطقه بماند



نیروهای تکفیری پاتک زدند. تنها کاری که ابوالفضل کرد این بود که همه نیروها را به عقب برگرداند. خودش مانده بود. وقتی دید از داخل یک مقر تکفیری ها، آتش سنگینی روی رزمندگان می ریزند، با فریاد یا ابوالفضل از جا بلند شد و با آرپی جی آن مقر را هدف گرفت و دقیقاً به هدف زد. همه بچه ها تکبیر گفتند. فکر کردیم همه کسانی که در مقر بودند کشته شدند. ابوالفضل به سمت مقر حرکت کرد تا ببیند وضعیت چگونه است که متوجه شدیم در محاصره هستیم، ناچار دستور عقب نشینی دادیم. من چند قدمی از ابوالفضل جلوتر بودم، ناگهان صدای یازها (س) شنیدم، دیدم ابوالفضل با صورت به زمین خورد و همان جا شهید شد. بچه های مجاهد زنبیون از خود شجاعت نشان دادند و اجازه ندادند که پیکر ابوالفضل در منطقه بماند. آنها سینه خیز پیکرش را به عقب آوردند.

ابوالفضل راه چمنی متولد اسفند ۶۴ بود. پاسدار مخلصی که برای دفاع از حرم اهل بیت (ع) داوطلبانه راهی سوریه شد و به دلیل توانمندی که داشت فرماندهی نیروهای مجاهد لشکر زنبیون را بر عهده اش گذاشتند. هم رزم شهید از آخرین لحظات حیات شهید این گونه روایت می کنند: قبل از شروع عملیات قرار بود ما از دو محور حرکت کنیم، از یک محور من بروم و از محور دیگر ابوالفضل. ۲۵۰ نفر از بچه های زنبیون همراه من بودند و ۲۵۰ نفر هم همراه ابوالفضل. قبل از حرکت ابوالفضل به من گفت از دنیا دل کنده ای؟ کمی تأمل کردم. ابوالفضل گفت شما حق داری تأمل کنی چون دو تا بچه داری، اما من به کلی از دنیا دل کنده و غسل شهادت کرده ام. قبل از شروع عملیات ابوالفضل بالای یک بلندی رفت و رو به سمت حرم حضرت امام رضا (ع) کرد و به آقا سلام کرد و عملیات شروع شد. همه چیز به خوبی پیش می رفت، اما یکباره از سوی

فرمانده شهید لشکر زینبیون بهرام مهر داد

بهرام از فرماندهان غیور لشکر زینبیون بود



بهرام متولد ۳۰ شهریور ماه سال ۵۲ تبریز است. یک ماه بیشتر نداشت که خانواده‌اش به تهران مهاجرت کرد. بهرام از همان دوران کودکی بسیار منظم بود و مهربانی و محبت او زبانزد اقوام و همسایگان بود. ۱۵ ساله بود که دایی بهرام به نام داود شاه‌خواه به شهادت رسید. بهرام تحت تأثیر شهادت دایی هدف و مسیر زندگی خود را مشخص کرد و همیشه می‌گفت من در راه دین و ایمانم شهید خواهم شد. بهرام مهر داد بیش از ۲۰ سال سابقه خدمت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی داشت. مدت‌ها بود که به صورت متناوب به سوریه می‌رفت اما بعدها همسر و دختر کوچکش با اعزام مجدد مخالفت کرده و اجازه ندادند که مدت‌ها راهی شود. همسرش می‌گوید به مهر داد گفتم دخترمان تازه عقد کرده است اجازه بده سرو سامان بگیرد بعد خودم راهی‌ات می‌کنم. بهرام هم ماند. بعد از

برگزاری مراسم عروسی دخترمان از من پرسید هنوز سر قولت هستی که گفتم بله اکنون مخالفتی ندارم. شهر یور ماه ۹۵ بود که خودم ساک جهادش را بستم و دوباره راهی شد. همسرش ادامه می‌دهد: بهرام از فرماندهان غیور لشکر زینبیون بود، اما هیچ‌گاه از فعالیت‌های کاری و نظامی‌اش در خانه صحبت نمی‌کرد. بهرام در ۲۲ تیر ماه سال ۹۶ در تدمر سوریه به شهادت رسید. یکبار به من گفت دوستانم شهادت من را دیده‌اند. گفته‌اند ابتدا سرت قطع می‌شود وقتی خبر شهادت را دادند نحوه شهادتش را پرسیدم گفتند در منطقه شمال غرب شهر تدمر در شرق استان حمص بر اثر اصابت موشک تاو به خودرو ایشان ابتدا سرش قطع شد و بعد پیکرش در آتش سوخت.

شهید مدافع حرم لشکر زینبیون اکبر نظری

دفاع و جهاد از کرمانشاه تا حلب



متولد سال ۴۲ کرمانشاه است. همزمان با اوج گیری تظاهرات قبل از پیروزی انقلاب در شهر کرمانشاه با توجه به پایین بودن سن، ایشان در لایه‌های پنهان گروه شهید پیش‌تاز و پیشرو مرحوم سید سعید جعفری فعالیت داشت. بعد از پیروزی انقلاب در سن ۱۷ سالگی جذب سپاه شد و با دیگر همزمان به مبارزه با گروهک‌های ضدانقلاب پرداخت. بعد از پاکسازی شهر کرمانشاه از گروهک‌های ضدانقلاب به همراه گروهی از سپاهیان برای مبارزه با منافقین و دیگر گروهک‌های ضدانقلاب و قاچاقچیان به چند شهر کشور اعزام شد. در سال ۶۲ برای حضور در جبهه‌های جنگ تحمیلی به تیپ حضرت مسلم (ع) پیوست. بعد از مدت کوتاهی به عنوان فرمانده گردان و مسئول محور تیپ انتخاب شد و در سال ۶۴ نیز به عنوان فرمانده یکی از قرارگاه‌های فرعی قرارگاه نجف منصوب شد. در عملیات مرصاد فرماندهی گردان حمزه تیپ حضرت مسلم را به عهده داشت که این گردان به همراه گردان حنین اولین نیروهایی بودند که با شعار حزب‌الله

ماشاءالله وارد شهر اسلام‌آباد شدند و ضربات مهلکی به منافقین وارد کردند. بعد از مدتی به عنوان جانشین طرح و عملیات تیپ انتخاب و در عملیات «توکلت علی‌الله» به عنوان مسئول طرح عملیات انتخاب شد. در سال‌های اخیر به عنوان خادم زائرین امام حسین (ع) چند بار در کرمانشاه مستقر شد. بعد از اربعین سال گذشته بود که عزم نبرد با تکفیری‌ها را در سوریه کرد. ابتدا برخی با اعزام او به جبهه مقاومت موافق نبودند، سرانجام در سال ۹۵ موفق شد به عنوان اولین فرمانده مستشاری از شهر کرمانشاه عازم سوریه شود و به عنوان یکی از فرماندهان لشکر زینبیون مشغول خدمت شد. یکبار در پایان مأموریت به کشور بازگشت، اما دوباره عازم شد و این بار به آرزویش رسید. وی در عملیات آزادسازی شهر حلب از ناحیه پاو پهلو هدف گلوله‌های تروریست‌های تکفیری قرار گرفت و به شهادت رسید. شهید اکبر نظری در وصیتنامه خود نوشت که پیکرش را در زیر پای شهدای نصر ۷ به خاک بسپارند.

فرمانده شهید لشکر زینبیون محمدرضا علیخانی

مأموریت داوطلبانه در پایان مأموریت نظامی



شهید محمدرضا علیخانی پیش از حضور در جبهه مقاومت در مدت ۹۰ ماه حضور در جبهه‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در ۲۰ عملیات بزرگ شرکت کرد. دو بار هم مجروح گشت. اما در حالی که مأموریت او در سوریه به پایان رسیده بود، به طور داوطلبانه برای نجات مدافعان حرم از محاصره تروریست‌ها به خانطومانی می‌رود و ضمن شکستن محاصره دشمن و نجات رزمندگان شربت شهادت می‌نوشد. شهید محمدرضا علیخانی در سوم خرداد سال ۵۰ در کرمانشاه در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود، تحصیلات ابتدایی را در همان روستا به پایان رساند. با شروع انقلاب به همراه جوانان منطقه و به رهبری معلم شهیدشان علیرضا یزدان‌پناه در راهپیمایی‌ها و تظاهرات شرکت می‌کرد و در سال ۱۳۵۹ با

مسیر خلاف ولایت حرکت می‌کند، برآشفته می‌شود و اجازه نمی‌داد که به ارزش‌های انقلاب و حریم ولایت بی‌حرمتی شود. در سال ۶۴ در حالی که ۲۰ سال سن بیشتر نداشت، می‌گوید: وصیت مهم من این است که قدر امام خمینی (ره) را بدانید و سعی کنید او را بشناسید و او را تنها نگذارید، زیرا او کسی است که ما را از رفتن به سوی منجلاط طاغوت نجات داد. سرانجام پس از حضور مستمر در جبهه مقاومت در شرایطی که مأموریت نظامی ایشان در سوریه به پایان رسیده بود و مقدمات بازگشت وی به ایران نیز فراهم شده بود، اطلاع می‌یابد که تعدادی از نیروهای خودی در شهر خانطومانی استان حلب در شرایط بسیار دشواری قرار گرفته‌اند و گفته می‌شود، حدود ۲۰۰ نفر از مدافعان حرم در محاصره دشمن قرار گرفتند.

فرزند شهید محمدرضا علیخانی می‌گوید: او به رغم پایان مأموریتش نمی‌توانست نسبت به سرنوشت همزمان خود بی‌تفاوت باشد، بنابراین به اتفاق چند نفر از همزمان دیرینه‌اش، این مأموریت را به صورت داوطلبانه به عهده گرفت. در این مأموریت سخت و بسیار خطرناک به همراه همزمانش تا نزدیکی محل استقرار تروریست‌ها پیش رفتند و با آتش قبضه راکت‌انداز ۱۰۷ کاتیوشا که پدرم تخصص فوق‌العاده بالایی در استفاده دقیق و درست از آن را داشت، چنان آتش سنگینی بر سر نیروهای تروریستی می‌ریزد که باعث ویران شدن معابر و سنگرها و به هلاکت رسیدن تعداد زیادی از آنان شد. در نتیجه آن شرایط به گونه‌ای فراهم شد که محاصره شکسته شود و نیروهای خودی از محاصره دشمن آزاد شدند. حتی مقدمات آزادسازی شهر خانطومانی نیز فراهم شد. در جریان مداوم شلیک گلوله‌های کاتیوشا، تروریست‌ها محل استقرار آنها را شناسایی می‌کنند و با موشک کورنت هدف قرار می‌دهند که در پی آن پدرم به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

شروع جنگ تحمیلی راهی جبهه‌های حق علیه باطل شد. به رغم سن کمی که داشت توانست به عنوان نیروی ویژه در عملیات فتح‌المبین شرکت کند، بعد از آن عملیات فرماندهی دسته را به عهده گرفت. محمدرضا از شروع جنگ تا پایان آن یکی از فرماندهان خط‌شکن بود و در مدت ۹۰ ماه حضور در جبهه در ۲۰ عملیات بزرگ شرکت کرد که دو بار هم مجروح گشت و حتی گوش چپ خود را از دست داد و شنوایی را به کمک دستگاهی که در درون گوشش جا گذاشته شده بود، به دست آورد. در عملیات کربلای ۵ در شلمچه و عملیات بدر دچار عارضه شیمیایی شد به طوری که تاول‌های پوست بدنش مانع از استفاده از لباس زیر می‌شد و نمی‌توانست با آب گرم استحمام کند، حتی در سرمای شدید هوا نیز مجبور به استفاده از آب سرد بود. با اخلاص بود، همیشه به طور گمنام و ساده زندگی می‌کرد از منیت و تملق‌گویی متنفر بود؛ خوش رفتار و خوش اخلاق بود؛ در دفاع از دین و ولایت با هیچ کس معامله نمی‌کرده؛ وقتی احساس می‌کرد کسی با آگاهی در

جانباز دفاع مقدس فرمانده شهید زینبیون شد



فرمانده شهید لشکر زینبیون مصطفی زاهدی پس از حضور در حدود ۱۰ عملیات دفاع مقدس و جانباز شدن در جنگ تحمیلی و جبهه مقاومت سرانجام ردای شهادت پوشید.

مصطفی زاهدی متولد ۱۰ خردادماه ۱۳۴۷ است، محمود و ماشاءالله دو برادرش در جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند، سه برادر دیگرش هم جانباز هستند، زمان جنگ ۱۵ ساله بود، خانواده با اعزامش به جبهه موافق نبودند، از طرفی چون فرزند آخر خانواده بود وابستگی زیادی میان او و خانواده وجود داشت، ولی سرانجام با اصرار و پیگیری توانست رضایت خانواده را جلب کند و با تغییر سال تولدش از ۴۷ به ۴۵ به همراه عباس صانعی که از دوستانش بود برای رفتن به جبهه ثبت نام کرد. البته این دوستش نیز بعدها به شهادت رسید. برای اولین بار به همراه ۳۵ نفر به منطقه کردستان اعزام شد، از این جمع تنها پنج نفر بازگشتند و بقیه به شهادت رسیدند.

اولین حضور عملیاتی مصطفی مربوط به عملیات والفجر ۴ در منطقه کردستان بود. بعد از آن در عملیات خیبر حضور داشت که در این عملیات از ناحیه پا مجروح شد، سپس در عملیات بدر حضور پیدا کرد. سال ۶۳ با لشکر ۱۹ فجر شیراز در عملیات مسلم بن عقیل

در منطقه کرمانشاه شرکت کرد، همزمان برادرش ماشاءالله به شهادت رسید، والفجر ۸، نصر ۵ و کربلای ۴ از دیگر عملیات‌هایی بود که مصطفی در آنها حضور داشت. در همان ابتدای عملیات کربلای ۴ از ناحیه چشم مجروح شد و بینایی یکی از چشمانش را به طور کامل از دست داد و برادرش محمود نیز در همین عملیات به شهادت رسید. با وجود جانباز شدن جبهه را رها نکرد و در عملیات کربلای ۵ نیز حضور یافت و این بار از ناحیه دست و پا مجروح شد. پس از مدتی مجدداً در عملیات بیت المقدس ۷ که از آخرین عملیات‌های ایران بود حاضر شد. بعد از پایان جنگ تحمیلی و پذیرش قطعنامه، دو سال در سیستان و بلوچستان خدمت کرد و بعد از آن راهی عراق شد و در سال ۶۹ نیز، مدتی در لبنان و سوریه فعالیت داشت.

بعد از هجوم تروریست‌های تکفیری به سوریه و حریم اهل بیت (ع)، همواره از خداوند می‌خواست این توفیق را نصیبش کند تا بتواند از بارگاه ملکوتی دختر امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (ع) دفاع کند. سرانجام این توفیق نصیبش شد و عازم شهر حلب سوریه شد و ردای جانبازی در جبهه مقاومت را هم به تن کرد.

فرماندهی ادوات تیپ زینبیون در بوکمال آسمانی شد



شهید مدافع حرم حمید رضایی، متولد سال ۴۸ بود. در سن ۱۵ سالگی به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شتافت و در لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) به عنوان دیده‌بان مشغول جهاد در راه خدا شد. او در سال ۶۶ در عملیات کربلای ۵ از ناحیه پا مجروح شد و مدال پر افتخار جانبازی را به گردن آویخت. حمیدرضا پس از دوران دفاع مقدس در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی حضور فعالانه، چشمگیر و تأثیرگذار داشت و خدماتی ارزشمند از خود بر جای گذاشت.

در بخش‌هایی از خاطرات وی می‌خوانیم: تابستان سال ۶۶ بود. می‌خواستم به منطقه بروم، اما چون نزدیک عملیات بود اعزام‌ها بسته بود و هر قدر اصرار کردم، فایده نداشت. ناراحت از پادگان خارج شدم و به سمت پایین راه می‌رفتم و با خدا حرف می‌زدم و آرام‌گرم می‌کردم. در همین حال، یک تنه محکم بهم خورد که به خودم آمدم. تا نگاه کردم دیدم برادر علی فضلی بود سلام کردم و موضوع را با وی

در میان گذاشتم. ایشان گفت الان می‌نویسم که اعزام شوی. پرسید خود کار داری؟ گفتم نه از دکه روزنامه فروشی خود کار گرفت و به من گفت کاغذ داری؟ گفتم کاغذ هم ندارم. یک سبزی فروش در پیاده‌رو بود حاج علی اجازه گرفت و تکه‌ای از کاغذ سبزی‌ها را جدا کرد و روی آن دستوری برای اعزام من نوشت و گفت سریع برو فقط در راه رفتن کاغذ را مرتب و تمیز کن که آبروریزی نشود! خوشحال، خداحافظی کردم و رفتم مجوز اعزام گرفتم و در عملیات نصر توفیق حضور پیدا کردم.

حمیدرضا ضیایی چندین بار به صورت داوطلبانه عازم سوریه شد و در قسمت‌ها و یگان‌های مختلف از حریم اهل بیت (ع) دفاع می‌کرد. او در حالی که فرماندهی ادوات تیپ زینبیون را بر عهده داشت، در آخرین مرحله پاکسازی داعش در سوریه، در ۳۰ آبان ۹۶ در شهر بوکمال بر اثر اصابت گلوله تک تیرانداز داعشی به شهادت رسید.

بچه‌های زینبیون مثل فرزندان من هستند



حمید قنادپور با تحصیلات در رشته بهیاری و طب اورژانس، ۴۰ ماه در جبهه‌های جنگ تحمیلی دشمن بعثی علیه ایران اسلامی خدمت کرد و پس از گذشت سال‌ها بار دیگر در راه آرمان‌ها و اهداف دینی خود به میدان جهاد شتافت. حمید شش ماه در جبهه مقاومت برای دفاع از حرم آل الله حضور پیدا کرد و نهایتاً به آرزوی خود رسید. هدف او از حضور در جبهه مقاومت حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران، خدمت به دین و اهل بیت (ع) و حفظ ولایت فقیه بود.

وقتی «حمید» به منطقه می‌رفت امدادگران و کارکنان بهداری را جمع می‌کرد و به آنها آموزش می‌داد. همیشه سفارش می‌کرد با رزمندگان زینبیون مهربان باشید. آنها را همچون فرزندان خود می‌دانست. مدت کوتاهی

که در لشکر زینبیون بود مورد علاقه همه نیروهای این لشکر بود. همیشه می‌گفت هر کس از رزمندگان اذیت نشود من اذیت می‌شوم. زمانی که با نیروهای لشکر فاطمیون کار می‌کرد هم جان بیش از ۵۰ رزمنده آن لشکر را نجات داده بود.

به همکارانش می‌گفت: در عملیات‌ها من جلو می‌روم و مجروحان را به عقب می‌آورم و شما کار درمان را انجام دهید و همیشه جلوتر از همه حرکت می‌کردم و مجروحان را جهت درمان به عقب می‌آورد.

حمید اول ماه رمضان سال ۹۶ به لشکر زینبیون آمد، نوزدهم همان ماه مجروح شد و در بیست و سوم ماه رمضان در حال انتقال رزمندگان مجروح لشکر زینبیون به عقب بر اثر انفجار یک تله انفجاری به شهادت رسید.



روایت زندگی شهید دفاع مقدس از زبان فرزندش که رزمنده زینبیون است

تنها دارایی من لباس جهاد پدر شهیدم است



۳۳

همین برای گذران زندگی از همان روزهای اول ورود به ایران در کوره‌های آجرپزی اطراف قم مشغول به کار شد. او تنها به ایران مهاجرت کرد و مادر که تازه عروس بود را به خانواده‌اش در پاکستان سپرده بود، اما مدتی بعد که مادر از پدر بی‌خبر می‌ماند، همراه پدر بزرگم به ایران می‌آیند. آنها بعد از ورود به ایران به قم رفته و به منزل پسر عمه پدرم می‌روند که در حوزه علمیه قم مشغول به تحصیل بود. با کمک ایشان، پدر را پیدا می‌کنند و قرار می‌شود که مدتی بعد به پاکستان بازگردند، اما وقتی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز می‌شود تصمیم پدر برای بازگشت به پاکستان تغییر می‌کند.

یعنی پدرتان جهاد و دفاع از اسلام را به بازگشت به وطن ترجیح می‌دهد؟

دقیقاً همینطور است. جنگ باعث شد پدر برای دفاع از اسلام و اطاعت از فرامین امام خمینی (ره) راهی میدان جهاد و دفاع شود. بعد از مدتی پدر بزرگم به تنهایی به پاکستان بازگشت، اما مادر در ایران ماند و در جهاد و دفاع پدر را همراهی کرد. مادرم می‌گوید بارها و بارها پدر را راهی میدان نبرد کرد حتی در حالی که من را باردار بود اجازه نداد شرایط سخت زندگی در نبود پدر مانع جهاد ایشان شود. حتی هنگام تولد من هم پدر در جبهه بود. البته زخم زبان‌ها را هم به جان و دل خریدار بودند. برخی اطرافیان، پدر را از حضور جبهه منع می‌کردند و می‌گفتند تو وظیفه‌ای نداری در جنگی شرکت کنی که ارتباطی به کشور تو ندارد، اما پدر مصمم و با اراده در پاسخشان می‌گفت: من گوش به فرمان امام خمینی (ره) هستم و اوامر ایشان برایم حجت است.

پدرتان چند بار به جبهه‌های دفاع مقدس اعزام شده بود؟

پدرم بارها و بارها به جبهه اعزام شد. مادر برایم تعریف می‌کرد، یکبار پدر مجروح شد و از جبهه به قم آمد. برای اینکه من متوجه مجروحیت ایشان نشوم به منزل پسر عمه‌اش رفت و بعد از بهبودی نسبی مجدداً به جبهه اعزام شد تا در عملیات شرکت کند.

از آخرین اعزام پدرتان به جبهه بگویید؟ آن زمان شما چند سال داشتید؟

هر بار که پدربزرگم به مرخصی می‌آمد یا به خاطر مجروح شدن باز می‌گشت، اطرافیان که مخالف حضورش در جبهه بودند حرف‌های خود را تکرار می‌کردند، اما پدر بی‌توجه به همه آنها کار خودش را می‌کرد. آخرین بار در اواخر جنگ یعنی سال ۶۷ در جوار حرم حضرت معصومه (س) از مادر و پسر عمه‌اش خداحفاظی کرد و راهی جبهه شد. حضور پدر در جبهه همزمان با آغاز عملیات مرصاد در منطقه اسلام‌آباد غرب بود. خواست خدا بر این شد که پدرم پس از مدت‌ها حضور و مجاهدت در جبهه‌های جنگ در آخرین عملیات مزد مجاهدت‌ها و دلاوری‌هایش را با شهادت بگیرد. شهادتش در مرداد سال ۶۷ بود. بعد از شهادت پدرم، مادرم هم مرا که یکساله بودم برداشت و به پاکستان برگشت.

در یکسالگی لقب «فرزند شهید» گرفتید و حالا در ۲۰ سالگی خود پا جای پدر گذاشتی و «مدافع حرم» لقب گرفتید. چطور شد قدم در این راه گذاشتی؟

پدرم در وصیتنامه‌اش برایم نوشت: «وقتی پسر بزرگ شد، باید راه من را ادامه بدهد.» و امروز تنها دارایی من لباس جهاد پدر شهیدم است، از این رو پس از گذر ۳۰ سال از شهادت پدر، راه ایشان را با حضور در جبهه مقاومت ادامه می‌دهم و آنقدر در این راه می‌مانم تا خواسته قلبی پدر محقق شده و شهادت نصیبم شود.

چطور می‌شود یک پاکستانی زندگی‌اش را وقف انقلابی کند که در کشور همسایه‌اش ایران به وقوع پیوسته بود؟

خانواده پدرم در پاکستان مذهبی و مقید به احکام اسلام بودند. آنگونه که می‌گویند پدرم از همان دوران کودکی در مراسم مذهبی و عزاداری‌های اهل بیت (ع) با شور و اشتیاق شرکت می‌کرد و در دوران جوانی در راهپیمایی‌های پرشور و انقلابی روز عاشورا در پاکستان حضور فعال داشت. این راهپیمایی‌ها و مراسم، همزمان با مبارزات امام خمینی (ره) و قیام مردم ایران بود که باعث شد پلیس پاکستان با مردم حاضر در یکی از آن راهپیمایی‌ها برخورد کرده و تعدادی از آنها را بازداشت کند، پدر من هم یکی از بازداشت شدگان بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، عشق و علاقه پدر به امام ایران نباید. بعد از آن پدرم خودش را وقف نهضت اسلامی حضرت امام (ره) کرد.

تنها آمد با خانواده؟ کدام شهر ساکن شدند؟

پدر به عشق دیدار با امام (ره) همه چیز را رها کرد، تنها و با دست خالی به ایران آمد. برای

هر کسی از پدر چیزی به ارث می‌برد. عباس هم از پدرش لباس رزم و سلاح به ارث برد. رزمنده امروز جبهه مقاومت لشکر زینبیون یک‌سال بیشتر نداشت که «فرزند شهید دفاع مقدس» شد. گوی «اسلام مرز ندارد» در این خانواده پاکستانی تجلی یافته بود. عبدالحسین رسولی که با او جگیری قیام مردم ایران در سال ۵۷ عاشق و دلپاخته امام خمینی (ره) می‌شود با پیروزی انقلاب اسلامی راهی ایران می‌شود و وقتی دشمن بعثی جنگ تحمیلی را آغاز می‌کند راهی جبهه می‌شود و سرانجام در عملیات مرصاد به شهادت می‌رسد. همسر و فرزند خردسال شهید به پاکستان باز می‌گردند. سال‌ها بعد عباس برای عمل به تنها خواسته پدر یعنی تداوم راهش در دفاع از اسلام به ایران می‌آید و در لواء پرچم رزمندگان پاکستانی جبهه مقاومت (لشکر زینبیون) به سوریه می‌رود. عباس از همه در آمد و دارایی‌اش می‌گذرد تا تنها وصیت پدر محقق شود. این نوشتار ما حاصل گفت و گوی ما با عباس رسولی ۳۰ ساله، رزمنده لشکر زینبیون و فرزند شهید دفاع مقدس عبدالحسین رسولی است.



جنگ باعث شد پدر برای دفاع از اسلام و اطاعت از فرامین امام خمینی (ره) راهی میدان جهاد و دفاع شود. بعد از مدتی پدر بزرگم به تنهایی به پاکستان بازگشت، اما مادر در ایران ماند و در جهاد و دفاع پدر را همراهی کرد.



دل بہ دریا زدہ اند زینبیوں

زندگی جیتی ہے روضہ کے زیار تکے لے
شہزادیتیرے روضہ کی حفاظت کے لے
میر پر سانسٹڑ پکرید عاکر تیرے
میرا گھر بار فدا آپ کی عظمت کے لے
کر دار بوا ایسا کبڑ ماتھ کو پلا دو
باطل کے لرز تیرے نیدیوار کو گر ادو
یکتا کے عطا ہے درزینبکی غلامی
اس وقت کے یزید کینسلو نکو مٹا دو
سورج کی صدا چاندو ستارو نکید ادا ہے
دھرتی کی صدا اوں چپ پٹاؤ نکید ادا ہے
بہ حق ہے تیرے روضہ سے ڈر تابینیزیدی
چو دہسو پر سب عیبیزارو نکید ادا ہے

روضہ بہتیرے انجہیاتے نہ بندے گے
مٹ جائے گا اسلام مٹائے نہ بندے گے
مر جائے گے مٹ جائے گے یہ خوف نہیں
سردھرمینا باطل کو اٹھائے نہ بندے گے
دشمن کو اجل ہے میرے جینے کا سلیقہ
رہتا ہے نگاہوں میں ۷۲ کا طریقہ
ملتے ہے مجھے زینب کی خطبوں سے حرارت
کہتا ہے ز ماتھ میں حیدر کا دیوان
اے رجبہ نامیرے ارادو نکو جلے دے
دنیا میں ہمیں سچا عز دار بنادے
بنائے ہمیں روضہ زینب کا محافظ
صدقہ میں بناو فاکے ہمیں عشق و فادے

کمنے سے فقط بات نہ بنتی ہے پیاروں
ہم نکید ادا ہم سے یہ یکہ تیرے پیاروں
کر دار کاظم ہار ضرور یہ ہے خدار
زینب کی دہم کو صدا دیتی ہے پیاروں
مرو انکینسلو نسے تو یہ کہہ دے جا کر
مرو نکیطر ہم سے لڑے رو بر اکر
سرو انچکیت کو عز دار ملے گا
مونکی قیام ہے سنو تقلید ابو زر
حق بات جو لکھنوی ہو تو ڈر ناہن پیاروں
باطل کے سامنے کبھی جھکنا نہ پیاروں
کر دار خمینی ہی صدا دیتی ہے شاید
زر کے لئے سانس میں نہ کنا نہ پیاروں

حدیث عشق دوباب است
کربلا و دمشق
یکی حسین رقم کرد
و دیگری زینب

اقبال لاہوری



داعش اگر قصد جسارت بر حرم کرد
باید رسید و دست ہائش را قلم کرد
بی بی (س) چرا این روزها زائر نداری؟
از غربت باید نشست و گریہ ہم کرد
حالا کہ جزو این مدافع ہا نبودم
باید مرا کلب نگہبان حرم کرد...
از این طرف با سیئاتم دل شکستم
از آن طرف دیدم کہ آقا بود؛ کم کرد
حتی کسی اصلاً جوابم را نمی داد
نوکر شدن دیدم کہ من را محترم کرد
جانش سلامت، تا ابد مدیونش ہستم
ہر کس کہ حُبت را میان این دلم کرد
فردای محشر می خورد از آب کوثر
ہر کس کہ در روضہ برای ت چای دم کرد

حامد جولا زادہ

اہل غوغا مدافعان حرم
نسل زہرا مدافعان حرم
یا ابا الفضل گفتہ و زدہ اند
دل بہ دریا مدافعان حرم
تا ابد درس عاشقی دادند
یاد دنیا مدافعان حرم
تا کہ گفتیم اولیاء اللہ
گفت آقا مدافعان حرم
فکر و ذکر تمام سینہ زنان
شدہ حالا مدافعان حرم
بیشتر از تمام این عالم
دارد اینجا مدافعان حرم
ما نداریم عرضہ تا بشوند
الگوی ما مدافعان حرم
کاش محشورمان کند فردا
فاطمہ با مدافعان حرم
حضرت صاحب الزمان بنویس
نام ما را مدافعان حرم

محمد حسین رحیمیان

بمصرفرا بهشت

از راست: شهید درویش، شهید مالک



از راست:
شهید ارشاد
حسین، شهید
واجد علی، شهید
فرزند علی

شهید ذوالفقار علی و شهید ساجد



شهید عزیز علی،
سرتاج خان،
شهید مطهر



شهید عادل و شهید سید حکیم



شهید اخلاق حسین و شهید جمیل حسین

هر امتی سیاحتی دارد و سیاحت امت من جهاد در راه خداست.

حضرت محمد (ص)

انسان‌ها در سختی‌ها بیشتر همدیگر را درک کرده و دوستی در بین آنها گل می‌کند و قدر همدیگر را می‌دانند... بعضی در خدمت‌رسانی و یا در احترام گذاردن، مراتب دوستی و محبت خود را ابراز می‌دارند و عده‌ای در مسیر شهادت برای اسلام و دفاع از حرم اهل بیت (ع) در غربت عالی‌ترین جلوه‌های دوستی و همدلی را به نمایش می‌گذارند.



مجموعه دلپذیر و کانون پر از حماسه و عشق به اهل بیت (ع) زینیون،
خوشبختانه از مکان نورانی و با فضیلت یعنی جوار فاطمه معصومه (س)
آغازیدین گرفت و این برکت و عزت بر تارک زینیون چنان نقش بسته
است که گویا همیشه اهل این دیار بوده و با آرمیدن شقایق های پر پر شده
زینیون در جوار حضرت است که روح خانواده شهدای مهاجر و غریب
زینیون را تسلی می بخشد

